

جنبش سافرجت زنان انگلیس — بخش دوم
گفتگویی باحجت الاسلام گنجه ای
ظهوراسلام وتأثیران بروضع زن
آویشا، مریم وعمویم
جنبش زنان درایران
یادداشت‌های سفر
چندطرح

پشوتن ونارگل
زهرا امیدوار
آذرطبری
آ — رحمانی
ناهید یگانه
زهرا امیدوار
بیژن اسدی پور



نیمه دیگر

فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

سال اول، شماره دوم، پائیز ۱۳۶۳

هفت تحریریه: لیدیا آوانسیان، زهرا امیدوار، گلنسا رازی، زری رحیمی،
مریم صمدی، آذر طبری، شیدا گلستان، ناهید بگانه.

معماران فنی و طراحی: مرزده آق قویونلو، کیواندخت صدیق.

حروفچینی: موسسه ایرانشهر، واشنگتن

چاپ: Offset Lithography by
Billing & Sons Ltd.
Guilford, London &
Worcester, G. Britain

طرح روی جلد: مرزده آق قویونلو

سند روی جلد: ضیاء میرعبدالباقی

بهای تک شماره: ۳ پوند/۶ دلار

بهای اشتراک سه شماره:

فردی — اروپا ۱۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۱۸ دلار

کتابخانه ها و موسسات — اروپا ۲۰ پوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۳۶ دلار

(بهای اشتراک با پست زمینی برای همه نقاط برابر نرخ اروپا است.)

چک، و سایر اوراق بانکی به نام **Nimeye Digar** نوشته شود.

نشانی پستی به دیگر:

BM NASIM
London WC1N 3XX
BRITAIN

فهرست

- ۳..... گلزارازی: حرفی باخوانندگان
- ۷..... ناهید یگانه: جنبش زنان در ایران
- ۲۹..... آذر طبری: ظهور اسلام و تأثیر آن بر وضع زن
- ۵۰..... زهرا امیدوار: گفتگویی با حجت الاسلام گنجی ای
- ۶۲..... پشوتن ونسیم نارگل: جنبش سافرجت زنان انگلیس
- ۷۹..... آ - رحمانی: مریم، آویشا وعمویم
- ۹۴..... چند شعر
- ۹۸..... طرحهایی از بیژن اسدی پور
- ۱۰۱..... زهرا امیدوار: یادداشتهای سفر
- ۱۱۳..... گلی ابراهیمی: معرفی کتاب خاطرات تاج السلطنه
- ۱۱۸..... آرشیو
- ۱۲۶..... کرو نولوژی
- ۱۳۵..... اخبار
- ۱۳۹..... فعالیتهای زنان ایرانی خارج از کشور

حرفی با خوانندگان

در تاریخ معاصر ایران، اغراق نیست اگر بگوییم، مسایل زنان هرگز تا به این حد مورد توجه اذهان عمومی قرار نگرفته بود. دستاوردی که نتیجه بهای سنگین سرکوب و حشیانۀ حقوق زنان طی چند سال اخیر است.

همه شاهد آن هستیم که صحبت از پایداری حقوق زنان در نظام کنونی، از جمله مطالبی است که در اکثر محافل جای عمده ای برای خود گشوده است. لیکن این که تا چه حد با مسائل و فشارهایی که بر زنان اعمال می شود (نه تنها در نظام فعلی، که در هر نظامی هم که احیاناً در آینده جانشین این نظام شود) برخوردی عمیق و جدی شده است، موضوعی است که جای بحث بسیار دارد. امروزه ما شاهد آنیم که اکثر نیروهای اپوزیسیون مدعی آنند که برای حقوق زنان اهمیت قائلند و احقاق این حقوق و یا ایجاد زمینه ای برای احقاق آن در زمره اهدافشان است. و این البته در حالی است که سرکوب زنان تا بدانجا رسیده است که دیگر عدم توجه به آن، از جانب مدعیان آزادیخواهی، امکان پذیر نیست. حال آنکه همین مسئله در گذشته به شدت نادیده گرفته می شد و اکثراً هرگونه اظهار نظری در این باره با ترشروی مواجه بود؛ با این استدلال که مسایلی بسیار مهم تر از حقوق زنان مطرح است و فعلاً جایی برای طرح آن نیست. و این خود نشانگر درجه اهمیتی بود که آنان به مسئله حقوق زن، یعنی حقوق نیمی از جمعیت کشوری

در حال حاضر، آنچه حائز اهمیت است اینست که از فرصتی که با پرداخت این بهای سنگین به دست آمده، حداکثر بهره برداری صورت گیرد و بحث در این زمینه هرچه بیشتر گسترش یابد. و این قبل از هر چیز برعهده خود زنان است که نگذارند از مسئله حقوق زنان تنها به صورت کلماتی تزیینی و مد روز استفاده شود. تردیدی نیست که درکی عمیق و همه جانبه از آن نیز پدیده ای نیست که در کوتاه مدت حاصل آید. به خصوص با توجه به فرهنگی که با مقام زن در همه زمینه های زندگی اجتماعی و خانوادگی برخوردی شدیداً سرکوبگرانه داشته است. همچنین بدیهی است که مردان تنها وارثان این فرهنگ نیستند، زنان نیز در همین فرهنگ پرورش یافته اند و اکثراً از حقوق حقه خود غافلند. لیکن این مسئله را نباید مستمسک قرارداد و از تلاش برای شناخت ابعاد آزادی و کسب آن وانگشت. چنانکه به عنوان مثال هنوز بخش عمده ای از جمعیت کشورمان آگاهی چندانی نسبت به اهمیت آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی دین و حقوق اقلیت ها و غیره ندارد، لیکن این به عهده آن بخش قلیل از جامعه است که لزوم و مواهب این آزادیها را روشن کنند و از هیچ تلاشی برای کسب این حقوق باز نایستند.

ما با انتشار نیمه دیگر، امیدواریم که به سهم خود و تا حد امکان، این زمینه را برای همه زنان و مردان (چه مذهبی، غیر مذهبی و ضد مذهبی) فراهم آوریم تا نظراتشان را نسبت به حقوق و آزادی زنان ابراز دارند و بدین وسیله این امکان را نیز به دیگران بدهند تا از عقاید و افکارشان در این زمینه آگاه شوند. این واقعیت را باید پذیرفت که جامعه ما همچون هر جامعه دیگری، از افرادی با ایدئولوژی های گوناگون و تمایلات (یا عدم تمایلات) مذهبی مختلف تشکیل شده است. آنچه می تواند این طیف وسیع از نظرات و اعتقادات گوناگون را به هم نزدیکتر کند و زندگی در کنار یکدیگر را سازگارتر سازد، درک متقابل و یافتن زمینه های مشترک است که تنها از طریق بیان این نظرات امکان پذیر است. یادآوری کنیم که فصل مشترک ما با هر سازمان، گروه و یا نیروی مذهبی و غیر مذهبی و ضد مذهبی، آزادیخواهی و برابری طلبی و نفی هرگونه استبداد است. به همین دلیل از همه این نیروها می خواهیم که در این زمینه با ما همکاری کنند و برای ما مقاله بفرستند.

لازم است از همه دوستانی که طی این مدت با نامه هایشان ما را به ادامه کار تشویق کرده اند تشکر کنیم و بگوییم که تازه حد از پشتیبانی شما نیرو گرفتیم و خود را موظف دیدیم تا از مشکلات متعددی که در این قبیل کارها موجود است نهراسیم و با پشتکار به کار تهیه این شماره و شماره های بعدی پردازیم. پس از انتشار شماره اول نامه های فراوانی داشتیم که هر یک به نوعی حاکی از استقبال از نشریه بود. دوستان دیگری نیز پیشنهاد چاپ مطلب در زمینه های مختلفی را داده اند، ما از همه این علاقمندان می خواهیم که در زمینه های یاد شده برای ما مطلب بفرستند و یا جمع آوری کنند. ما امیدواریم که این

دوستان در شماره های بعدی نیز با ما باشند و این فرصت را به ما بدهند تا در شماره های آینده مطالب مورد علاقه شان را ببینند.

باتوجه به محتوی نامه ها لازم است در اینجا به چند نکته مرتبط با مسئولیتهایی که به عنوان هیئت تحریریه نیمه دیگر برای خود قائله اشاره کنیم

اولاً: بابت گذر شویم که مطالبی که در این صفحات تحت عنوان «حرفی با خوانندگان» می آید، سرمقاله، به مفهوم سنتی آن نیست. این صفحات را هر بار یکی از اعضای تحریریه می نویسد و در آن در وهله اول نظرات خود و تا حدودی هم نظرات جمع را بیان می دارد. باتوجه به اینکه هیئت تحریریه از افرادی با نظرات مختلف تشکیل شده، ما ترجیح دادیم که بجای سرمقاله که حاکی از نظریکدست تهیه کنندگان یک نشریه است، نظرات تک تک خود را تحت این روال با خوانندگان در میان گذاریم.

نکته دوم اینکه شرکت اعضای تحریریه در سمینارها و جلسات گوناگون نه به مفهوم شرکت نمایندۀ تحریریه (مگر اینکه قبلاً از جانب تحریریه تعیین شده باشد) بلکه شرکت شخص مزبور خواهد بود و واضح است که نظرات ابراز شده نظرات فرد شرکت کننده است و نه نظر کلیه اعضاء. البته ما بسیار خوشوقت خواهیم شد که از تشکیل سمینارهای زنان باخبر شویم و بهمین دلیل هم صفحاتی را به گزارش فعالیتهای زنان ایرانی خارج از کشور اختصاص داده ایم. در صورت دریافت این گزارشها خواهیم توانست بخشهایی از آنها را منتشر کنیم. بنابراین از همه گروهها و سازمانهای زنان در نقاط مختلف دعوت می کنیم ما را در جریان فعالیتهای خود بگذارند و در صورت امکان گزارشی از آنها برای ما ارسال دارند. امیدواریم این صفحات بتوانند در ایجاد رابطه ای نزدیکتر بین زنان ایرانی در کشورهای مختلف موثر باشند و فعالیتهای زنان برای کسب حقوقشان در هر گوشه ای نیرو بخش حرکتیهای مشابه در اقصا نقاط جهان شود.

سوم آنکه، ما برخلاف تصور بعضی از دوستان که برای ما نوشته اند، یک گروه و سازمان زن نیستیم که قادر به انتشار اعلامیه و برگزاری تظاهرات و غیره باشیم. بدیهی است هر حرکتی در هر کجا و در هر حدی از ارزش خاصی برخوردار است، لیکن آنچه ما به عنوان تحریریه یک فصلنامه زنان قادر به انجام آن هستیم، ایجاد زمینه ای است برای انعکاس نظرات گوناگون و بحث و تبادل نظر در باره مسئله زن و امیدواریم حداقل در همین حد، بتوانیم به اندازه کافی توجه افراد گوناگون را به اهمیت مسئله زن و حرکتیهایی که در این زمینه صورت می گیرد جلب کنیم.

حال پردازیم به محتویات این شماره. مقاله ای داریم از آذر طبری به نام تأثیر اسلام بر زن که به بررسی تاریخی مسئله زن در صدر اسلام پرداخته و صحت و سقم نظرات

گوناگون در مورد احکام اسلام را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. مقاله دیگری داریم از ناهید یگانه که نگاهی به کل جنبش زنان در ایران انداخته و اهمیت حرکت‌های زنان را مورد بررسی قرار داده است. در ادامه بحث مربوط به جنبش سافرجت زنان انگلیس، بخش دوم آن آمده است. در این مقاله ماباشریط تاریخی و حوادثی که در متن آن جنبش سافرجت حرکت میکند آشنای شویم.

در این شماره، هم چنین، گفت و شنودی داریم با حجت الاسلام گنجه‌ای، که حاوی نظرات ایشان در مورد مسئله بحث انگیز زن در محتوای اسلامی آن و تعبیر برابری خواهانه اسلام از حقوق زن است. آگاهی به نقطه نظرهای آقای جلال گنجه‌ای ما را امیدوار می‌کند که در بخش مصاحبه همیشه مطالب جدیدی برای خوانندگانمان داشته باشیم.

یکی از اهداف ما، در انتشار نیمه دیگر، دادن امکان به زنان است برای بیان تجربیات خود در زندگی به عنوان زن. از این دست گزارشی داریم از زهرا امیدوار به نام «یادداشتهای سفر» که حاوی نکات جالبی است از تجربه او در خروج از ایران و آنچه بر او در طول این سفر گذشته است. داستان «مریم، آویشا و عمویم» بخش دیگری از این شماره را تشکیل می‌دهد که از جذابیت خاص خود برخوردار است. همچنین در بخش نقد کتاب به خاطرات تاج السلطنه پرداخته ایم. طرحهایی از بیژن اسدی پور، چند شعر و آرشو و کرونولوژی بخش‌های دیگری از این شماره را تشکیل می‌دهند. با گشایش این صفحات امیدواریم در آینده شما نیز با ارسال مقاله، شعر یا مطلبی برای آرشو و کرونولوژی ما را در این زمینه یاری دهید.

بی تردید در زمینه ادبیات، زنان بسیاری دست اندرکارند که انتشار آثارشان تاکنون یابیه تأخیر افتاده است یا بدلایلی میسر نشده است. از شما می‌خواهیم با فرستادن داستان، نمایشنامه یا شعر این صفحات را غنی‌تر کنید. با این امید در انتظار دریافت نظرات و پیشنهادات شما هستیم.

پیش از آنکه سخن را پایان دهیم، باید بگوییم که از دوستان تحریریه، فرح آذری به علت کار زیاد از تحریریه رفت و شیدا گلستان همکار شماره قبل ما به تحریریه پیوست. خوش آمد.

جنبش زنان در ایران



مقاله ای که در دست دارید کوششی است برای ارائه طرح اولیه ای از تعریف جنبش زنان در ایران، مشخص کردن آن از جنبش های زنان در جوامع دیگر، و بالاخره تشخیص بخش های مختلف جنبش زنان ایران از یکدیگر.

طرح مسئله

مطالعه ادبیات مربوط به جنبش زنان ایران، توجه خواننده را به وجود چند نقطه ضعف اساسی جلب می کند. مهمترین نقطه ضعفی که مشاهده می شود گرایش به کلی گویی، عدم توجه به مستند ساختن دعاوی، و تکیه بر شعار بافی به جای تجزیه و تحلیل و استدلال است. مطالب و نوشته های موجود در باره جنبش زنان ایران غالباً حاشیه پردازی کرده، کمتر قادرند به اصل موضوع پرداخته و آن را مورد موشکافی قرار دهند. این مسئله صرفاً یک کمبود آکادمیک نیست، بلکه نتایج سیاسی خاصی برای جنبش زنان دارد. وقتی ادبیات جنبش در سطح کلی گویی و شعار باقی بماند، این خود تأثیر مستقیم بر قدرت جنبش در پیشبرد عملی اهداف و سیاستهای خود می گذارد. از مطالعه ادبیات یک جنبش می توان به درجه رشد و بلوغ و یا عقب ماندگی آن جنبش پی برد. رشد و بلوغ یک جنبش در ادبیات آن به شکل طرح و بحث مسائل، مشکلات و انتقادات، به صورت مشخص، مستدل و مستند نمایانگر می شود. در حالیکه، در ادبیات جنبشهای رشد نیافته، کلی گویی و شعار بافی و فرمول وارسخن گفتن حاکم بوده، انتقادات سازنده و اصولی به ندرت پامی گیرند، چرا که هر انتقادی، ولو جزئی و ناچیز، مترادف بانفی گرفته شده و به عناد و دشمنی شخصی می انجامد.

شاید به عنوان نمونه یک جنبش زنان پیشرفته و بالغ بتوان به فمینیسم در غرب اشاره کرد که امروزه - چه با آن موافق باشیم و چه نباشیم - شاهد پختگی تصور یک و اعتبار سیاسی آن در اروپا و امریکا هستیم. ادبیات تصور یک فمینیسم در سطوح مختلف دانشگاهی تحت عنوان رشته «مطالعات زنان» در دانشگاههای اروپا و امریکا تدریس شده و در سطح اجتماعی جنبش فمینیسم موفق به کسب مزایا و حقوق بیشماری برای زنان غرب گشته است.

نقطه ضعف مهم دیگری که در ادبیات جنبش زنان ایران می توان مشاهده کرد فقدان تعریف صریح و مشخص از مفهوم «جنبش زنان ایران» است. در ادبیات جنبش ما، منظور نویسنده از مفهوم «جنبش زنان ایران»، معمولاً در لای سطور

مقالات و متون سخنرانیهابه صورت تلویحی و مفروض، و نتیجتاً مبهم، مستتر است و این خود همواره باعث بسیاری سوء تفاهمات، اختلافات و عدم ارتباطات گردیده است. اغلب این تعاریف تلویحی و مفروض، گرایش به دنبال روی از یک مدل و نمونه جهان شمول داشته که متداولاً از جوامع سوسیالیستی اخذ می شود. در چنین نوشته هایی، جنبش زنان ایران مانند جنبش های زنان در هر کجای دیگر دنیا، جنبشی در نظر گرفته می شود که در دوران سرمایه داری به دنبال پیشبرد اهداف سوسیالیستی برای زنان بوده، و در دوران سوسیالیسم، برای پیاده کردن برنامه های دولت سوسیالیستی در مورد زنان تلاش می کند. نتیجتاً از این نقطه نظر، جنبش های زنان خارج از حیطه مبارزات سوسیالیستی، «جنبش» به حساب نمی آیند.

مشکل این گونه برخورد، البته در این است که جنبش زنان ایران بر طبق معیارها و استانداردهایی بیگانه از این جنبش و محیط نشوونمای آن مورد ارزیابی قرار می گیرد. بعلاوه چنین تعریفی کمک چندانی به مشخص کردن خصوصیات جنبش زنان ایرانی در مقایسه با جنبش های زنان دیگر نمی کند. در این تعریف، تنها یک شکل خاص از فعالیتهای زنان می تواند عنوان «جنبش زنان» را به خود اختصاص دهد و در نتیجه فقط یک نوع تجربه ارزش بازگویی داشته، تجربیات متنوعی که در این زمینه در واقعیت رخ می دهند و در جریانند، همگی به یک تجربه «اصلی» تقلیل داده می شوند. البته این نحوه برخورد هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ سیاسی موضع غیر قابل دفاعی است چرا که در نهایت، تحدید تنوع، تقلیل گرایی، سانترالیسم، و دیکتاتوری را در بطن خود می پروراند.

علاوه بر این کمبود وضع تئوریک و سیاسی، تعریف جهان شمول از جنبش زنان مسئله عمده ای را از دستور روز حذف می کند، و آن داده های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و روانی جامعه به عنوان عوامل تشکیل دهنده زمینه ای است که جنبش زنان در آن اتفاق می افتد. بدون در نظر گرفتن این داده ها از چه میتوانیم سخن بگوئیم؟ از جنبش زنانی که در هوای اتفاق افتاده است؟ از جنبش زنانی که در هر جامعه ای، چه در حال و چه گذشته، می توانسته وجود داشته باشد؟ یعنی از پدیده ای که فقط ذهنی بوده، جایی در حیطه عینیات ندارد؟

از کلی گوئی و برخورد فرمولی پرهیز کردن، و تعریف مشخص از پدیده مشخص دادن، بسیاری از این مشکلات را از سر راه برمی دارد. اگر تجربه جنبش زنان ایران در بیگانگی خود و در حد و سطح و مقامی که در زمینه عینی و ذهنی جامعه ایران اشغال می کند مورد مطالعه، بررسی و سنجش قرار بگیرد، نه تنها موجد نوآوری و حرکت در زمینه تئوریک می گردد، بلکه اتخاذ نتایج سیاسی مشخصی را که در

زمینه خاص جامعه ایران برای پیشبرد جنبش زنان در ایران قابل استفاده باشد، ممکن می‌سازد.

ولی مشخص‌گرایی اگر مشکلاتی را از سر راه برمی‌دارد، مشکلات دیگری را می‌تواند بر سر راه قرار دهد. ز یاد روی در مشخص‌گرایی همان خطراتی را دارد که کلی‌گرایی در دام آنها اسیر است. برای روشن شدن منظور، مثالی می‌زنم. مگر فرض یگانه و منحصر به فرد بودن فرهنگ و تجربه اسلامی، پایه و اساس ایدئولوژی و سیاستهای حکومت جمهوری اسلامی را تشکیل نمی‌دهد؟ ایدئولوژی و سیاستهای جمهوری اسلامی، بخصوص در مورد مسئله زنان، تکیه بر رد و نفی مطلق تجربیات جوامع دیگر، به عنوان بیگانه و دشمن دارد. در این طرز فکر، جایی برای ارزیابی دستاوردها و پیشرفتهای فرهنگهای دیگر، و اعتقادی به ایجاد رابطه متقابل با دیگر فرهنگها و یادگیری و یاد دادن، وجود ندارد. در حد «فاشیسم فرهنگی» که حکومت جمهوری اسلامی به آن دچار است، تجربه کرده ایم که مسئله به جاهای باریکتری کشیده شده، میل به ترقی و پیشرفت جای خود را به میل به نابودی مظاهر تمدن امروزی و پرستش گذشته می‌دهد. بنابراین، باید از خطرات نهفته در مشخص‌گرایی خارج از اندازه آگاه بود، بخصوص در شرایط جوامعی نظیر ما که همواره فرهنگهای پس مانده و متعفن متعددی برای استفاده، و یا در حقیقت سوء استفاده در موقعیتی مناسب، در گوشه و کنار خوابیده اند. بنابراین، در واقعیت امر، هر دوی کلی‌گرایی مطلق و مشخص‌گرایی مطلق به تقدیس و تجویز تجربه واحد می‌پردازند: در اولی تجربه ای که باید به آن برسیم، و در دومی تجربه ای که پشت سر داریم.

با توجه به این بحث، یک تعریف مناسب برای جنبش زنان لازم است. هم از کلی‌گویی جدا از شرایط خاص پرهیزد، و هم در دام پرستش فرهنگ و تجربه واحد نیفتد. عبارت دیگر، تعریفی که از ارزش‌شور یک و سیاسی برخوردار باشد، هم باید قابلیت مقایسه و تطبیق جنبش زنان ایران را با جنبش‌های زنان سایر جوامع ایجاد کند و هم از عهده تعیین تفاوت‌های جنبش زنان ایران از سایر جنبش‌های زنان جهان برآید. بعلاوه، این تعریف باید در برگیرنده خصوصیات منحصر به فرد فعالیتهای مختلف زنان در ایران نیز باشد.

یکی از تعاریفی که می‌تواند از عهده انجام مقاصد مذکور برآید به قرار زیر است:

«جنبش زنان به معنی عام آن، عبارتست از مجموعه فعالیتهای زنان به صورت منفرد یا دسته جمعی، پراکنده و یا سازماندهی شده، برای کسب حقوق و امتیازات اجتماعی، اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی و جنسی که در حیطه هر نوع ایدئولوژی و سیاست، در جهت منافع یک زن، یک گروه از زنان، و یا تمام زنان جامعه انجام شود. تعیین اینکه منافع زنان در چیست بمعده خود زنان است، و بنابراین بسته به اینکه زنان مورد نظر از چه اقشار، طبقات، سنن و فرهنگها باشند و در حیطه کدام ایدئولوژی و سیاسی فعالیت کنند منظور از مفهوم «منافع زنان» متفاوت خواهد بود. در هر جامعه ای و در هر مقطع تاریخی مشخصی، فعالیت زنان برای کسب امتیازات مختلف دارای دو جنبه است. جنبه اول، مبارزات آگاهانه زنان برای شکستن چارچوب روابط اجتماعی حاکم در مورد مسئله زن و به زیر سؤال کشیدن و انتقاد از مفاهیم غالب اجتماعی در مورد نقش زنان در جامعه است. فعالیتهای آگاهانه زنان در تمام جوامع غالباً محدود است به اقلیتی از زنان که

در جامعه...
 در جنبش های سیاسی و اجتماعی پایه پای مردان، از نمونه های جنبه دوم است. دو جنبه ذکر شده از فعالیت های زنان، تکمیل کننده یکدیگر بوده، و وجود ممکن نیست. تعیین اینکه کدام نوع از فعالیتهای زنان به طور خاص نام «جنبش» گیرند و به کدام نوع از فعالیتها چنین نامی نمی توان داد، از پیش و در سطح کلی نیست. چنین قضاوتی تنها در زمینه های مشخص و با توجه به شرایط و روابط می تواند صورت بگیرد.»

تعریف فوق الذکر ما را از افتادن به دام کلی گرای و مشخص محفوظ می دارد. چرا که این تعریف، از یک سو ما را قادر به جنبش های زنان در گذشته و حال، در ایران و جهان می کند، و از اجازه پرداختن به تفاوتها و خصوصیات مشخص جنبش های مختلف دهد. محدوده این تعریف، امکان جای دادن فعالیتهای زنان اجتماعی مشخص خود و مطالعه و بررسی آن بر حسب مقتضیاتی است به وجود می آورد. از این رو می توان، از یک سو ارزش و اجتماعی هر تجربه خاص جنبش زنان را تعیین کرد، و از سوی و کاستی های هر تجربه خاص جنبش زنان را مورد مطالعه و انتقاد قرار برای پشتیبانی و دفاع انتخاب کرد.

تاریخچه جنبش زنان در ایران

حال ببینیم بر طبق تعریف فوق الذکر جنبش زنان ایران است. اگر به فعالیتهای زنان ایرانی برای کسب امتیازات اج

س گرای مطلق
 مقایسه و تطبیق
 سوی دیگر به ما
 تلف زنان را می
 را در زمینه های
 که بر آن حاکم
 و موقعیت
 دیگر کمبودها
 را داده، بهترین

چگونه جنبشی
 اجتماعی و سیاسی

از انقلاب مشروطیت تا به امروز نگاه کنیم، پدیده ای یکپارچه و همگون که دارای تداوم تاریخی از نظر اهداف، هویت و یا سازماندهی باشد نخواهیم یافت. فعالیتهای زنان در هر لحظه تاریخی برای اهداف مشخص و با روش و سازماندهی مشخص متناسب با آن اهداف و شرایط تاریخی صورت گرفته است. از این رو، با وجود اینکه می توان از مجموعه عامی بنام «جنبش زنان ایران» در محدوده جغرافیایی کشور ایران نام برد، این مجموعه رانمی توان به یک تجربه واحد تقلیل داد. از آنجا که تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی ایران بسیار متنوع بوده است سخن از جنبش زنان واحد در ایران نامعقول به نظر می رسد و بررسی فعالیتهای زنان تحت عنوان جنبشها و فعالیت های خاص زنان ایرانی بیشتر مثمرتر خواهد بود.

از میان تجربیات مختلف جنبش زنان در ایران از انقلاب مشروطیت تا به امروز، می توان از جنبش مستقل زنان در دهه های اول بعد از انقلاب مشروطیت، فعالیتهای زنان در محدوده سیاستهای رضاشاه و محمد رضاشاه، جنبش زنان مارکسیست - لنینیست در دهه ۱۳۲۰، و در دوران جمهوری اسلامی، جنبش زنان اسلامی در جمهوری اسلامی و جنبش مستقل زنان سوسیالیست نام برد، که توضیح مختصری در مورد هر یک از آنان خواهیم داد.

جنبش زنان در دوران مشروطیت

شرکت محدود و پراکنده زنان در نهضت مشروطه توسط محققین ثبت شده است و موارد متعددی از چگونگی فعالیتهای زنان در آن دوران را در کتابهای تاریخ می توان یافت. به نظر می رسد که شرکت زنان در این جنبش در حیطه سیاستهای مختلف انجام می گرفت و حالت دنباله روی از فعالیتهای سیاسی مردان را داشت. برای روشن تر شدن چگونگی فعالیتهای زنان در دوران مشروطیت نظری به بحثی که اخیراً هما ناطق پیش کشیده است می اندازیم.^۲ هما ناطق می نویسد: «مسئله زن بار دیگر در انقلاب مشروطیت بر سر زبانها افتاد، در این دوره زنان را در عرصه کارزار می یابیم: در تظاهرات، در فعالیت فرهنگی و در انجمن های مخفی و انقلابی». وی سپس به بحث در مورد تظاهرات زنان و فعالیتهای فرهنگی زنان در نهضت مشروطه می پردازد. در مورد تظاهرات زنان، نظر وی اینست که «معمولاً جنبه ارتجاعی تظاهرات زنانه بر جنبه انقلابی آن می چربید»، و عدم توجه برخی از محققین را به این مسئله مورد انتقاد قرار می دهد. به عنوان مثال، ناطق به مقاله ای از منگل بیات اشاره کرده، بروی خرده میگیرد که «در تحسین و تایید مبارزاتی در این روال سندی از گزارشگران انگلیسی می آورد مبنی بر اینکه در طی بست نشینی

سفارت انگلیس «دوسه هزار زن» در بیرون اجتماع کرده، خواهان پیوستن به بستیان بودند. یعنی هواداری از ارتجاعی ترین جنبه انقلاب مشروطه^۳. به نظر هما ناطق «آنان که این اطوار و کرشمه ها را به حساب مبارزه زن می گذارند، بدیهی است، چشم داشت دیگری از جماعت زن، جز تبعیت کورکورانه و دنباله روی ندارند. ورنه در کجای این شعارها آزادی و یا آزادی زن طرح است؟ چه تفاوتی است میان این عبارات خاله زنکانه و شعار مستهجن (خمینی عزیزم بگو که خون بریزم)؟». به نظر هما ناطق «نقش ارزنده و خلاق زنان را باید نخست در مطبوعات و فعالیتهای فرهنگی نهضت مشروطیت جست... و در آنجا است که زن ایرانی... در پیکار علیه و اماندگی و جهل خود، به ستیز علیه جهل و واپس گرایی حاکم برمی خیزد.»

از گفته های هما ناطق چنین پیداست که در دوران مشروطیت هر دو جنبه از فعالیتهای زنان در جامعه که به آن اشاره کردیم، حضور داشت، اقلیتی از زنان از طریق مطبوعات و فعالیتهای فرهنگی مفاهیم غالب اقتصادی را به زیر سؤال می کشیدند، و اقشار متنوع تر و وسیعتری از زنان نیز از فرصت مناسبی که روبروی خود می دیدند استفاده کرده، بسته به طرز تفکر سیاسی و تعصبات مذهبی و اجتماعی خود و خانواده خود، در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردند.

چنین به نظر می رسد که در تحقیقات تاریخی خود در مورد موقعیت زنان، هما ناطق بهای اجتماعی لازم را به جنبه دوم فعالیتهای زنان نمی دهد و ارتجاعی بودن شعارهای تظاهرات زنان در دوران مشروطیت، وی را از تشخیص اهمیت اجتماعی به تظاهرات رفتن زنان در آن دوران، باز می دارد.

تا جایی که اطلاعات نویسنده اجازه قضاوت می دهد، روابط اجتماعی حاکم در دوران مشروطیت روابطی مردسالارانه بود و در آن روابط، جای «طبیعی» زنان در خانه و فعالیتهای «طبیعی» آنان در رختشویخانه و مطبخ انجام می گرفت. در این شرایط، ورود زنان به صحنه سیاست به خودی خود و بدون توجه به محتوای شعارها و انگیزه های سیاسی زنان، پیشرفتی برای زنان در حیطه آن روابط اجتماعی به حساب می آید. از این نظر، تظاهرات زنان، چه باشعارهای ارتجاعی، و چه به تحریک ملایان باشد یا نباشد، فعالیتهای زنان در انجمنهای مخفی، چه انقلابی و چه ضد انقلابی باشد یا نباشد، فعالیت های زنان در مطبوعات چه مترقی و چه ارتجاعی باشد یا نباشد، همه و همه به صرف حضور در صحنه فعالیتهای سیاسی کسب امتیاز سیاسی برای زنان ایرانی محسوب می شوند. از این نظر، تجزیه و تحلیل محتوای شعارهای تظاهرات زنان در دوران مشروطیت - اگر چه در جای خود پروژه بسیار معتبری است - جای خالی از خود را در جنبه اجتماعی شرکت زنان در سیاست

را پر نمی کند.

حضور زنان در خیابان ها و شنیدن شعارهای سیاسی از دهان آنان بدون تردید در دوران مشروطیت پدیده نویی بود که عده زیادی از مردان (وزنان) موافق وضع موجود آن دوره رابه نگرانی وامی داشت، زیرا که زنان رابه جای اشغال صحنه مطبخ در اشغال صحنه سیاست یافتند. از این رو، فعالیت های سیاسی زنان، بدون در نظر گرفتن اینکه در حیطه چه سیاستی بود و چه شعاری داشت، گامی به جلو بود و اثرات مهمی در موقعیت زنان ایرانی در درازمدت داشت.

بی تردید در جامعه ایران در آستانه آغاز قرن بیست و یکم هنوز نیز شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی به خودی خود مهم است. امروزه اگر چه به دلیل اینکه روابط اجتماعی حاکم از ایده برابری حقوق زن و مرد تا حدی برخوردار است و شرکت زنان را در امور اجتماعی و فرهنگی می پذیرد، رژه یک عده زن باشعار «خمینی عزیزم...» بنظر مامستهبجن می رسد، ولی جامعه هنوز به حضور زنان در عرصه سیاست و دانش و هنر احتیاج دارد. حال اینکه دانش و سیاست و هنر آنان مورد پسند ما هست یا نیست، مسئله دیگری است. چرا که، تازمانی که زنان در کلیه فعالیتهای اجتماعی - هم جنبه های مترقی و هم مرتجع - حضور مساوی با مردان نداشته باشند، جایی برای آنان در روابط اجتماعی حاکم به عنوان افراد مستقل و مسئول وجود نخواهد داشت؛ و می دانیم که تازمانی که زنان خود رابه عنوان افراد مستقل و مسئول ولایق انجام امور اجتماعی به جامعه نشانسانند، امید موفقیت برای آن عده قلیل از زنان که هدفشان را انتقاد و تغییر و تحول مفاهیم مردسالارانه جامعه خود قرار داده اند وجود نخواهد داشت. در مطالعه جنبه دوم فعالیتهای زنان، توجه به فرم (یعنی حرکت زنان برای بیرون آمدن از نقشهای سنتی) نسبت به توجه به محتوا (یعنی مترقی و یا مرتجع بودن شعارهایشان) از اهمیت بیشتری برخوردار است. بنابراین، اگر چه هر نوع فعالیت اجتماعی و سیاسی زنان در دوران مشروطیت رانمی توان به حساب «جنبش زنان ایران» گذاشت و به قول هما ناطق «نقش ارزنده و خلاق زنان راباید در... آنجا جست... که زن ایرانی... در پیکار علیه و اماندگی و جهل خود، به ستیز علیه جهل و واپس گرایی حاکم بر می خیزد»، ولی بسیار ضروری است که مورخینی نظیر منگل بیات توجه خود رابه فعالیتهای سیاسی زنان بدون در نظر گرفتن محتوای مترقی و یا ارتجاعی آن معطوف دارند. چرا که، شرکت زنان در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در چارچوب تعیین شده، و فعالیتهای زنان برای شکستن و عوض کردن آن چارچوب، تاثیر متقابل بر یکدیگر داشته، تضمین کننده موفقیت و پیشرفت جنبش زنان در آن جامعه است.^۴

رضاشاه، فعالیت‌هایی نظیر روزنامه نگاری، مقاله نویسی و شعر سرایی، تاسیس انجمن‌های زنان و باز کردن مدارس دخترانه اقلیتی از زنان مرفه شهری را به خود مشغول ساخته بود. امتیازاتی که این زنان خواستار بودند شامل رفع حجاب، لغو چند همسری و به دست آوردن حق رای بود. این فعالیتها به صورت انفرادی، پراکنده و یا در واحدهای کوچک، به کمک مادی و معنوی مردان روشنفکر و روشنگر زمانشان انجام می یافت. نظیر مردان آزادیخواه زمانشان، این زنان نیز نیم نگاهی به پیشرفتهای غرب داشت و به آزادیهایی که همجنسان غربی شان از آن بهره ور بودند رشک می ورزیدند. برای آنان، تضادی که ما امروزه میان ایدئولوژیهای «ملی گرایی»، «غرب گرایی» و «اسلام گرایی» می بینیم زمینه عینی نداشت. این سه گرایش تا حدود زیادی در کنار یکدیگر و به صورت تکمیل کننده یکدیگر طرح و بحث می شدند. در بسیاری از موارد، برای اثبات به حق بودن نظراتشان و برای رفع اتهام از خود، زنان این دوره به کتب اسلامی مراجعه کرده، در آنها دلیل و برهان بردرستی راه خود می جستند. به نظر می رسد که عمده ترین صحنه نبرد برای این زنان، نبرد با افکار سنتی و عقب مانده بود که آن را در اکثر اقشار جامعه می یافتند. در بین این زنان، «سنت» یا «اسلام» مترادف گرفته نمی شد و بنابراین کمتر موردی دیده می شد که آنها اسلام را مسئول افکار ارتجاعی جامعه خود بدانند، اگرچه در عین حال ملاحظه به عنوان عناصر حامل افکار عقب افتاده جامعه، به کرات سرزنش می شدند. جنبش زنان ایران در این دوره اهمیت خاصی برای تاریخ جنبش های زنان ایران در کل دارد. زیرا اگرچه به خواستههای کوتاه مدت خود آنطور که باید دست نیافت، ولی بنیان گذار سنت فعالیت های زنان با سازماندهی مستقل گشت. ۵

فعالیت زنان در دوران پهلوی

دوران سلطنت رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۰) و سپس محمد رضاشاه (۱۳۵۷-۱۳۲۰) تصویر فعالیت‌های زنان را به کلی دگرگون ساخت. پایه های سلطنت سلسله پهلوی بر «مدرنیزه کردن» ایران بنا نهاده شد. استقرار یک دولت مرکزی قوی، تحت نظارت مستقیم یک سلطان مستبد با ایدئولوژی «مدرنیزاسیون»، شرایط متفاوتی برای جنبش زنان ایران به وجود آورد. انتقاد جنبش خود جوش و مستقل زنان از افکار سنتی جامعه و اقدامات مدرنیزاسیون سلسله پهلوی خواسته و ناخواسته در یک جهت و مسیر قرار گرفتند. یکباره، امکان برخورداری از پشتیبانی یک دولت مرکزی قوی، در مبارزات

آنان علیه افکار پوسیده ضد زن در جامعه به وجود آمد. سالیان دراز این زنان بر ضد حجاب مبارزه کرده بودند و حالا ناگهان فرمان کشف حجاب صادر شده، یکشنبه زنان باید بی حجاب می شدند. سالیان دراز این زنان برای به دست آوردن حق تحصیل برای زنان و فعالیتهای اجتماعی زنان مبارزه کرده بودند و حالا یکروزه دستور باز شدن مدارس دخترانه صادر می شد و ورود زنان به دانشگاه و ورزش و هنر تشویق و تجویز می شد، و دولتی قوی ضمانت اجرای تحقق این آرزوهای زنان را به عهده گرفته بود. به خصوص اینکه، در صحنه سیاست زمان، مخالفت بسیاری از مخالفین رضاشاه بر سر محتوای برنامه ها نبود، بلکه در مورد نحوه اجرای آن برنامه ها بود. طرفداران دمکراسی پارلمانی، اقدامات رضاشاه را نقض قانون اساسی دانسته، با حکومت وی مبارزه می کردند. لیکن در اصل برنامه مدرنیزه شدن جامعه ایران می توان گفت کم و بیش وحدت نظربین دولت و این دسته از مخالفین وجود داشت. بعنوان مثال، راه آهن مدرن، مبارزه بایسواد و به وجود آوردن امکان تحصیلات دانشگاهی، از رئوس برنامه های هم دولت و هم اپوزیسیون بود. از این رو زمانی که حکومت رضاشاه تثبیت شد و اجرای برنامه هایش به گردش افتادند، به دلیل این همگونی برنامه ای، بسیاری کسان از اپوزیسیون به تدریج جذب پروسه مدرنیزاسیون شدند و بدین ترتیب بود که رضاشاه ابتکار عمل را از دست بسیاری از زنان و مردان آزادیخواه به در آورده، آنان را جذب و دنباله روی سیاستهای خود کرد. در این پروسه بسیاری از آنها که جذب نشدند نابود گشتند. تعدادی از سازمانهای زنان و زنانی که دست از فعالیتهای مستقل خود نکشیدند و به جای جذب، رو در روی دستگاه قرار گرفتند مورد تعقیب واقع شده و از کار باز داشته شدند.

اثر دیگر جذب اپوزیسیون به دستگاه رضاشاه، منفرد و منزوی و در نتیجه یکپارچه ساختن روحانیت در مخالفت با حکومت بود. مدرنیزاسیون رضاشاه تاکید بر روی «دین زدائی» و کنترل روحانیت داشت و بعنوان واکنشی به این تمایل، جناح بندی مستقلی توسط روحانیت علیه حکومت به وجود آمد. مسئله زنان و تغییر و تحولات در موقعیت زنان، یکی از مهمترین مسائلی بود که روحانیت را به یکپارچگی قابل ملاحظه ای علیه حکومت سوق داد. این کنش ها و واکنش ها، آغاز یک دوره طولانی مبارزه قدرت بین روحانیت و حکومت وقت شد و مسئله زنان همواره یکی از عمده ترین مسائلی بوده است که تا به امروز این مبارزه قدرت از طریق آن صورت گرفته است.

بنابراین در دوران سلطنت رضاشاه، زمینه برای فعالیتهای زنان با سازماندهی مستقل از بین رفت و با افتتاح «کانون بانوان» در سال ۱۳۱۴ کار جنبش خودجوش

زنان رسماً پایان گرفت. از این تاریخ به بعد جنبش زنان عمدتاً به خدمات اجتماعی زنان، هدایت شده از طرف حکومت مرکزی، مبدل گردید. صدیقه دولت آبادی که از بنیان گذاران جنبش مستقل زنان بود، و بسیاری دیگر از زنان فعال در جنبش مستقل زنان، به عضویت «کانون بانوان» درآمدند. برگزاری جلسات سخنرانی، مجالس جشن، کلاسهای مبارزه بایسوادبازی زنان، نمایشگاهها و کلوبهای ورزشی، تشویق زنان به رفع حجاب، فعالیتهای امور خیریه، از عمده کارهای کانون بانوان بود. این قبیل فعالیتهای در چارچوب تعیین شده توسط دولت، به جز دوره کوتاهی (۱۳۳۲-۱۳۳۳) که در طی آن بسیاری از اعضای کانون بانوان دوباره به فعالیت مستقل پرداختند - تا زمان محمد رضا شاه ادامه داشت. در آن دوره کوتاه، باتبعید رضا شاه، رشد عمومی جنبش های اجتماعی، گسترش حقوق دمکراتیک، پایه گرفتن جنبش های کارگری، جنبش های ملی و پاگرفتن جنبش ملی نفت به رهبری دکتر مصدق، بار دیگر شاهد ضعف قدرت مرکزی و نمودار شدن انواع واقسام فعالیتهای آزادیخواهانه، از جمله سازمانهای مستقل زنان، هستیم. اما شاید مهمترین تحول این دوره در رابطه با جنبش زنان، تاسیس اولین سازمان زنان وابسته به حزب مارکسیست - لنینیست توده بود. «تشکیلات زنان ایران» در سال ۱۳۲۲ تاسیس شده، سنگزار طبقاتی انگاشتن مسائل زنان گشت. برای اولین بار مسئله کشاندن زنان به حیطه تولید و مبارزه طبقاتی، به عنوان هسته اصلی فعالیتهای جنبش زنان مارکسیست - لنینیست مطرح شد و مسائل زنان کارگر بطور مشخص و مجزا از سایر اقشار زنان مورد توجه قرار گرفته شد. بدین ترتیب شعارهایی نظیر «مزد مساوی برای زن و مرد کارگر» و «شیرخوارگاه برای زنان کارگر» در شمار درخواست های مشروع جنبش زنان ایران درآمد. از این زمان به بعد، شاهد تقسیم بندی «جنبش زنان بورژوا - جنبش زنان طبقه کارگر» شدیم که نفوذ آن تا به امروز در فعالیتهای زنان ایران مشاهده می شود.^۶

با محکم شدن پایه های قدرت سلطنت محمد رضا شاه، بار دیگر هرگونه فعالیت چشمگیر زنان، خارج از حیطه تعیین شده توسط دولت پایان گرفت. در سال ۱۳۲۷ «شورای عالی سازمان زنان» تحت ریاست اشرف پهلوی تشکیل شد، که چند سال بعد به «سازمان زنان ایران» تغییر نام داد. از مشخصات این دوره، تغییر و تحول در موقعیت حقوقی زنان بود که حق رای، حق قضاوت، و قانون حمایت خانواده از عمده ترین آنان محسوب می شود. در این دوره نیز، نظیر دوره رضا شاه، فعالیتهای زنان خالی از زهرنوع مشخصه رو برویی با دولت بود و در مسیر خدمات اجتماعی، در چارچوب تعیین شده توسط دولت و در دنباله روی از ابتکار عمل شاه صورت می گرفت. ولی در هر دو مورد «کانون بانوان» و «سازمان زنان

ایران»، فعالیتهای زنان نتایج اجتماعی غیرقابل محاسبه ای نیز برای حکومت داشت. طبیعتاً باجلا رفتن درصد زنان باسواد در کل، و تعداد زنان تحصیلکرده در دانشگاههای ایران و اروپا و امریکا، و زنان شاغل، و باورود زنان به صحنه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، بسیاری از جنبه های ایدئولوژیکی و سیاسی سلطنت سلسله پهلوی از طرف زنان به زیرسوال کشیده می شد. چنین به نظر میرسد که نظیر اکثر موسسات خدمات اجتماعی در اواخر دوران محمد رضا شاه، سازمان زنان ایران، نیز محلی شد برای جذب زنان روشنفکر و تحصیلکرده. این زنان خود را در مسایل اجتماعی صاحب نظر می دیدند و از امکانات سازمان زنان برای طرح انتقاد عمیق تری از افکار و رفتار متداول نسبت به زنان استفاده می کردند. مطالعاتی نظیر «تصویر زن در آگهی های تلویزیونی ایران» و «عواقب اجتماعی تبعیض بر علیه زنان» بدون شک ارزش اجتماعی بیشتری از کتابها و جزوه های تبلیغاتی آریامهری سازمان زنان ایران، برای موقعیت زنان ایرانی داشت. اگرچه اکثریت قریب به اتفاق انتشارات و مطالعات منتشره توسط «کانون بانوان» و «سازمان زنان ایران» بانامها و تصاویر اعضای خانواده سلطنتی آذین شده بودند، ولی بدون شک بعضی از آنان تا حدودی قادر به جدی تر و عمیق تر به سوال کشیدن مظاهر تمدن آریامهری در رابطه با مسئله زنان بودند. چه، استبداد آریامهری جنبه ای از زندگی اجتماعی ایران را از محیط نفوذ خود بیرون نگذاشته بود و خصوصاً در رابطه با مسئله زنان، موقعیت آنان را به طرز غیر قابل تشخیصی با ایدئولوژی مدرنیستاسیون خود در آمیخته بود. از این رو هر انتقاد عمیق و جدی از وضع زنان در جامعه، انتقادی بود بر مفهوم آریامهری موقعیت زن، و چنانچه دیدیم، با آغاز حرکات خود جوش ضد شاه در سال ۱۳۵۶، بسیاری از همین زنان بودند که سازمانهای خدمات اجتماعی دولتی را به تعطیل کشانده، به صفوف اعتراضی زنان و مردان دیگر پیوستند.

زنان در جنبش ضد شاه

شرکت وسیع زنان در انقلاب ضد شاه بهمن ۱۳۵۷ رami توان نقطه عطف مهمی در موقعیت و مبارزات زنان ایرانی به حساب آورد. وسعت شرکت زنان باعث شد که شاید برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، «نیروی سیاسی زنان» در آن حد وسیع کشف شود. از این رو پس از انقلاب، تمامی سازمانها و گرایشات ایدئولوژیکی - سیاسی موجود در صحنه تلاش خود را برای جذب و جهت دادن به فعالیت سیاسی زنان به کار بردند. این مسئله یکی از دلایل عمده ای بود که خمینی و جناح مسلط دستگاه حاکم را وادار به عکس العمل و اقدام عاجلی برای اسلامی کردن موقعیت زنان کرد. زنان نیز، به برکت نیروی سیاسی باز یافته شان، خود را در صحنه سیاسی

برابر با مردان می دیدند. فتوای خمینی در مورد لزوم رعایت حجاب اسلامی برای زنان، و بدنپال آن لغو قانون حمایت خانواده توسط دولت، مقابله ای با این اعتماد به نفس جدید زنان بود. زنان که نه به عنوان «زن» و با شعارها و خواسته های جنبش زنان، بلکه به عنوان کارمند، کارگر، خانه دار، روشنفکر و محصل در انقلاب شرکت کرده بودند، خود را در مقابل دولتی یافتند که اولین و مهمترین خصیصه آنان رازن بودنشان می دانست و به همین دلیل از آنان می خواست که ابتدا قوانین و ضوابط جامعه اسلامی در مورد زنان را رعایت کنند تا به آنها اجازه شرکت محدود در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی داده شود. بدین ترتیب بود که تظاهرات وسیع و خودجوش زنان به وقوع پیوست و سازمانهای زنان پا گرفته، به دفاع از حقوق زنان پرداختند. جنبش زنان اسلامی شعار نفی اجبار در حجاب را پیشه کرد و خواستار تک همسری و رعایت حقوق مادران در قانون خانواده اسلامی شد. انجمنهای صنفی زنان به دفاع از حقوق زنان در اصناف خاص خود پرداخته، و به خصوص در مورد مسئله قضاوت، که دولت اسلامی زنان را از پرداختن به آن محروم می کرد، تظاهرات، تحصن ها و اعتراضات وسیع انجام دادند. سازمانهای زنان وابسته به گروههای مارکسیست - لنینیست به تبعیت از گروه مادر، به فعالیت پرداختند. آنهایی که دولت خمینی را «ضد امپریالیست» می دانستند، فعالیت اعتراضی خود را در حد نصیحت و گوشزد به دولت نگاه داشتند، و آنهایی که حکومت را «ضد امپریالیست» نمی دانستند و با سیاستهای آن به مخالفت می پرداختند، با فعالیتهای اعتراضی وسیع زنان همصدا می شدند. زنان زیادی نیز که وابستگی سازمانی نداشتند، و مسئله زن را به تنهایی معیار مناسبی برای قضاوت در مورد متری بودن و یا عقب افتادگی رژیم جمهوری اسلامی می دانستند، به طرق مختلف، چه توسط نوشته ها و چه از راه برگزاری سخنرانی ها و تظاهرات، مخالفت خود را اعلام می کردند.

از آنجا که جو حاکم مرزبندی و مبارزه بین ایدئولوژیهای مختلف بود، فعالیتهای زنان نیز در جمهوری اسلامی غالباً در محدوده ایدئولوژیها انجام می گرفت. زنان آگاهانه برای ترویج و پیشبرد این یا آن ایدئولوژی فعالیت می کردند و برای اثبات حقانیت ایدئولوژی خود و جذب مردم به آن، با یکدیگر به رقابت و مبارزه می پرداختند. این مسئله باعث به وجود آمدن تنوع بسیاری در جنبش زنان ایران در دوره جمهوری اسلامی شده، رابطه خاصی بین گروه های مختلف ایجاد کرد که در قسمت های بعدی مقاله به آن اشاره خواهیم کرد. ابتدا نظر مختصری به فعالیتهای زنان در دوران جمهوری اسلامی بپردازیم.^۷

فعالیت‌های زنان در دوران جمهوری اسلامی

جنبش زنان اسلامی دارای سازماندهی نیمه مستقل بوده، اعضای آن رازبان تحصیل‌کرده و از اقشار مختلف طبقه متوسط تشکیل می‌دادند. نطفه این جنبش را در تئوری‌هایی که علی شریعتی در کتاب **فاطمه، فاطمه است** و مرتضی مطهری در کتاب **نظام حقوق زن در اسلام و جهان** از موقعیت زنان در اسلام ارائه داده‌اند باید جست. فعالیت این زنان در دوران شاه و روزهای انقلاب در ترویج و تبلیغ این تئوری‌ها خلاصه می‌شد و پس از انقلاب فعالیت‌های آنان در جهت سوق دادن دستگاه حاکم جدید به سوی اسلامی بود که از نظر آنان «اسلام راستین» شناخته می‌شد. هدف مبارزات جنبش زنان اسلامی کسب حقوق اسلامی زنان بود، چه به اعتقاد آنان، رژیم شاه به تقلید از «بورژوازی غرب» موقعیت زنان ایران را تا حد «شیخی جنسی» پائین آورده بود. از کارهای عمده این زنان تهیه طرح‌های اسلامی کردن موقعیت اقتصادی و خانوادگی زنان برای استفاده دستگاه حاکم جدید بود. در ابتدای امر فعالیت‌های این زنان در مقایسه با مبارزات زنان غیرمذهبی، به سهولت پیش می‌رفت چرا که امکان استفاده از وسائل ارتباط جمعی تحت کنترل دولت را داشته، درهای مجالس سخنرانی و محافل تعلیم و تربیت به رویشان باز بود. ولی پس از دوره کوتاهی، خمینی و جناح مسلط دستگاه حاکم آشکار ساختند که قصد پشتیبانی و استفاده از افکار این زنان را نداشته، فعالیت‌های آنان را در حالت دراموری می‌دانند که در حوزه صلاحیت روحانیون است. به زودی فعالیت‌های این زنان به رودرویی با دولت تعبیر شده، به تدریج به فعالیت‌های آنان چه در داخل «سازمان زنان انقلاب اسلامی» و چه در «انجمن‌های زنان اسلامی» که در ادارات و مدارس و مساجد تشکیل شده بودند خاتمه داده شد.

نوع دیگری از فعالیت‌های اعتراضی زنان در چارچوب اصناف مختلف انجام می‌گرفت. زنان فعال در انجمن‌های صنفی مختلف تحصیل‌کرده، از اقشار مختلف طبقه متوسط بودند. از فعال‌ترین انجمن‌های صنفی زنان «اتحادیه زنان حقوق‌دان»، «کانون مستقل معلمان تهران»، «اتحادیه زنان استاد دانشگاه»، «اتحادیه زنان کارمند وزارتخانه‌ها» و «اتحادیه زنان پرستار» بودند. این زنان از شرکت کنندگان پروپاقرص تظاهرات و تحصن‌های زنان بوده، در محیط کار خود فعالیت‌های اعتراضی وسیع داشتند.

جنبش زنان مارکسیست - لنینیست یکی دیگر از مهمترین جنبش‌های زنانی بود که پس از انقلاب وجود خود را در صحنه سیاسی تثبیت کرد. چنانچه دیدیم سنت فعالیت‌های زنان در چارچوب سازمان‌های مارکسیست - لنینیستی از زمان

پیدایش «تشکیلات زنان ایران» متعلق به حزب توده (۱۳۲۲) پای گرفت ولی به علت پاک‌گرفتن نجف‌آباد آر پامهری در جامعه در مرحله نطفه ای خود از صحنه بیرون رانده شد. جامعه پس از انقلاب ضد شاهی فرصت مناسبی بود که این جنبش باردیگر به فعالیت بپردازد. زنان فعال در این جنبش اعتقاد به طبقاتی بودن مسئله زن داشته، براین باورند که آن جنبش زنانی در ایران معتبر است که هدفش بسیج زنان و تحمتکش برای مبارزه علیه موقعیتشان در جامعه سرمایه داری در جهت مبارزه برای سوسیالیسم است. بخش عمده ای از جنبش زنان مارکسیست - لنینیست از طریق سازماندهی وابسته به احزاب و گروههای مارکسیست - لنینیست موجود در صحنه سیاست تشکل یافته و عمدتاً برای جذب زنان به این احزاب و گروه ها فعالیت کرده اند. بخش دیگری از جنبش زنان مارکسیست - لنینیست دارای سازماندهی مستقل ولی ایدئولوژی وابسته به گروههای مارکسیست - لنینیست هستند. این بخش از جنبش معتقدند که همکاریهای دموکراتیک در مورد مسئله زن در میان زنانی که طرفدار رژیم شاه و رژیم خمینی نباشند ممکن است و از این رو سازمانهای دموکراتیک زنان می بایست بر پایه این نوع فعالیت دموکراتیک برای بهبود وضع زنان زحمتکش جامعه استوار باشد. اکثریت زنان فعال در جنبش زنان مارکسیست - لنینیست تحصیل کرده، از اقشار مختلف طبقه متوسط هستند. به عنوان مهمترین سازمانی که این زنان در آن تشکل یافته بودند می توان از «اتحاد ملی زنان» نام برد.

و بالاخره، جنبش زنان دیگری که از انقلاب ضد شاه تا به امروز فعال بوده است جنبش مستقل زنان چپ است. فرق عمده بین این جنبش و بخش مستقل جنبش زنان مارکسیست - لنینیست در تاکید دومی بر روی طبقاتی بودن مسئله زن در ایران و وابستگی ایدئولوژیکی به افکار مارکسیست - لنینیستی است. جنبش مستقل زنان چپ معتقد است که عمده ترین دلیل ستم کشیدگی زن در ایران رادرمسئله «جنسیت» باید جست و از این رو نقش مسئله «طبقات» در تعیین علل ستم کشیدگی زنان در ایران امروز، نقشی است ثانوی. چنین باوری طبیعتاً سازماندهی و برنامه متفاوتی نیز به همراه داشته است. مبارزه بر علیه باورهای مردسالارانه جامعه، این زنان را بر آن داشته است که به صورت انفرادی و یا در تشکلهای کوچک محلی به بررسی مسائل مشترک زنان پرداخته، نقطه آغاز کار شناختن مسائل زنان را در شناختن خود و بازگویی و تجزیه و تحلیل تجربیات و مشکلات خود قرار دهند. زنان فعال در جنبش زنان چپ از ایجاد مرز بندی و جناح بندی های سیاسی در میان زنان رو یگردان بوده، خواستار برقراری تماس بین کلیه زنان هستند. از لحاظ تئوریک و پراتیک، نزدیکی قابل ملاحظه ای بین جنبش مستقل زنان چپ و سوسیالیست - فمینیستهای غرب مشاهده می شود. این زنان، نظیر دیگر

زنان فعال در جنبشهای زنان ایران، تحصیل کرده و از اقشار مختلف طبقه متوسط هستند. مخالفت و اعتراضات زنان این جنبش به مواضع حکومت جمهوری اسلامی در مورد موقعیت زنان از ابتدا شدید و رسا بود و شاید تنها بخشی از زنان فعال علیه جمهوری اسلامی بودند که مسئله «اسلامی» بودن حکومت را مسئله ای اساسی و درخور تجزیه و تحلیل می دانستند. این زنان از شرکت کنندگان پرو پاقرص نظاهرات، تحصنها و گرد هم آیی های زنان در داخل کشور بودند. از فعالیتهای آنان در خارج از کشور، می توان از فعالیتهای انفرادی در اغلب کشورهای اروپا و در امریکا، انجمنهای زنان در اغلب شهرهای بزرگ امریکا، و «جنبش مستقل زنان در خارج کشور» در برلین غربی، نام برد.

چنانچه اشاره شد، فعالیت و مبارزه در حیطه ایدئولوژی، رابطه خاصی بین گروههای زنان فعال در جمهوری اسلامی به وجود آورد، که تا به امروز نیز ادامه داشته است. از مهمترین اهداف جنبش زنان اسلامی مبارزه ایدئولوژیکی با «کمونیستها» بود. مقالات بسیار و سخنرانیهای متعددی در رد کمونیسم و اثبات وضع «نکبت بار» زنان در جوامع سوسیالیستی تهیه می شد. برای زنان اسلامی، رابطه مثبت و همکاری با زنان مارکسیست امری غیر ممکن می نمود و در حد تماس یک مسلمان با یک ملحد، و «نجس» محسوب می گردید.

سازمانهای زنان مارکسیست - لنینیست، چه آنانی که سازماندهی وابسته به احزاب داشتند، و چه آنانی که دارای سازماندهی مستقل ولی از لحاظ ایدئولوژیکی وابسته به این یا آن حزب بودند، نیز سیاست نادیده گرفتن فعالیتهای زنان اسلامی، و اصولاً هر نوع فعالیت دیگر زنان به جز در حیطه مارکسیسم - لنینیسم، را در پیش گرفته بودند. چرا که، از نظر زنان مارکسیست، پوچ و بی اساس بودن ادعاهای مسلمانان امری واضح و ثابت شده می نمود و نیازی به مبارزه ایدئولوژیکی و به میان کشیدن بحث با زنان اسلامی نمی دیدند. از سوی دیگر، زنان مارکسیست خود را «مدعیان» «بحق» آزادی زن می دانستند. و نیازی به اثبات مترقی بودن اهداف خود نمی دیدند؛ در نظر آنان این زنان اسلامی بودند که ملزم به اثبات این امر بودند که آزادی زن در حیطه دین و مذهب چهارده قرن پیش ممکن است. علاوه بر این، شاید بدون اغراق بتوان گفت که به همان اندازه که مذهب شیعه نزدیک و همکاری با زنان مارکسیست را برای زنان اسلامی مکروه و یا حتی حرام می شناخت، اخلاق مارکسیست - لنینیستی حاکم بر فعالیتهای زنان نیز معاشرت و برقراری دیالوگ با زنان اسلامی را مغایر با اصول ایدئولوژیکی و «آلوده» کننده خلوص ایدئولوژیکی زنان مارکسیست می دانست. گذشته از این، فعالیتهای زنان اسلامی، تهدیدی برای ایدئولوژی زنان مارکسیست - لنینیست به حساب نمی

آمد. ادبیات جنبش زنان مارکسیست - لنینیست مسئله فعالیتهای زنان اسلامی را با چند جمله شعاری و چند تحلیل کلیشه وار از موقعیت زنان در اسلام حل و فصل می کرد. در مقابل، این حضور سایر سازمانهای زنان مارکسیست بود که خطر عمده ای محسوب می شد، چرا که مسئله جذب زنان به چند گروه رقیب مطرح بود. از این رو در زمینه رابطه گروههای مارکسیست - لنینیستی با یکدیگر، نیز انحصار طلبی و خالص گرایی ایدئولوژیکی حاکم بود و به این گروهها امکان گردهمایی و برقراری دیالوگ نمی داد. یکی طرفدار سوسیالیسم چین بود، دیگری طرفدار سوسیالیسم شوروی، آن دیگری از سیاستهای آلبانی پشتیبانی می کرد، و هر سه از یکدیگر رو بگردان. از طرف دیگر، سازمانهای زنان وابسته به احزاب مارکسیستی، با زنان چپ جنبش مستقل نیز قادر به همکاری نبودند. چه از نظر آنان، وابسته نبودن زنان چپ به یک سازماندهی سیاسی مارکسیست - لنینیستی، نشانه وجود تمایلات «بورژوائی» و حتی سلطنت طلبانه در این زنان بود؛ و البته «بدنامی» و «آبروریزی» ایدئولوژیکی بالاتر از این برای یک سازمان زنان مارکسیست - لنینیست وجود نداشت که متهم به همکاری با زنان بورژوا و سلطنت طلب بشود. در اساسنامه و اعلامیه های غالب سازمانهای زنان مارکسیست - لنینیست ضرورت اتحاد زنان مورد تاکید واقع شده، از دیگر سازمانهای زنان «مترقی و مردمی» دعوت به همکاری و اتحاد به عمل می آمد. اما مسئله اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی، و انعکاس آن در امر رهبری این اتحاد، عملی ساختن آنرا غیرممکن می کرد. چون در عمل، هر سازمان زنانی تنها خود را شایسته رهبری اتحاد زنان می یافت، و از این رو چنین اتحادی هرگز به تحقق نپیوست.

از طرف دیگر، جنبش مستقل زنان نیز فعالیتهای رادرتنهایی و انزوای سیاسی انجام می داد. بسیاری از اوقات این زنان در انتقاد از عملکرد سازمانهای زنان وابسته، احتیاج به وجود سازمانهای زنان وابسته را به کلی نفی می کردند. واضح است که این زنان دو مسئله را با یکدیگر اشتباه می کردند. نحوه عملکرد سازمانهای زنان وابسته به احزاب در جمهوری اسلامی، و مسئله لزوم وجود سازمانهای زنان در احزاب سیاسی، دو مسئله کاملاً جدا هستند. چرا که اگر سازمانهای زنان وابسته بنحوی صحیح آن پایه گذاری شده بودند، چه بسا که بسیار نیز در پیشبرد جنبش زنان ایران موثر می توانستند باشند. برای روشن تر شدن مطلب توضیح مختصری بدهیم. سازمانهای زنان احزاب سیاسی معمولاً سه وظیفه عمده به عهده دارند:

اول، تشویق زنان جامعه به پیوستن به صفوف جنبش های اجتماعی؛
دوم، مبارزه با مردسالاری در درون سازمان مادر و ارتقای مقام اعضاء زن در آن

سازمان؛

سوم، فراهم آوردن تئوری و سیاست عمل برای سازمان مادر در رابطه با مسائل زنان. انتقادی که بر سازمانهای زنان احزاب سیاسی وارد است، این است که در دوران جمهوری اسلامی، به جای معطوف کردن هم خود بر این سه وظیفه مشخص هر یک خود را به تنهایی پرچمدار و قسیم کل «جنبش زنان ایران» قلمداد کردند، و در حد سازمانی، نقش یک زایده بی مقام و منزلت را برای حزب خود بازی کردند؛ حزبی که نه تنها برای تئوریها و سیاستهای پیشنهادی سازمان زنانش ارزشی قائل نبود، بلکه در واقعیت، این راحق مسلم رهبری حزب می دانست که تئوریها و سیاستهای مربوط به وضع زنان را به طور یکجانبه به سازمان زنانش دیکته کند. و بالاخره، سازمانهای زنان احزاب، تمایلی به مبارزه علیه پدرسالاری در حزب خود نداشتند. زنان حزبی خود تلویحا برتری مردان را پذیرفته، بی هیچ مقاومتی زیر بار قیود اخلاقی مردسالارانه حزبشان می رفتند. در نتیجه فعالیت زنان در احزاب، همواره در لایه های پائین متمرکز شده، و امروزه کمتر حزب سیاسی می بینیم که در آن زنان به رده های رهبری راه یافته باشند. با وصف این، هیچ یک از این انتقادات ضرورت وجودی سازمانهای زنان احزاب را نفی نمی کند. این سازمانها نیز نظیر دیگر بخش های جنبش زنان، برای توسعه و بهبود وضع خود احتیاج به زمان و تجربه دارند، و نقش مثبت آنها را در فعالیت های سازمانهایی نظیر «انجمن رهایی زن» (وابسته به سازمان وحدت کمونیستی) دیدیم.

مشکل اساسی ای که در جنبش زنان دوران جمهوری اسلامی به چشم می خورد، مشکل وجود سازمانهای زنان وابسته نبود، بلکه مشکل قلت و ضعف فعالیتهای مستقل زنان بود. این مسئله باعث شد که عمده ابتکار عمل و فعالیت به دست سازمانهای زنان وابسته افتاده و این اجازه به آنها داده شود که خود را قسیم و یکه تاز جنبش زنان بدانند. روش معمول سازمان های زنان وابسته این بود که خود را دمکراتیک خوانده، وابستگی حزبی شان را مخفی نگه دارند. محدودیت کمی فعالیتهای مستقل زنان، البته دلایل عینی و ذهنی خود را داشت. در شرایط بعد از انقلاب، تاسیس سازمان زنان، بدون کمک مادی و معنوی و حتی نظامی سازمانهای سیاسی، امری مشکل می نمود. چرا که فشارهای حکومت و چماقداران حزب اللهی آن، فعالیت زنان را بدون برخورداری از نوعی از محافظت مردان غیر ممکن ساخته بود. بنابراین، مشکل اصلی، عدم وجود توازن بین سازمانهای وابسته زنان و سازمانهای مستقل زنان بود و این ضرر عمده ای به امر دفاع از حقوق زنان در جمهوری اسلامی وارد ساخت.

بدین ترتیب، در جنبش زنان دوران جمهوری اسلامی، انزوا و در حاشیه ماندن

همواره به ارتباط، اتحاد و «آلودگی» ایدئولوژیکی برتری داشت، و صرف این مسئله که همگی این زنان در زمینه «مسئله زن» فعالیت و مبارزه می کردند، برای یک لحظه نیز باعث ایجاد ارتباط و همکاری و دیالوگ بین جنبشهای مختلف زنان در دوران جمهوری اسلامی نشد.

جنبش مستقل زنان ایرانی در تبعید

نگاه مختصری که به تاریخچه جنبش زنان ایران افکنندیم، بیانگر این واقعیت است که جنبش زنان ایران مجموعه ای است از جنبش ها و فعالیت های مختلف زنان در دوران تاریخی و شرایط اجتماعی مختلف، و این فعالیت ها همواره دارای دو جنبه اصلی بوده است. جنبه اول را، یعنی فعالیتهای آگاهانه زنان را برای شکستن مفاهیم غالب اجتماعی در مورد نقش «طبیعی» زن و مرد، در جنبش مستقل زنان ملی گرا و سوسیالیست، جنبش زنان مارکسیست - لنینیست، جنبش مستقل زنان چپ و جنبش زنان اسلامی مشاهده کردیم. جنبه دوم فعالیتهای زنان را، یعنی حرکت زنان را برای اشغال فضا و نقشی که جامعه آن را «طبیعتاً» از آن مردان می پندارد، نیز در شرکت زنان در انقلاب مشروطیت و انقلاب ضدشاه، ورود زنان به دانشگاهها، بازار کار، وزارتخانه های دولتی و مجلس و مبارزات آنان برای دفاع از حق اشتغال در اصناف مختلف دیدیم. متأسفانه عدم توجه به واقعیت تنوع جنبش زنان ایران ضرر جبران ناپذیری به پیشرفت و توسعه یکایک جنبش های زنان در جامعه بعد از انقلاب (ضد شاه) وارد آورد. امروزه، به علت وجود خفقان و تروری که بر جامعه ایران سایه افکنده است فعالیتهای زنان تنها در خارج از کشور میسر است، ولی در این شرایط نیز نفوذ تکروی، تقلیل گرایی، تحدید تنوع و دیکتاتوری فکری و عقیدتی را در فعالیتهای زنان مشاهده می توان کرد. امروزه نیز اساسی ترین مشکلی که جنبش زنان ایرانی در خارج از کشور با آن روبروست، مشکل فقدان ارتباط و تبادل نظر است. زنان فعال در خارج از کشور عمدتاً از جنبش مستقل زنان مارکسیست - لنینیست و جنبش مستقل زنان چپ هستند. تبادل نظر و ارتباط و همکاری بین این دو جنبش در حد بسیار ابتدایی باقی مانده است و دیالوگ بین آنان غالباً به جرو بحث های بی نتیجه کشیده شده، هر نوع ارتباط به آسانی به توقف می انجامد. مهمترین بحثی که بین این دو جنبش زنان در جریان بوده است، مسئله طبقاتی بودن یا نبودن مسئله زن در ایران است؛ آیا مبارزات زنان در جوامع سرمایه داری با مبارزه طبقاتی عجین بوده، در جوامع سوسیالیستی هدف آن پیاده کردن برنامه های دولت سوسیالیستی در مورد زنان است؟ یا اینکه مبارزات زنان چه در جامعه سرمایه داری و چه سوسیالیستی مبارزه ای است در دو شکل متفاوت ولی

بایک هدف مشترک، یعنی مبارزه علیه نفوذ مردسالاری در روابط اجتماعی غالب. به نظر می رسد که زنان فعال ایرانی ارتباط و همکاری بایکدیگر را مشروط بر حل و فصل فوری این بحث می دانند، چرا که هنوز دو گروه از زنان دیده نشده اند که حاضر به همکاری بایکدیگر بدون در ابتدا پیش کشیدن و «حل» این مسئله بین خود باشند. و از آنجا که مسئله طبقاتی بودن یا نبودن مسئله زن مسئله ای قابل حل و فصل در کوتاه مدت نیست، گردهمایی ها و دیالوگهای بین این زنان به آسانی از هم می پاشد. تجربه جنبش های زنان در جوامع دیگر نشان میدهد که این مسئله، پاسخ آسان و حاضر و آماده و فرموله شده ندارد. از این رو، حل و فصل آن فقط در یک جریان بحث و تبادل نظر پیگیر و دراز مدت ممکن است. بحثهایی را که بر سر تضاد بین «مسئله زن» و «مسئله طبقات» در زمان انقلاب شوروی در جریان بود، از زبان الکساندرا کولونتای شنیده ایم^{۱۱}. و امروزه نیز شاهد ادامه این بحثها در میان سوسیالیست - فمینیستهای غرب هستیم^{۱۲}. البته مطالعه تبادل نظرات زنان جنبشهای دیگر، کمک موثری به پیشبرد این مباحث در درون جنبش مستقل زنان ایرانی می کند. ولی در نهایت، تنها به جریان افتادن این بحثها در رابطه با شرایط خاص زن ایرانی و در درون جنبش زنان ایرانی است که دواي دردی برای زنان ایرانی می تواند باشد، و البته، وجود ارتباط و همکاری میان گروههای ایدئولوژیکی مختلف زنان، پیش شرط اولیه انجام چنین بحث هایی است. بنابراین، پیش شرط

تبادل نظر زنانه، برای رسیدن به «مسئله زن» و «مسئله طبقات» اولین و اساسی ترین پیش شرط است. در این صورت، اختلاف عقیدتی تناقضی با همکاری بر سر مسائل مشخص تحت شرایط مشخص نخواهد داشت. همکاری بر سر مسائل مشخص، یعنی برقراری ارتباط با حفظ هویت ایدئولوژیکی و سیاسی. نتیجه این گونه همکاری پیشبرد بهتر و سریعتر مبارزات زنان بر علیه حکومتها و روابط اجتماعی ضد زن در ایران خواهد بود.

زمانی می توان سخن از بحث و تبادل نظر و همکاری به میان آورد که حقانیت وجود جنبش زنان موافق نظر خود را منافی و نقض حقانیت وجود سایر جنبشهای زنان در ایران ندانیم. در این صورت، اختلاف عقیدتی تناقضی با همکاری بر سر مسائل مشخص تحت شرایط مشخص نخواهد داشت. همکاری بر سر مسائل مشخص، یعنی برقراری ارتباط با حفظ هویت ایدئولوژیکی و سیاسی. نتیجه این گونه همکاری پیشبرد بهتر و سریعتر مبارزات زنان بر علیه حکومتها و روابط اجتماعی ضد زن در ایران خواهد بود.

از این رو، شاید یکی از مهمترین رسالتهای جنبش زنان ایرانی در تبعید، مبارزه بر علیه جوی است که امکان تبادل نظر و دیالوگ پیگیر در بلند مدت را از زنان سلب کرده است، یعنی، جو تکروی، انحصار گرایی و در پی ایجاد وحدت عقیدتی بودن. جوی که در آن هر زنی تنها و تنها فعالیتهای مورد نظر خود را «جنبش زنان ایران» می داند و در نتیجه فعالیتهای زنان دیگر را «انحرافی» تلقی کرده، یابانه کلی

نادیده می گیرد؛ جوی که در آن هر نوع همکاری مشروط به حضور قبلی وحدت عقیدتی می شود و زنان فعال بایدنولوژیهای مختلف هرگز برخوردی و تماسی بایکدیگر ایجاد نمی کنند.

این طرز تلقی ها و برخوردها همه باید مورد سوال و بحث و تجدیدنظر قرار گیرند، چرا که جنبش زنان، نظیر هر جنبش دیگری، نمی تواند در انحصار یک ایدئولوژی و یک هدف و شعار باقی بماند و وجود تنوع عقیدتی در جامعه بر سر مسئله زنان حقیقتی است که با هیچ نوع انحصار طلبی و برتری طلبی نمی توان بر آن سرپوش گذاشت و یا به آن پایان بخشید. بعلاوه، زنان در ایران، نظیر زنان هر جامعه دیگر، مجموعه ای یکپارچه و همگون نبوده، به اقشار و طبقات، فرهنگها، سنن و عقاید متفاوت تعلق دارند. از این رو، هیچ ایدئولوژی و جنبش زنانی، به تنهایی قادر به جوابگویی به خواستههای متفاوت کلیه زنان جامعه نخواهد بود و برای فعال کردن و جذب کردن چنین جمعیت غیر همگون، احتیاج به جنبشهای مختلف زنان هست.

بنابراین، وجود جنبشهای متعدد زنان در جامعه ایران، قاعدتاً می بایست خبرخوشی به گوش دلسوزان مسئله زن باشد. با توجه به نیاز جامعه ما به برافتادن افکار استبدادی و دگماتیست و رواج اندیشه دمکراتیک و تنوع گرا واضح است که هم احتیاج به تلاش زنان اسلامی هست و هم احتیاج به تلاش زنان سوسیالیست؛ هم سازماندهی مستقل زنان لازم است و هم ضرورت دارد که زنان مبارزه بر علیه مردسالاری را به داخل سازمانهای سیاسی بکشانند. وظیفه سنگینی که امروزه جنبش زنان خارج از کشور به عهده دارد، مبارزه برای ایجاد شرایطی در ایران است که فعالیت کلیه این جنبش ها را میسر سازد. بخشهای مختلف جنبش زنان خارج از کشور باید در کنار فعالیتهای مشخص جنبش خود، دست به دست هم داده، مبارزه مشترکی را برای به وجود آوردن شرایطی دمکراتیک در ایران که تضمین کننده حقوق تک تک جنبش های زنان در ایران باشد دامن بزنند. بی تردید، دفاع از حقوق دمکراتیک کلیه زنان و جنبشهای زنان در ایران، اولین و اساسی ترین مبارزه مقطع تاریخی مشخص کنونی در ایران است.

حواشی

۱- تنها موردی که تعریف جنبش زنان در ایران به طور سیستماتیک و ثور یک مورد بحث قرار گرفته است، رساله دکترای الیز ساناساریان است، که در موارد متعددی به آن رجوع خواهد شد.

Eliz Sanasarian, Women's Movement as a Social Movement in Iran: Mutiny, Appeasement, and Repression from 1900 to Khomeini, New York, Praeger Publishers, 1982.

۲- به مقالات زیر مراجعه کنید:

«جنگ فرقه‌ها در انقلاب مشروطیت»، الفبا شماره ۳، تابستان ۱۳۶۲. «مسئله زن در برخی از مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان»، زمان نو، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲.
۳- رجوع شود به:

Mangol Bayat Phillip, "Women and Revolution in Iran, 1905-1911,"

در کتاب

Beck, L. & Keddie, N. (Eds.), Women in the Muslim World, Harvard University Press, 1978.

۴- برای مطالعه رابطه بین شرکت زنان در جنبش‌های سیاسی و طلوع جنبش‌های زنان در جوامع خاورمیانه، به مقالات و کتب زیر مراجعه کنید:

Beck & Keddie, Op. Cit.

Juan R. Cole, "Feminism, Class, and Islam in turn-of-century Egypt," IJMES, 13(1981), 387-407.

J. I. Smith (ed.), Women in Contemporary Muslim Societies, Bucknell University Press, 1980.

۵- منابع قابل دسترس در مورد فعالیت‌های زنان در این دوران را در کتاب الیزساناساریان خواهید یافت. از تکرار نام آنها در اینجا خودداری می‌شود.
۶- رجوع کنید به:

Sanasarian, Op. Cit.

Simin Royanian, "A History of Iranian Women's Struggles," RIPEH, Vol. III, No. 1, Spring 1979.

۷- برای شرح مفصل‌تر از چگونگی و انواع جنبش‌های زنان در جمهوری اسلامی رجوع کنید به:

Azar Tabari & Nahid Yeganeh, In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran, London, Zed Press, 1982.

۸- برای اطلاع از نام سایر سازمان‌های زنان مارکسیست - لنینیست در جمهوری اسلامی، به مرجع شماره ۷ مراجعه کنید.

۹- مقصود از مفهوم «چپ» در اینجا، طیف وسیعی است که شامل کلیه تقسیم‌بندی‌های متنوع موجود در سوسیالیسم، از جمله مارکسیسم - لنینیسم، می‌شود. بنابراین وقتی از «جنبش مستقل زنان مارکسیست - لنینیست» و «جنبش مستقل زنان چپ» سخن می‌گوییم، تأکید بر روی این نداریم که در میان زنان «چپ» تعلقات مارکسیست - لنینیستی وجود ندارد. منظور این است که اگر هم چنین تعلقی باشد، تکیه عقیدتی همگی این زنان بر روی تقدم مسئله «جنسیت» به مسئله «طبقات» است.

ظہور اسلام
وتاثیر آن
بروضع زن

آذر طبری

توضیح: این مقاله قریب به چهارسال پیش برای نشر به ای مشابه «نیمه دیگر»، که قرار بود در ایران منتشر شود نوشته شد. آن نشر به از همان شماره اول طعمه فرمان «قلمها را بشکنید» امام شد و این بحث در این شکل فطی ماند. هدف مقاله بازکردن بحثی در زمینه وضع زن در دوران ظهور اسلام بود، به ویژه در مجموعه بحثهایی که در آن زمان در جریان بود، نظیر مقالاتی که از جانب نظریه پردازانی چون فرشته هاشمی وزهرا رهنورد نوشته می شد. از آن تاریخ تا به امروز مقالات و کتابهای بسیاری در این باب منتشر شده است که بحث جامع تری را ممکن می سازد. ولی از آنجا که این مقاله، حتی به شکل خام کنونی اش و به رغم همه کمبودهای بسیارش، برخی نکات بحثی را پیش می کشد و از آنجا که تغییر آن مستلزم کار طولانی تر در باب تاریخ و مردم شناسی است که اکنون برای من میسر نیست به همین شکل اولیه — به جز برخی تغییرات فرعی — برای چاپ ارائه می شود. بدیهی است که برخی نکات و بحثها در متن تاریخ نگارش مفهوم می شود.

نضج نوین جنبشهای اسلامی در خاورمیانه، به ویژه آنچه در دو سال گذشته در ایران به وقوع پیوست، علاقه و توجه جدیدی را به تحقیقات تاریخی درباره اسلام معطوف داشته است. این گونه توجه و تحقیق به ویژه اکنون که تحریفات تاریخی و داستان سرایی های تخیل انگیز درباره اسلام به کار تحکیم سیاسی و عقیدتی جنبشی بس واپس گرا گرفته می شود بیش از هر زمان دیگر حائز اهمیت است.

شاید اهمیت این کار در هیچ موردی به اندازه مسئله وضع زن در اسلام نباشد. جانبداران جمهوری اسلامی نه تنها خواهان آنند که مجموعه ای از عقب مانده ترین و واپس گراترین احکام، موازین و ارزشها را راه رهایی زن قلمداد کنند، بلکه مدعی آنند که اسلام ارزش رها بخشی و آزادسازی خود را در مورد زن یک بار پیش از این به دنیا نشان داده است: «زن در دو مرحله مظلوم بوده است، یکی در جاهلیت مظلوم بود و اسلام بر انسان منت گذاشت و زن را از آن مظلومیت خارج

در جاهلیت مظلوم بود...»^۱

البته این طرفداران اسلام ادعای می کنند که اگر چه در جاهلیت مظلوم بود...
کرد. اکنون نیز جمهوری اسلامی خیال ندارد و غیر عادلانه ای» بزند. بنابه عقیده این فریبانه «تساوی حقوق شیوع پیدا کرده، یک که زنان را از راه اصیل رهایی شان منحرف حقوق به معنای تشابه حقوق است که نه ساز بانیا زهای بدیهی جامعه و خانواده. برعکس، قهای زن و مرد، حقوق و مسئولیت های متنا

اسلام حقوق مساوی به زن و مرد اعطا که دست به چنین عمل «غیر طبیعی نظریه پردازان آنچه تحت عنوان «عوام نوع بیماری غربی و غربزدگی است می سازد؛ چرا که این گونه تساوی نگار با قوانین طبیعت است و نه مطابق قوانین اسلام با تشخیص و قبول تفاوت سبب با هر کدام را تعیین کرده، تنها راه

رهایی زنان و نجات از منجلا ب فساد غرب قبول این موازین است:

«در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعا چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه. یعنی آیا خلقت و طبیعت که یک سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته است، آن حقوق را دو جنسی آفریده است یا یک جنسی؟»^۲

و «آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، درجات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یک جور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است. و همین ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب اکنون سعی می شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوت های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجا است. علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر، مطرح است مسئله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. کلمه «تساوی حقوق» یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده اند.»

«... عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تامین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد.»^۳

و از جمله تفاوتهای طبیعی که بنابه عقیده مطهری حقوق نامتشابه زن و مرد را ایجاب می کند «اندام درشت تر مرد»، «مغز بزرگ تر مرد»، «احساسات بی ثبات تر زن»، «پر حرف تر و ترسو تر»، بودن زن، «نرسیدن زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد»، و نظایر اینهاست.^۴

ولی به راستی تاثیر پیدایش و تحکیم اسلام بر وضع زن در شبه جزیره عربستان چه بود؟ رسالت آزادی بخش اسلام در مورد زن مظلوم جاهلیت چه پایه ای در واقعیات تاریخ دارد؟ قوانین اسلام در مورد ازدواج، طلاق و ارث بر چه مبنایی شکل گرفت و چه رابطه ای با رسوم ماقبل اسلام عربستان داشت؟

هدف این مقاله آن است که با استناد به مدارک موجود تاریخی بکوشد تا حد امکان به برخی از این سؤالات پاسخ گوید و در باره برخی دیگر لا اقل زمینه بحثی را فراهم آورد. قبل از شروع بحث اصلی، ولی، تذکر دو نکته ضروری است. از آنجا

که بحث پیدایش اسلام خود مقوله ای مفصل و جدا است، در اینجا بهیچوجه نظر تحلیل کلی اسلام نیست. از این رو آنجا که مطلبی به طور کلی در مورد اسلام گفته خواهد شد صرفاً به بیان نظر اکتفا می شود و کوچکترین کوششی در اثبات و اقعان نخواهد شد. این کار چندان از فایده مقاله نمی گاهد، چرا که قسمت عمده مقاله به شرح واقعیات تاریخی اختصاص خواهد داشت و حتی اگر خواننده بانظر تحلیلی این نویسنده در مورد اسلام — که صرفاً هر کجا لازم باشد به آن اشاره خواهد رفت — موافق نباشد، اگرچه باتعبیرات این مقاله موافق نخواهد بود ولی می تواند بکوشد تا واقعیات موجود را به نوعی دیگر که باتحلیل دیگری خوانا باشد تطبیق دهد. نظر نویسنده این است که تحلیل و تعبیر و واقعیات تاریخی به شکلی که در اینجا ارائه خواهد شد با هم خواناست.

نکته دوم مسئله ای عمیق ترست؛ یعنی مسئله منابع و اسناد تاریخی. آنچه به دنبال آن هستیم، یعنی تاثیر اسلام بر وضع زن در زمان ظهور آن، به بیش از چهارده قرن قبل برمی گردد. منابع و تاریخ های اسلامی عموماً چندان اعتباری از نظر استناد ندارند. به قول ماکسیم رودنسون، «هیچ چیزی [در زمینه منبع و آثار اسلامی] وجود ندارد که به قطعیت بتوان گفت به زمان پیغمبر تعلق دارد.»^۵

قرآن، که شاید تنها منبع و متنی است که مورد توافق کلیه مذاهب اسلام باشد، در زمان حیات محمد به شکل مدون کنونی نبود. شکل مدون کنونی آن گویا متعلق به دوران خلافت عثمان باشد، یعنی بیش از بیست سال پس از مرگ محمد. علاوه بر آن از آنجا که مسلمانان قرآن را به مثابه کلام خدا می پذیرند، پس از چهارده قرن کوچکترین کاوشی درباره آن، استناد آن، تاریخ نگاری آن، لازم و جایز نیست. منبع سنتی دیگر حدیث است که بنا به نظر غالب اسلامی از طریق روایات شفاهی به زمان حیات پیغمبر بازمی گردد. ولی احادیث مورد قبول سنی در قرن های دوم و سوم هجری تدوین و جمع آوری شد. خلفای عباسی که برای نخستین بار با مسئله اداره امپراطوری عظیمی بر مبنای قوانین اسلامی رو برو بودند نیاز به مجموعه مدونی از کلیه قوانین و رهنمودهای سیاسی و اجتماعی اسلامی داشتند. این چنین مجموعه ای تنها می توانست با انتساب تعبیرات و تفسیرات به پیامبر اسلام و یا یاوران معاصر و معتمد محمد صورت گیرد، چرا که در اسلام تشریح متعلق به خداست و از طریق پیامبران به انسان می رسد و ختم نبوت با مرگ محمد باب تشریح را برای همیشه می بندد.^۶ چهار کتاب اصلی حدیث شیعه (الکافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام، استبصار) که در قرن چهارم هجری، در دوران آل بویه، جمع آوری و تدوین شده است. بدیهی است که استفاده از احادیث به مثابه

استناد تاریخی مثل این می ماند که بخواهیم امروزه تاریخ تنظیمات صفویه را بر مبنای خاطرات شفاهی این و آن که از زمان شاه عباس تا به امروز سینه به سینه نقل شده متکی سازیم. به قول گلد ریهر، «معنی (پیغمبر گفت) [قال رسول الله] اینست که: از نظر مذهبی چنین مسئله درست می باشد، یا اینکه آن نیکوست و ممکن است پیغمبر با آن موافق باشد.»^۲

مردم از این احادیث نمی خجالت می زنند. تا به معنای دیگر، نیستند.

احادیث بازتاب دهنده جاری سیاسی واجتماعی اسلام است. هر احادیث مسلمانان چه مبنایه برخی فرضیه های داستانهایی که در احادیث آمده باشند، ولی شرایط اطلاعات مردم بسیار کم، پراکنده واکتوان برخی خطوط و در برابر داده های داشت، ولی، که به دلیل خواهد بود.

زمینه تاریخی

ظهور اسلام به اجتماع است، از عربستان همزمان و توان که بتواند به حال سیاسی - مذهبی و گسترش یابنده از خادمین کاروان های از این لحاظ است. یهود، متمایز بود.

سند طرز تفکر، سعی بر ایجاد و تطبیق احکام مذهبی با مسائل اجتماعی جامعه اسلامی در طی نخستین قرن های شکل گیری همچنین در برخی موارد می توان دید که در دوران تدوین این مطالبی را به دوران پیغمبر و پیش از او نسبت داده اند و بر آن های منطقی و تاریخی پرداخت. به کلام دیگر، اگرچه این و سایر منابع ادبی نظیر آن آمده ممکن است کاملاً تخیلی مفروض اجتماعی نمی توانند دلخواهی بوده باشند.

شناسی که از عربستان در دوران قبل از اسلام درست است شرایط غیر قابل اعتماد هستند. با همه این اوصاف و مشکلات می کلی را ترسیم کرد، فرضیه های منطقی و تاریخی را پیش نهاد مطمئن و مستند نتیجه گیری هایی کرد. باید به خاطر مشکلاتی که ذکر شد این نتیجه گیریها ضرورتاً مقدماتی

شابه مذهبی که خواهان رستگاری بشریت از مسائل و مصائب بشری توکل به الهیت و نجات روز آخرت، در شرایط مشخص با ضرورت پیدایش نیروی سیاسی، متمرکز کننده و قوی بود تا از هم پاشیده گی قبیله ای پایان بخشد، از طریق یک جنبش بر اختلافات و مشکلات داخلی فائق آید، به نیروی یکپارچه ای شکل بخشد و با استفاده از نقش سنتی تجارتنی این ناحیه دیگران را تبدیل به سروران جهانی تجارت سازد.

لام از بدو پیدایش از سایر ادیان مشابه، نظیر مسیحیت و دین در اسلام دین و دولت با هم به دنیا آمدند، به قول رودنسون

محمد، مسیح و شارلمانی هر دو در یک فرد بود.^۸

این معنا و نقش اسلام طبیعتاً در طی چندین دهه به تدریج شکل گرفت. آنچه در سالهای اولیه اسلام، سالهای مکه، رخ داد به تدریج در سالهای مدینه تغییر شکل یافت و سرانجام در دستگام خلاقیت عباسی به اوج خود رسید. به تدریج اسلام از یک آموزش مذهبی، از نوعی جهان بینی مبتنی بر فرمان خدا، از دعوت به تسلیم در برابر اراده و کلام خدا و یافتن رستگاری نهایی در دنیای آخرت، از دین موعظه به نوع پرستی و پرهیزگاری به شکل یک نظام سیاسی و مذهبی جهانگستر درآمد.

آنچه در این شکل گیری از نظر بحث ما در مورد وضعیت زن حائز اهمیت است این است که: «این تولد اسلام به مثابه دین و دولت باهم از همان آغاز بدین معنا بود که به قول گلد زیپهر، «میدان عمل فقه اسلام منحصر به عبادتها نیست، بلکه شامل همه شاخ و برگهای زندگی، از حقوق مدنی و سیاسی گرفته تا کیفرها می گردد. هیچ بخش از کارهای عملی نیست که تابع قوانین مذهبی نباشد. همه امور در پیرامون زندگانی شخصی و همگانی از احکام مذهب پیروی می کند. و به همین سبب فقیهان می گویند همه زندگانی مومنان مطابق خواسته های مذهب است.»^۹

این نکته مورد قبول و تاکید فقهای اسلام نیز هست، «در میان ادیان و مذاهب هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در شئون زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اواراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است، همانطوریکه روابط بندگان با خدا را بیان کرده است خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکلهای گوناگون بیان کرده است.»^{۱۰}

دومین نکته حائز اهمیت از نظر بحث ما آن است که ظهور یک دین یکتا پرستی بر مبنای نجات فرد از مصائب و سختیهای اجتماعی از طریق تسلیم در برابر اراده خدا مستلزم تغییر در برخی مفاهیم سنتی موجود بود:

الف) تاکید بر فرد در تقابل با واحدهای بزرگتر خویشاوندی و قبیله ای. این موضوع وجه اشتراک همه مذاهب یکتا پرستی و آخرت نگری است. اگر قرار است که فرد به پیروی از خدا فراخوانده شود، اگر قرار است ایمان به خدا تکلیف هر فرد باشد، و رستگاری و عقوبت بر مبنای کارنامه اعمال هر فرد تعیین گردد، پس مسئولیتها و تعهدها و مجازاتهای قبیله ای دیگر جایی ندارد. به جای آنکه، فی المثل، به خاطر قتل یک فرد همه قبیله مقتول به فکر انتقام از همه قبیله قاتل بیفتد اکنون است اسلامی بر مبنای احکام الهی فقط فرد قاتل را مسئول و مورد مجازات می شناسند. علاوه بر این، به ویژه در دوره اول رشد اسلام، این تاکید بر فردیت با تاکید بر اختیار توأم بود، بدین معنی که یک عضو قبیله، علیرغم قبیله اش و کفر

خویشاوندانش، باید بتواند باروی آوردن به اسلام خود رانجات دهد؛ دینی که افراد رابه ایمان می خوانند به ناچار عذاب و عقوبت و یا رستگاری فرد رانمی تواند وابسته به عملکرد قبیله بگذارد.

ب) ضرورت قبول اهمیت واحدی بزرگتر از قبیله و خویشاوند، واحدی که نه بر مبنای نسب و یا پیمان های قبیله ای تعیین می شود، بلکه بر مبنای مذهبی، اخلاقی و سیاسی جدیدی شکل می گیرد؛ امت اسلام. برای نخستین بار مجموعه ای از قبایل مختلف، از مهاجرین و انصار، در پیمان مدینه به نام «امت واحده» خوانده شدند. از این پس وفاداری به اسلام جایگزین وابستگی های قبیله ای می باید می شد؛ جهاد در راه اسلام جایگزین جنگهای قبیله ای، خمس و زکوة به خزانه اسلام جایگزین هدایا و پرداخت های سنتی به روسای قبایل و از این پس آداب و رسوم یکپارچه و موازین اجتماعی یکسان می بایست جای رسوم کهن و گوناگون قبایل متعدد را بگیرد.

ج) همراه با پیدایش مفهوم امت، ماوراء و برتر از قبیله و گروه های گسترده خویشاوندی، تاکید بر خانواده متشکل از پدر، مادر و فرزندان آنها در تقابل با روابط و شبکه های وسیع تر خویشاوندی نیز می بایست شکل گیرد. در این جهت لازم بود تناسبات متعدد و متغیر جنسی و زناشویی که از قبیله به قبیله و ناحیه به ناحیه متفاوت و چند گونه بود از میان برداشته شود و به جای آنها یک نظام یکدست، ساده تر، و منضبط، مناسبات زناشویی و خانوادگی را تعیین کند. به قول هاجسن، «در مرکز مقررات خانوادگی محمد، مقررات قرآن در مورد ازدواج قرار دارد که یک نوع موجود ازدواج عرب را، با برخی ترمیمات، عمومیت بخشید. خانواده هسته ای — شوهر، زن و فرزندان — به مثابه یک واحد خود کفا مورد تاکید قرار گرفت و تمام ازدواج ها از نظر قانون یکسان شد. این کار عمدتاً از طریق تحکیم موضع فرد بالغ مذکر انجام گرفت. بدین معنی که مرد اختیارات وسیعی نسبت به زن، به قیمت کنار رفتن خانواده مرد یا زن، به دست آورد. ارث عمدتاً در داخل خانواده بلا فصل تقسیم شد و نه پراکنده میان عشیره. درجه ازدواج های خویشاوندی که حرام شناخته شد افزایش یافت — نتیجه امر این بود که درگیری زن و شوهر در شبکه و علقه های چند گانه خویشاوندی مشکل تر شد.»^{۱۱}

مقررات ازدواج و خانواده بیش از هر جنبه دیگر تشریح اسلامی بر وضع زن تاثیر گذاشت. به همین دلیل نیز بررسی خود رابا تحلیل این جنبه از تغییرات اسلام آغاز می کنیم. آنچه جزاین می ماند در آخر خواهد آمد.

قبیله، خانواده و فرد

از اواسط قرن نوزدهم به بعد که توجه مستشرقان به جوانب مختلف تاریخ اسلام و دنیای عرب قبل از اسلام جلب شد، بحثی طولانی درباره اینکه آیا در شبه جزیره عربستان دورهٔ مدارسالاری وجود داشته یا نه در جریان بوده است. ما در اینجا قصد مرور این بحث را نداریم، به ویژه که بسیاری از مدارک و اسنادهایی که مثلاً برای اثبات وجود دورهٔ مدارسالاری به کار گرفته می شود به راحتی از طرق بسیار ساده تر و منطقی قابل توضیحند. در این زمینه نظر رودنسون بسیار منطقی و قابل قبول به نظر می رسد: «به نظر محتمل می رسد که تا قرن هفتم میلادی این روابط [خانوادگی] در حالت نسبتاً متغیر و سریعا در حال تحولی به سر می بردند. محققینی نظیر رابرتسن اسمیت و ویلکن چنین معتقدند که در میان اعراب آثاری یافت می شود که تاریخ آن به دوران «مدارسالاری» بدوی برمی گردد، یعنی زمانی که زنان فرضاً جنس مسلط بودند و نسب از طرف مادر حفظ می شد و مالکیت (تا آنجا که موجودیتی داشت) در خط مونث منتقل می شد... فرضیه وجود چنین مرحله ای

در تاریخ پیش از اسلام، به نظر می رسد که در واقع در این دوره، در تمام مناطق شبه جزیره، این تغییرات در حال وقوع بوده است.

محتمل است، حتی این عقیده یکسان در تمام دنیا وجود داشته و تعدیل شده و به نکاتی چند تقلید در برخی جوامع انسانی تسلط موارد (اما بهیچوجه نه در تمام موارد) نشانهٔ چنین مواردی محل اقامت برای زندگی مشترک می پیوسته چنین مشخصاتی مادر - خطی مدینه، ممکن است بین این مشخصات مشاهده شده نیز ارتباطی باشد. علائم متفرقه را می توان چنین تفسیر در زمان پیغمبر در حال تغییر به بعید و مشکوک می آید. اسناد موجود بسیار قدیم در عربستان غالب بوده این است که در برخی نواحی داشت، و همراه با قبول نقش قابل

که اشکال یکسان زندگی خانوادگی در الگوهای اند... جای تردید دارد. فرضیه مدارسالاری ترمیم پیدا کرده است. این موضوع مورد قبول است که سلسله اعقاب از طریق مادر رخ می داده و در برخی موارد در این جوامع زنان نقش موثرتری داشته اند. یک زن زوج است یعنی اینکه مرد به خویشاوندان زن بدهد. برخی مشاهدات عربستان قبل از اسلام وجود چنین رانشان می دهد، به ویژه در برخی نواحی نظیر حجاز و آثاری از چند شوهری که در برخی نواحی موجود است. مونثگمری وات چنین پیشنهاد می کند که این سیستم در عرب سابقاً مادر خطی بوده ولی نظام پدر خطی بوده است... به نظر من این مطلب وجود نشان می دهد که نظام پدر خطی از زمانهای است... آنچه به نظر می رسد صحت داشته باشد نظیر مدینه، این نظام در کنار چند شوهری وجود داشته و برای زنان (چندین منبع گواهی بر این دارند

که در زمانهای بعید ملکه های عرب وجود داشته اند)؛ حتی در بعضی موارد سکونت باخویشاوندان زن و توارث از طریق خط مونث وجود داشته است.^{۱۲}

علاوه بر این، بسیاری از شواهدی که نشانه های مادرسالاری ممکن است فرض شوند توضیحات بسیار ساده تری هم می توانند داشته باشند. مثلا برای توضیح این مطلب که زن پس از ازدواج باخویشاوندان خویش می زیست (به جای اینکه به قبیله شوهر بپیوندد) نیازی به نظر به های غامض مادرسالاری نیست. اگر در نظر بگیریم که تعداد کثیری از مردان قبیله برای مدت های طولانی، گاهی چند سال، همراه کاروان های تجارت می رفتند، کاملا منطقی به نظر می رسد که زن پیش عشیره خود بماند و از حمایت و حفاظت آنان برخوردار باشد تا به عشیره بیگانه ای پیوندد.

آنچه شواهد تاریخی گواهی بر آن دارند این است که شبه جزیره عربستان در زمان پیدایش اسلام نه در حال گذار از مادرسالاری به پدرسالاری، بلکه در حال گذار از حالت عشیره ای به حالتی بود که خانواده بیشتر اهمیت می یافت - و این خانواده بی شک خانواده پدرسالاری بود. همچنین می توان نشان داد که در حالت عشیره ای مناسبات جنسی/زناشویی گوناگون تر از قوانین دقیق و سخت زناشویی که بعدا مقرر شد بود. در برخی نواحی چند شوهری وجود داشت (این خود می تواند باز مربوط به غیبت طولانی شوهران از قبیله بوده باشد که ازدواج مجدد زن را با مرد دیگری بدون آن که شوهر اول را طلاق گوید قابل قبول می کرد) و در برخی قبایل زنان حق طلاق داشتند. کمی دقیق تر برخی از این مناسبات را بررسی می کنیم.

از نظر محل اقامت زن و موقعیت اطفال، در عربستان پیش از اسلام سه نوع ازدواج وجود داشت. اول آنکه زن عشیره خود را ترک می گفت و به عشیره شوهر می پیوست. در این حالت فرزندان قطعا متعلق به عشیره شوهر بودند، مگر آنکه عشیره زن از قبل جزآن شرط می کرد. دوم آنکه زن نزد عشیره خود می ماند و شوهر هر از گاهی به دیدار او می آمد. در این حالت فرزندان یا متعلق به عشیره زن بودند و یا پس از طی دوران طفولیت به عشیره پدر می پیوستند، بنا به رسوم متفاوت در نواحی مختلف. احتمالا این رسم زمینه قانون اسلام را در این زمینه فراهم کرد که حضانت پسر را تا دو سال و دختر را تا شش سال به عهده مادر و پس از آن به عهده پدر و جد پدری قرار داد.

نوع سوم چنین بود که زن نزد عشیره خویش می ماند و شوهر به عشیره زن می پیوست که در این صورت فرزندان متعلق به عشیره زن می بودند.^{۱۳} رابرتسن اسمیت

در کتاب خویشاوندی و ازدواج در عربستان اولیه مثالهای متعددی برای نشان دادن این انواع گوناگون ازدواج ارائه می کند. یکی از این مثالها مربوط به داستان سلمه بنت عمر است که در سیره ابن هشام آمده است:

«یک نمونه از این گونه ازدواج که در دوران پیش از اسلام رواج داشت، در داستان سلمه بنت عمر از عشیره نجار در مدینه دیده می شود (ابن هشام، ص ۸۸). داستان بدین روال نقل شده است که سلمه، به دلیل اصل و نسب شریف خود (مورخین مسلمان هر گاه که دلیل امتیازی رانمی فهمیدند آن را به اصل و نسب نسبت می دادند) حاضر به ازدواج با هیچ کس نبود مگر به شرط آنکه سرور خود باقی بماند و هر زمان که بخواهد از شوهر جدا شود، وی مدتی زن هشام از اهالی مکه بود - در دورانی که وی در سفری در مدینه اقامت گزید - و از او صاحب پسری شد که بعدها به عبدالمطلب شهرت یافت. عبدالمطلب با خویشان مادرش می زیست تا آنکه بالاخره خویشان پدر مادر را وادار کردند تا وی را به آنها بدهد. ولی حتی پس از آن هم، بنا به روایتی که طبری (۱: ۱۰۸۶) نقل می کند، عبدالمطلب ناگزیر بود برای مقابله با ستمی که خویشان پدر به او روا داشته بودند متوسل به خویشان مادر گردد... همین گونه شرایط در مورد بسیاری دیگر از افسانه های عربستان کهن صدق می کند، نظیر افسانه ام خوارجه که گویا بایش از بیست قبیله مناسبت زناشویی داشته و مطابق این داستانها با پسران خود می زیسته، در چنین حالتی واضحست که این پسران به پدران خود نمی توانند پیوسته بوده باشند.»^{۱۴}

آمنه مادر محمد نیز بنا به همه روایات با قبیله خود می زیسته و عبدالله، پدر محمد، به دیدار وی می رفته است. محمد خود تا زمان مرگ مادر با او زندگی می کرده است، و فقط پس از مرگ آمنه عبدالمطلب وی را پیش خود آورد و پس از مرگ عبدالمطلب ابوطالب سرپرستی او را به عهده گرفت.

گذشته از این به نظر می رسد که در برخی قبایل لا اقل قشری از زنان می توانستند بدون آنکه با مردی رابطه رسمی زناشویی داشته باشند به او پیشنهاد همخوابگی کنند و همچنین می توانستند تقاضای همخوابگی شوهر خود را بپذیرند بدون آنکه کوچکترین مفهوم شرم یا نشوز (عدم تمکین) به چنین اعمالی نسبت داده شود. البته تمام داستانهایی که بر این گونه روابط گواهند متعلق به دوران پس از اسلامند؛ ولی طرف نظر از ارزش واقعی این داستانها - که اغلب بسیار ناچیز است - این داستانها نشانگر این مطلب هستند که حتی چند قرن پس از ظهور اسلام هنوز مورخین مسلمان در بازگو کردن آنها لازم نمی دیدند که هیچ گونه شرم، گناه و یا سرزنش بار این رسوم پیش از اسلام کنند. رابرتسن اسمیت داستانی از اقاتی (۱۶):

۱۰۶) راجع به ازدواج حاتم و ماویه نقل می کنند: «زنان دردوران جاهلیه، لااقل برخی از زنان، حق داشتند شوهران خود را جواب کنند. و روش جواب کردن بدین گونه بود: اگر آنها در چادری زندگی می کردند زن جهت چادر را تغییر می داد، مثلاً اگر در چادر رو به شرق بود اکنون رو به غرب می شد و وقتی مرد این را می دید می دانست که جواب شده، وارد چادر نمی شد.» نویسنده سه وجه مشخصه ازدواج حاتم و ماویه را چنین خلاصه می کند: «ماویه آزاد بود که شوهر خود را انتخاب کند، شوهرش را در چادر خود می پذیرفت، و به میل خویش می توانست او را جواب کند.»^{۱۵} خوب است در اینجا اضافه کنیم که این داستان و بسیاری داستانهای مشابه در ضمن نشان می دهند که این ادعای مورخین و فقهای اسلامی که پیش از اسلام زنان بدون در نظر گرفتن میلشان شوهر داده می شدند و رضای آنها شرط ازدواج نبود و اسلام با قید رضایت زن برای صحت عقد ازدواج این امتیاز را به زن بخشید، پایه ای در واقعیت تاریخی ندارد. لااقل در برخی نواحی عربستان و لااقل برخی زنان فقط با مردانی که خود انتخاب می کردند ازدواج می کردند. آنچه محتمل است این است که محمد از میان آداب و رسوم گوناگون آنهایی را برای تعمیم انتخاب کرد که بیشتر با مفاهیم عمومی دینی که تاکید بر شخصیت فردی بشر مستقل از عشیره و خویشاوند داشت خوانا بودند.

داستانهایی که به روایات گوناگون در مورد ازدواج آمنه و عبدالله نیز در سیره ابن هشام و سایر منابع آمده اند خود شامل وقایعی هستند که در آن زنان «نجیب زاده و شریف» از عبدالله تقاضای همخوابگی می کنند و یایکی از زنان عبدالله او را جواب می کند:

«عبدالمطلب دست عبدالله را گرفت و از آنجا رفتند و می گویند که از نزدیک خواهر ورقه ابن نوفل گذشتند. وی بر عبدالله نظر افکند و از او پرسید: «کجا میروی عبدالله؟» عبدالله پاسخ داد: «با پدرم می روم.» وی گفت: «اگر مرا بگیری به همین تعدادی که اکنون شتر برایت قربانی کردند به تو می دهم.» عبدالله گفت: «با پدرم هستم و نمی توانم مخالف میل او ترکش کنم.»

«عبدالمطلب عبدالله را پیش وهب برد... و وهب دختر خود آمنه را به او داد...» می گویند که مراسم ازدواج همان روز انجام یافت و آمنه رسول الله را حامله شد. عبدالله آمنه را ترک کرد و دو باره به زنی که به او پیشنهاد همخوابگی داده بود برخورد. از او پرسید که چرا همان پیشنهاد روز قبل را امروز نمی دهد. وی پاسخ داد که نوری که دیروز با عبدالله بود او را ترک کرده است...

پدرم اسحق ابن یاسر به من گفت که به او گفته بودند که عبدالله پس از آن که در عرض روز در گیل کار کرده بود سراغ زنی دیگر جز آمنه بنت وهب رفت. این زن

اورا به بهانه اینکه سرو وضعش گلی بود رد کرد. عبدالله اورا ترک کرد و سروروی خودرا شست و حمام کرد. وقتی سر راهش به طرف خانه آمنه از پهلوی همان زن گذشت، او عبدالله را به داخل دعوت کرد. ولی عبدالله نپذیرفت و پیش آمنه رفت و آمنه محمد را حامله شد.»^{۱۶}

جالب توجه است که خواهر ورقه ابن نوفل نه تنها از ثروت قابل ملاحظه ای برخوردار بود — برای همخوابگی با عبدالله حاضر بود صد شتر هدیه کند. بلکه علاوه بر ثروت زیاد می توانست به هر شکلی که می خواهد در آن دخل و تصرف کند.

رسوم ازدواج و مناسبات جنسی در اسلام

یک نشانه دیگر که حاکی از گوناگونی مناسبات جنسی است این است که محمد برای از میان برداشتن این گوناگونی و تحکیم خانواده مجبور شد برای زنا مجازات بسیار سنگینی تعیین کند (۱۰۰ ضربه شلاق در صورتی که زن شوهر نداشته باشد و مرگ در صورتی که زن شوهر داشته باشد). آیات کثیری از قرآن اختصاص به تحریم زنا دارند. وی همچنین برای آنکه در واحد خانواده مناسبات تعیین شده قدرت مورد قبول واقع شود می باید اختیار زن در بسیاری موارد را، از جمله اختیار او را در جواب منفی دادن به تقاضای جنسی شوهر، سلب کند. مردی که از عدم تمکین زن هراس دارد تشویق به تنبیه زن شده است، و این حق تنبیه شامل زدن زن نیز می شود (قرآن، ۴: ۳۴). بعید به نظر می رسد که چنین مجازات های سختی لازم می بود اگر عدم تمکین از شوهر و یا مناسبات جنسی خارج از محدوده زناشویی تک شوهری چندان رایج نبوده باشد و یا اعمالی می بودند که از نظر اجتماعی شرم آور، غیر قابل قبول و قابل سرزنش و نکوهش به حساب می آمدند.

آیات متعددی از قرآن (به یک حساب لا اقل پانزده آیه) به دقت تعیین می کنند که چگونه مناسبات جنسی حلال هستند و مرد با چه کسی حق ازدواج دارد و چه کسانی براو حرامند. در عربستان قبل از اسلام رسوم گوناگون ازدواج رایج بود. برخی از این ازدواج ها، نظیر ازدواج ضمد یا مشاع — که در آن چند مرد شریک می شدند و یک زن می گرفتند — فقط در میان اقشار فقیرتر قبایل رایج بود که هر یک به تنهایی قادر به پرداخت مهر یک زن نبودند. برخی دیگر، نظیر نکاح استبضاع — که در آن شوهر زن خود را برای باردار شدن نزد مردی جسما نیرومند و پربنیه می فرستاد — کوتاه مدت و باهدف مشخصی بودند (در این مثال صاحب پسر نیرومندی شدن). بسیاری از ازدواجها، به ویژه در میان سران قبایل، بیشتر جنبه سیاسی و اجتماعی

۱
داشت و هدف آن تحکیم پیمان های مودت بود. یک منبع ده نوع مختلف ازدواج را توضیح می دهد.^{۱۷} اکثر این ازدواجها صریحا در اسلام تحریم شدند. گذشته از مشاع و استبضاع که به آنها اشاره رفت، هشت نوع دیگر از این قرارند:

— نکاح استبدال، دومرد موقتا زنان خود را عوض می کردند، تحریم در قرآن، سوره ۲۱: ۴-۲۰

— نکاح مقت، به ارث بردن زنان پدر پس از وفات پسر، تحریم در قرآن، سوره ۱۹: ۴

— نکاح متعه، که اکنون بیشتر به صیغه مصطلح است و برای مدت و مبلغ معینی است و پس از انقضای مدت خودبه خود باطل می شود. پس از اسلام در میان شیعه و مالکی معمول است، ولی سایر مذاهب اسلام آن را حرام می دانند.

— نکاح سفار، دو ازدواج که هر یک مهر دیگر قرار می گرفت و برای خلاصی از پرداخت مهر توسط دو خانواده صورت می گرفت. در اسلام با تثبیت رسم پرداخت مهر به خود زن (ونه خانواده اش) این نکاح حرام شد.
— سفاح، که همان روسپی گری است.

— خدن، برقراری رابطه جنسی بدون ازدواج رسمی. سفاح و خدن مکررا در آیات قرآن تحریم شده اند، بطور مثال سوره ۴: ۲۵، ۵: ۵

— استیجاره، که در آن شوهر زن خود را در ازای خدمتی که مرد دیگری به او می کرد موقتا اجاره می داد. چندین آیه در قرآن مرد را از فرستادن زن به روسپی گری منع می کند.

— چند زنی، در این باره بحث مفصل تری لازم است، چرا که تا به امروز مورد بحث حاد موافقین و مخالفین است.

مدافعین تعدد زوجات تعبیرات و دلایل متفاوتی در دفاع از چند زنی ارائه می دارند. مطهری در کتاب نظام حقوق زن در اسلام (که تقریباً یک چهارم آنرا به بحث تعدد زوجات اختصاص می دهد) هدف قانون تعدد زوجات در اسلام را «احیاء و احقاق حقوق زن» (ص ۳۵۴) می خواند و از زنان مسلمان می خواهد که مبارزه کنند تا این قانون راجهانی کنند: «برعهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را باز یابند و به نام حمایت از حقوق حقه زن، به نام حمایت از اخلاق — به نام حمایت از نسل بشر — به نام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر، به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند. صرف اینکه یک

فورمول ازجانب شرق آمده و غرب باید ازشرق پیروی کند، گناه محسوب نمی شود.» (ص ۳۸۰) مطهری دلایل متعددی را در دفاع از چند زنی ارائه می دارد که از جمله فزونی تعداد زن بر مرد به دلیل تلفات مردان در جنگ و سایر سوانح اجتماعی، «بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او برای تمتع مرد در مدت بیماری»، «محدود بودن دوران فرزند زائی زن»، ... است (ص ۳۶۸-۳۵۵). البته برخی دیگر از متفکران اسلامی نسبت به تعدد زوجات چنین نظر بلندی ابراز نکرده اند: «بیشک وجدان عصر ما از چنین اهانت زشتی [اشاره به تعدد زوجات است] نسبت به زن جریحه دار می گردد.» علی شریعتی معتقد است که قانون تعدد زوجات در واقع **تعدید زوجات** است، چرا که قرآن بالتزام به عدالت میان زنان که امری تقریباً محال است عملاً تعدد زوجات را به مواردی بسیار استثنایی که از لحاظ فردی یا اجتماعی الزام روحی یا اخلاقی در کار است محدود کرده است.^{۱۸} متفکرین واقع بینانه تر نظیر مطهری، ولی، بیشتر به حقیقت تاریخی نزدیکند: «اسلام نه چند همسری را اختراع کرد، ... و نه آن را نسخ کرد.» (همان کتاب، ص ۴۱۳). مطهری معتقد است که اسلام از دوراه این رسم را اصلاح کرد. یکی اینکه قبل از اسلام تعداد زنان نامحدود بود و اسلام آن را به چهار محدود کرد و دوم آنکه با شرط عدالت مرد و ملزم به رفتار عادلانه و انسانی با زنان کرد. وی در اثبات محدودیت به چهار گذشته از اشاره به سوره ۴: آیه ۳، چندین حدیث نقل می کند. از مردی به نام غیلان بن اسلمه نام می برد که «ده زن داشت و پیغمبر اکرم او را مجبور کرد که شش تای آنها را رها کند و همچنین مردی بنام نوفل بن معاویه پنج زن داشت. پس از آنکه اسلام اختیار کرد رسول اکرم امر کرد که یکی از آنها را رها کند.» (ص ۴۱۴) البته هیچ یک از این احادیث و استدلال ها از نظر مطهری کوچکترین مسأله مذهبی و اخلاقی ایجاد نمی کنند: در عین حال که رسول اکرم دیگران را مجبور به رها کردن زنان زیادی خود می کرد، خود تا آخر عمر ۱۰ زن دائم و تعداد بیشتری صیغه داشت.^{۱۹} شریعتی که پیامبری را که خود به موعظه خود عمل نکند دوست ندارد سال وحی آیه ۳ سوره نساء را به سال هشتم هجرت عقب می اندازد: «حکم تعدد زوجات در سال هشتم نازل شد و بدیهی است که هیچ خردی حکم نمی کند که محمد می بایست پس از این حکم چهارتن از زنانش را نگاه دارد و بقیه را طلاق گوید.»^{۲۰} بگذریم که این خرد در احادیثی که مطهری نقل می کند به نظر می رسد حکم دیگری کرده است و از همه اینها گذشته تاحدی که تعیین تاریخ آیات میسر است این بخش از سوره نساء به دوران پس از جنگ احد یعنی سال سوم هجرت برمی گردد و نه سال هشتم.^{۲۱}

به هر حال اشکال اساسی این استدلال‌ها در اختلاف‌ها و تضادهای درونی و تاریخی آن نیست. چندین مسئله اساسی تر مطرح است.

نخست آنکه، همان‌طور که ما کسیم رودنون توضیح داده است، «بهیچوجه ثابت نشده است که [آنچنان که مفسران اسلامی شهرت داده اند] چند زنی در عربستان پیش از اسلام چندان رایج بوده است. علاوه بر این دشوار می‌توان دید که چگونه تشجیع در به نکاح درآوردن کنیزان، چنانچه انسان مطمئن نیست که بتواند نسبت به زنان دائم خود عادلانه رفتار کند، حرکتی به سمت استقرار ایده آل فرضی اخلاقی تر تک همسری است. علاوه بر این متن قرآن به روشنی متنی نه محدود کننده بلکه تشویق کننده است، که به طور مبهم (از نظرها) مرتبط است با عدالت نسبت به یتیمان. احتمالاً در اثر جنگ و سایر عوامل جماعت مدینه تعداد بیشتری زن داشت نامرد. آنها که پدرشان را از دست می دادند، به ویژه زنان، اغلب قیم هایشان با آنها رفتار خوبی نداشتند و سعی می کردند با استفاده از موقعیت خود اموال آنان را تصاحب کنند. از این رو زنان بیوه و اطفال یتیم را باید هر چه زودتر شوهر داد. باز هم برای فهمیدن یک پدیده لازم است آن را در چارچوب تاریخی اش دید، پیش از آنکه به نام احکام فرضی اخلاقی، مذهبی یا سیاسی آن را تحسین یا تقبیح کنیم.»^{۲۲}

نکته دوم در مورد آیه ۳ سوره نساء این است که این آیه شدیداً تشویق کننده است و بهیچوجه جنبه محدود کننده ندارد. اعداد دو، سه، و چهار که در آیه آمده اند برسبیل مثال آمده اند و نه به معنای حد نصاب. هر کس که کوچکترین آشنائی با زبان عربی داشته باشد به خوبی می بیند که خود متن آیه بهیچوجه معنای این نمی دهد که بیش از چهار زن نباید گرفت. این مطلب با واقعیت ده زنی محمد نیز بیشتر سازگار است تا احادیثی که بعداً ساخته شده اند و به محمد نسبت می دهد که به دیگران امر می کرده است که بیش از چهار زن خود را رها کنند. علاوه بر این آیات دیگری از قرآن (مثلاً ۴: ۲۴) مردان را تشویق می کنند که تا آنجا که ممکن مالی آنان اجازه می دهد زن بگیرند، که بی شک در مورد بسیاری بیش از چهار است. آنچه از نظر تاریخی احتیاج به توضیح دارد — و تا کنون چنین توضیحی ارائه نشده — این است که چرا فقهای اسلامی در دوران بعد آیه ۳ سوره نساء رابه محدود کردن تعداد زوجات به چهار تفسیر کرده اند.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، اسلام بسیاری از این ازدواج‌های مرسوم در عربستان را تحریم کرد تا رسوم روشن و یکدستی برای تمامی امت مسلمان جایگزین سنتهای گوناگون و متعدد گردد و واحد خانواده تحکیم یابد. هدف برخی از قوانین اسلام به روشنی حذف مناسبات جنسی است که نامناسب تشخیص داده

شده است تا از این راه خانواده قوام یابد (نظیر تحریم سفاح، خدن، واستیضاع). برخی دیگر در جهت هم تحکیم خانواده وهم تثبیت فردیت در تقابل با حقوق سنتی عشیره بر افراد است (نظیر تحریم سفار و مقت). به نظر می رسد تعمیم سنت پرداخت مهر به خود زن و نه به قییم او — این سنت قبل از اسلام در برخی نواحی معمول بود و رو به عمومیت پیدا کردن داشت — نیز در همین جهت تاکید بر حقوق فردی بوده است.^{۲۳}

تاکید بر تحکیم خانواده و فردیت در ضمن مستلزم تعیین قطعی پدر اطفال نیز بود، از این لحاظ رسومی نظیر مشاع و استبدال و استیجار با مفاهیم جدید منافات داشت و تحریم شد. رعایت عده پس از طلاق (سه قاعده) و پس از وفات شوهر (چهار ماه و ده روز) که در قرآن تصریح شده است نیز به همین منظور است.

همراه با دقیق تر و سختگیرانه تر شدن قوانین ازدواج مقررات طلاق نیز محدودتر شد. در دوران پیش از اسلام، لااقل در آن نواحی که زن پیش عشیره خود می ماند و در چادر خود زندگی می کرد، زنان حق طلاق داشتند، البته به شرط آنکه عشیره زن حاضر به حمایت از او باشد. تنها محدودیت طلاق از جانب زن به نظر می رسد چنین بوده باشد که عشیره اش می باید مهتری را که در موقع ازدواج از عشیره شوهر دریافت کرده بودند پس بدهند. و چنانچه شوهر زن را طلاق می گفت ولی مهر خود را پس نمی گرفت، حق داشت دوباره سراغ زن برود و او را مدعی شود.^{۲۴} اسلام این رسم را تحریم کرد، بدین معنی که مردان را از «معلق» نگهداشتن زن منع کرد و مدت رجعت را به عده زن محدود ساخت. همچنین ازدواج پس از سه طلاق تحریم شد، مگر زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او طلاق بگیرد.

در نکاح متعه طلاق خود به خود با پایان مدت نکاح یکی بود. به نظر می رسد نکاح متعه به خصوص در آن نواحی که تحرک زندگی مردان بسیار زیاد بود رواج داشته است. آمیانوس مارسلینوس در باره اعراب قرن چهارم میلادی چنین می نویسد: «زندگی شان دائما در حال حرکت است، و زنان گرایه ای اختیار می کنند — تحت قراردادهای کوتاه مدت. ولی برای اینکه این قراردادها جنبه زناشویی بخود بگیرد، زن به مثابه جهیز یک نیزه و یک چادر به شوهر خود هدیه می کند، و در پایان مدت قرارداد زن حق دارد شوهر را ترک کند.»^{۲۵} به عقیده رابرتسون اسمیت، نکاح متعه خود نوعی محدودیت بر حقوق قبلی زنان به حساب می آید، چرا که قبلا زن حق داشت در هر زمان که بخواهد شوهر را ترک گوید و لزومی به رعایت مدت معینی نبود.^{۲۶}

اسلام از لحاظ طلاق برای زنانی که از این گونه عشایر بودند ایجاد محدودیت کرد، زیرا که حق طلاق فقط به مرد تفویض شده است. اگرچه رسم پس دادن مهر

به ازای طلاق (مهرم حلال جانم آزاد) پس از اسلام همچنان ادامه یافت، ولی این رسم دیگر از لحاظ شوهر اجباری نیست؛ حتی اگر زن حاضر به گذشتن از مهر باشد شوهر مجبور به دادن طلاق نیست. فقط برخی شرایط استثنایی این حق را به زن می دهد که تقاضای طلاق کند، ولی در آن موارد نیز تصمیم با زن نیست بلکه با حاکم شرع است.

حیا و حجاب

همراه با این قوانین دقیق ازدواج و طلاق بود که مفاهیم جدید عفت، شرم، پاکدامنی و نجابت نیز شکل گرفت. همانطور که قبلا اشاره کردیم در اشعار واحادیثی که به دوران قبل از اسلام مربوط می شود (مثلا داستان خواهر ورقه ابن نوفل) چنین مفاهیمی از عفت و یا شرم در رابطه با مناسبات جنسی زنان و یازناشویی های گوناگون آنان به چشم نمی خورد. مسئله حجاب نیز در اسلام در همین زمینه قابل درک است: به مثابه وسیله ای برای ایجاد و تحکیم مفاهیم جدید حجب و حیا در زن. این مطلب که تاریخچه حجاب چیست، آیا رسمی متعلق به عربستان بوده یا نه، آیا قبل از اسلام وجود داشته یا نه، همچنان مورد بحث مورخین و مردم شناسان است. ولی آنچه مسلم است این است که طرف نظر از منشا حجاب و صرف نظر از اینکه نقش حجاب قبل از اسلام چه بوده باشد، حجاب اسلامی هدف بسیار روشن و مشخصی دارد: به زنان امر می شود که سینه ها و زینت های خود را بپوشانند، پاهایشان را محکم به زمین نکوبند که خلخالهایشان صدا نکند تا مبادا چنین حرکاتی توجه مردانی جز شوهرانشان را به خود جلب کند و وسیله ای شود در برانگیختن احساسات جنسی. به عبارت دیگر حجاب اسلامی خود وسیله ای است برای تحکیم روابط جنسی در چهارچوب قوانین زناشویی اسلام. نگاهی به متن آیه ۳۱ سوره نور کاملا این مطلب را روشن می کند:

به زنان مومنه بگو دیدگان خویش را فرو خوابانند و دامن های خویش حفظ کنند و زیور خویش آشکار نکنند مگر آنچه پیدا است، سرپوشهای خویش بر گریبانها بزنند، زیور خویش آشکار نکنند مگر برای شوهران، یا پدران، یا پدر شوهران، یا پسران، یا پسر شوهران، یا برادران، یا برادرزادگان، یا خواهرزادگان، یا زنان، یا مملوکانشان، یا مردان طفیلی که حاجت به زن ندارند، یا کودکانی که از راز زنان آگاه نیستند (یا بر کامجویی از زنان توانا

نیستند) و پای به زمین نگویند که ز یورهای مخفی شان دانسته
شود. ای گروه مومنان همگی به سوی خداوند توبه برید، باشد که
رستگار شوید. ۲۷

به عبارت دیگر از زنان خواسته می شود که خود را به دلیل شخصی
بپوشانند: تادیده مردان نامحرم به آنان نیفتد و مایه جلب توجه و عواطف جنسی
نگردد.

زنان محمد محدودیت هایی حتی بیش از این داشتند و البته همه زنان مومنه
خوبست که زنان محمد را سرمشق خود قرار دهند:

ای زنان پیغمبر شما همچون سایر زنان نیستند - اگر
پرهیزکار باشید - مواظب باشید که در سخن نرمش زنانه و شهوت
آلود به کار نبرید که موجب طمع بیمار دلان گردد. به خوبی
و شایستگی سخن بگویید. در خانه های خویشتن قرار گیرید و مانند
دوران جاهلیت نخستین، به خودنمایی و خودآرائی از خانه بیرون
نشوید. ۲۸

ای کسانی که ایمان آورده اید سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید، و اگر
برای صرف غذا دعوت شدید به موقع بیایید و بعد هم برنخیزید و بروید و به قصه
گویی و صحبت های متفرقه وقت نگیرید، زیرا این امور پیغمبر را ناراحت می کند
و او شرم می کند شما را از خانه خود بیرون کند ولی خدا از شما شرم نمی
کند. وقتی می خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیری، از پشت پرده بخواهید بدون
اینکه داخل اتاق شوید. این کارها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است. ۲۹

متفکرین اسلامی امروزه نیز بر همین مبنا هرگونه تماس بدنی را بین زن و مردی
که ممکن است نسبت به یکدیگر عاطفه جنسی پیدا کنند حرام می دانند. حتی
دست دادن از پشت جامه و دستکش هم اگر قصد «تلذذ و ریبه» در کار باشد حرام
است. ۳۰

دو مطلب نهایی که در اینجا باید اشاره ای به آنها شود یکی مسئله ارث است
و دیگری مسئله زنده به گور کردن دختران.

در مورد مسئله ارث و مالکیت مورخین و فقهای اسلامی اغلب چنین وانمود می
کنند که توارث و حق مالکیت زن از جمله دستاوردهای رهایی بخش اسلام برای
زنان بوده است. چنین ادعاهایی البته با خود احادیث اسلامی مغایرت دارد. مثلاً اگر

زنان قبل از اسلام حق مالکیت نداشتند و یا ازارث بهره ای نمی بردند چگونه می توان توضیح داد که خدیجه از ثروتمندترین تاجرین مکه بود و همه ساله کاروان های متعددی برای تجارت به دمشق می فرستاد؟ چگونه می توان توضیح داد که خواهر ورقه این نوفل حاضر بود و شتر به عبدالله بخشید تا او را به چادر خود ببرد؟ و این گونه احادیث و داستانها یکی دوتا نیستند.

آنچه مدارک تاریخی نشان می دهد این است که در بعضی شهرها، نظیر مدینه زنان در ارث سهمی نداشتند. ولی در برخی شهرهای دیگر و از جمله خود مکه سهم سنتی زنان ازارث نصف سهم مردان بود. سنتهای مشابهی در مورد مسائلی نظیر خون بها نیز وجود داشت. خون بهای مرد صد شتر و خون بهای زن پنجاه شتر بود.^{۳۱} و این سنن مکه بود که محمد برای تمامی امت مسلمان تعیین داد، همچنان که در مورد نشیبت پرداخت مهر به زن (ونه به عشیره زن) نیز محمد از رسوم مکه که بیشتر امکان تحکیم موقعیت فرد نسبت به عشیره را داشت پیروی کرد.

رسم زنده بگور کردن اطفال دختر نیز در برخی نواحی وجود داشته است، ولی به آن رواجی که شهرت یافته است نبوده است. رابرتسن اسمیت به یک منبع اسلامی اشاره می کند که بنابه آن تازمان محمد این رسم به جز در قبیله بنی تمیم در سایر نواحی و در میان سایر قبایل از بین رفته بود.^{۳۲} وی و بسیاری مورخین و نویسندگان دیگر وجود این رسم را به فقر نسبت می دهند. این رسم طفل کشی به نظر می رسد مربوط به اطفال ذکور و مونث هر دو می شده، ولی در مورد اطفال مونث رایج تر بوده است: در شرایط زندگی قبیله ای مسئله تحرک و دفاع موجب می شده است که اطفال مونث از نظر عشیره خودشان، در شرایط قحطی و فقر، باری بردوش منابع اندک عشیره به حساب آیند حال آنکه فرزندان ذکور می توانستند در آینده موجب بهتر شدن وضع اقتصادی عشیره شوند.^{۳۳}

آیه های قرآن که به مسئله کشتن اطفال مربوط می شود نیز آن را به مسئله فقر مرتبط می سازند (۶: ۱۴۱ و ۱۵۲، ۱۷: ۳۳) و از سه آیه مربوطه دو آیه مربوط به فرزند کشی به طور کلی و یک آیه مربوط به کشتن فرزند مونث به طور اخص است.



بر مبنای این بررسی از رسوم پیش از اسلام و قوانین اسلامی به چه نتیجه ای می توان رسید؟ کلی ترین نتیجه ای که در این زمینه می توان گرفت همان است که قریب یک قرن پیش رابرتسن اسمیت درباره تأثیر اسلام بر رسوم زناشویی بدان رسید: «اگرچه اسلام برخی از خصوصیات سخت تر قوانین کهن را تعدیل بخشید، ولی با عمومیت دادن به نظام ازدواج به گونه ای که ازدواج

شوهرسالاری (پدر تباری) را مسجل می ساخت مهر تبعیت را بر جنس زن زد. «جالب است که علیرغم احکام بشر دوستانه محمد وضع زن در خانواده و اجتماع تحت قوانین اسلامی دامن زو به نزول بوده است. در عربستان کهن، همراه با وجود برخی موارد ستم علیه زن، مثلاً در مدینه، می بینیم که شواهد بسیاری حاکی از آنند که زنان آزادانه رفت و آمد می کردند و شخصیت بارزتری از خود نشان می دادند تا زنان مسلمان معاصر.»^{۳۱}

این تاثیر اسلام بر وضع زن شگفت انگیز یا غیر منطقی نیست. صرف نظر از اینکه تاثیر اسلام بر سایر جوانب زندگی اجتماعی عربستان چه بوده باشد، تاثیر آن بر وضع زن تثبیت و رسمیت بخشیدن به مهر تبعیت بود. از هم پاشیدن علائق قبیله ای و پیدایش امت اسلامی اگرچه امت اسلامی را در مقابل نیروهای بیگانه و متخاصم و مصائب داخلی نیرو بخشید ولی برای زنان به معنای جایگزین شدن تبعیت از رئیس خانواده (پدر یا شوهر) به جای وابستگی ها و تبعیتهای عشیره ای بود. این تغییر اگرچه با از بین بردن رسوم نظیر استبضاع، استبدال، مقت و شغار و غیره موقعیت فرد زن را در مقابل تحکیمات و ملاحظات قبیله ای تحکیم بخشید، ولی این تحکیم که از طریق رسمیت بخشیدن به خانواده پدر/شوهر سالاری صورت گرفت به معنای تثبیت ضعف موقعیت فرد زن در داخل این خانواده در مقابل فرد مرد بود. در عین حال این جایگزینی برخی از زنان اقشار بالا تر قبیله را که با استفاده از موقعیت مالی خود و نفوذ عشیره ای اعتبارها و اختیارهایی داشتند (نظیر طلاق، مراودات آزادانه تر و اجتماعی تر) از این حمایتها و اختیارهای سنتی محروم ساخت. اینان به ناگزیر و به تدریج می باید آداب و موازین جدید حجب و حیا را بپذیرند و مطابق نصیحتی که در مورد زنان محمد شده بود در خانه های خویش قرار گیرند و به خود نمائی و خود آرائی از خانه بیرون نشوند و از «پشت پرده» بادیای خارج در تماس باشند.

این مطلب که اسلام از بدو پیدایش مذهب دولتی تمام عیار (دین و ملت با هم) بود، در تحکیم این تبعیت نقش و یژه ای داشته است. در طی قرون متمادی نیروهایی که به ادامه این تبعیت کمر بسته اند محدود به عوامل اقتصادی و اجتماعی، فشارهای فرهنگی و بارسنن و آداب خانواده نبوده، بلکه خود دولت، قوانین دولتی، ایدئولوژی دولتی و فرهنگی که دستگاه دولتی در باز تولید و گسترش آن موثر است در همه سطوح عامل اساسی سیاسی تحکیم و ادامه این تبعیت در جوامع مسلمان بوده است. و تا به امروز این مطلب خصوصیت و یژه تبعیت زن مسلمان باقی مانده است.

حواشی:

- ۱- از پیام خمینی به مناسبت روز زن (تولد فاطمه زهرا)، ۱۳۵۸، نقل در ویژه نامه سروش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۹-۱۰.
- ۲- مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، قم، ۱۳۵۷، ص ۱۴.
- ۳- مطهری، همان کتاب، ص ۱۲۳-۱۲۱.
- ۴- مطهری، همان کتاب، بخش هفتم، «تفاوت‌های زن و مرد»، ص ۱۹۰-۱۶۵.
- ۵- ماکسیم رودنسون محمد (به زبان انگلیسی)، لندن، ۱۹۷۱، ص ده الی دوازده.
- ۶- رجوع شود به ایگناس گلدزیهر، درس‌هایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹۱-۱۰۲.
- ۷- گلدزیهر، همان کتاب، ص ۸۹.
- ۸- رودنسون، محمد، ص ۲۹۳.
- ۹- گلدزیهر، همان کتاب، ص ۱۰۲.
- ۱۰- مطهری، همان کتاب، ص ۷۴.
- ۱۱- مارشال هاجسن **The Venture of Islam** (به زبان انگلیسی، سه جلد، شیکاگو، ۱۹۷۴، جلد اول، ص ۱۸۱).
- ۱۲- رودنسون، همان کتاب، ص ۲۳۰-۲۲۹.
- ۱۳- رابرتسن اسمیت، **خویشاوندی در عربستان اولیه** (به زبان انگلیسی)، کمبریج، ۱۸۸۵ (چاپ بیروت، ۱۹۷۳)، ص ۷۶-۷۹.
- ۱۴- همانجا، ص ۸۵-۸۶.
- ۱۵- همانجا، ص ۸۱-۸۰.
- ۱۶- میره ابن هشام، ص ۱۰۱-۱۰۰، همچنین رجوع شود به **پناهبر، زین العابدین** رهنما، تهران، ۱۳۴۱، جلد اول، فصل‌های ۵، ۶، ۷.
- ۱۷- تقیانی، **سیرتکامل حقوق زن در تاریخ و شرایع**، تهران ۱۳۴۲، ص ۴۸-۴۷.
- ۱۸- علی شریعتی، **زن در چشم و دل محمد**، ص ۴ و ۱۳.
- ۱۹- مطهری خود به این مطلب اشاره می‌کند، همان کتاب، ص ۴۱۶؛ شریعتی مشخصات نه تن از زنان پیغمبر را بازگویی کند، رجوع کنید به **زن در چشم و دل محمد**، ص ۳۲-۲۶.
- ۲۰- همانجا، ص ۳۲.
- ۲۱- رجوع کنید به ریچارد بل، قرآن (ترجمه انگلیسی و توضیحات)، ص ۶۹-۶۸.
- ۲۲- رودنسون، همان کتاب، ص ۲۳۲.
- ۲۳- رجوع کنید به **دانشنامه کوتاه اسلام** (به زبان انگلیسی)، لندن، ۱۹۶۱، ص ۴۴۷.
- ۲۴- رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۸۷، ص ۱۱۳-۱۱۲.
- ۲۵- نقل شده در کتاب محمد، رودنسون، ص ۱۵.
- ۲۶- رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۸۳.
- ۲۷- ترجمه فارسی آیه از کتاب **مسئله حجاب**، مرتضی مطهری، قم، ص ۱۱۱-۱۱۰.
- ۲۸- سوره احزاب، آیات ۳۳ و ۳۴، ترجمه فارسی در **مسئله حجاب**، ص ۱۵۲.
- ۲۹- سوره احزاب، آیه ۵۳، ترجمه فارسی در **مسئله حجاب**، ص ۵۳.

گفتگویی با

این مصاحبه در شماره ۱۷۳ پیش از انتشار شماره اول نیمه دیگر انجام گرفت. پس از بحث، مصاحبه خواننده
از ما خواست که به دلیل عدم رعایت باره ای نکات از جانب مصاحبه خورده‌ای کنیم.
پس از گفتگوها مشخص شد که مصاحبه شونده اعتقاد دارد که جشن زبان ایران می‌تواند حداقل
همراهی با جنبش عام مردم ایران را حفظ کرده، در مقابل با خرافات و کلیات از آن حرکت نکند. هر جنبش از
جنبش که چنین کند باید مشروطیت مبارزاتی خواهد بود.
منتظر از حداقل همراهِی، به نظر مصاحبه شونده، حساسیت از خصایص مکرراتیک و ترقیخواه جنبش و
اجتناب از صف بندی سیاسی و یا ایندولوریک علیه هر یک از جریانهای درون جنبش است.
شماره اول نیمه دیگر، به نظر مصاحبه شونده، از یکسو بطوریکه آلبه به اسلام بر خورد کرده است و با
تعمیرات ناپسندی اسلام را با اسلام حسیسی برآورد است. است و از سوی دیگر همین روش و ادب برخورد با
سازمانهای انقلابی و مسلح دوران شاه نیز بدون در نظر گرفتن ضرورتها و سنن انقلابی این سازمانها، به کار
گرفته است. از نظر ایشان و به دلایل فوق نیمه دیگر نشریه ای غیر مسئول و بی اعتنا به واقعتهای جنبش
و انقلاب تلقی شد.
در تمامیهای بحثی، به مصاحبه شونده توضیح داده شد که صفحات نیمه دیگر جای ابزار نظری واحد
در مورد هیچ یک از گرایشهای سیاسی و ایندولوریک موجود نیست. ما خود را مسئول برخورد آزاد اندیشه‌ها
در مورد شرایط زندگی در جامعه مان می‌دانیم. همانطور که در اعلامیه نخست نیمه دیگر گفتیم: «اگر استبدادی
که معیار مشروطیت خود را مستحضر کرده، به ما این امکان را نداد که جنبش و خواستههای زبان کشورمان را
در مداوم عملی و نظری آن مورد بررسی قرار دهیم، استبداد کنونی مکرر اعی شده است که زبان ایران از
«اندروسی» و «گفن سیاه» تارو زهای پیام بجموده بودند.» همان نیمه دیگر است که شهر استبداد و ادراک
رومینه از مسائل اجتماعی در هم بشکند و بدین منظور گوشش ما بر آن خواهد بود که انعکاسی نظرات افراد و
گروههای مختلف باشیم.
واقع است که انعکاس کلیه این نظرات در یک شماره ممکن نیست، و بنابراین در بلند مدت است که
نیمه دیگر خواهد توانست مجموعه ای از این عقاید و نظرات طرح کند. ایده ما اینست که خوانندگان و همکاران
با محوری یک یا چند شماره نیمه دیگر را مورد قضاوت قرار ندهند و با قرض دادن مطالب خود ما را در حفظ اصل
گونه گونی اندیشه یاری کنند. که طرفه از سوی یک طرف، قلوباً، به معنای سوق دادن به سوی طرف
دیگری است. اگر چه نیمه دیگر اعتقاد واضح دارد که بر پیمان و فصل مشترک آزادی و برابری با همه گرایش
ها و افراد عهد استبدادی در همکاری نزدیک می‌تواند بود.
با دادن این توضیحات، آقای گنجی رضی شدند همراه با درج انتقاد ایشان. مصاحبه نیز آورده شود.
از ایشان ممنونیم.

حجت الاسلام

گنجه ای

جلال گنجه ای یک «عالم دین» است؛ با این تفاوت که با غالب عالم دینان دیگر، هم در دین وهم در سیاست، ناهمگون می‌اندیشد و ناهمراه است. او که عضو شورای ملی مقاومت است در دی ماه سال گذشته در لندن بود و در جلسه عمومی این شورا صریحاً نابرابری زنان و مردان را در طلاق، ارث و تعدد زوجات مردهود دانست. و به دنبال آن اندیشه این مصاحبه آمد، که در بهار امسال در پاریس صورت گرفت.

زهرا امیدوار

زهرا - برای بسیاری از زنان موضعگیری های اسلام و قرآن در رابطه با زنان مورد سوال است. به خصوص در این رژیم که گردانندگانش به هر ظلم و جنایتی که دست می‌زنند به نام اسلام عمل می‌کنند. شما در کسوت روحانیت در صف مخالفین رژیم خمینی قرار دارید. لطفاً نظرتان را نسبت به اسلام خمینی و تفاوتش با اسلامی که شما می‌شناسید در رابطه با مسئله زن بفرمائید.

گنجه ای - متناسب با سؤال در دو بخش توضیح می‌دهم. بخش اول راجع به نحوه برخورد امثال خمینی به اسلام است که در همه تفسیرهای اسلامی شان دو محور وجود دارد:

۱ - شکل و صورت هر چیزی که در صدر اسلام از طرف بنیانگزاران یا مسلمانان صدر اسلام عمل شده و رویه آنها بوده، بدون بررسی، تفسیر و نقادی جوهر و سمت گیری آن، اسلام تنقی می‌شود.

۲ - و هر چیز که بدین طریق به عنوان اسلام شناخته شود هیچگونه تغییر و دگرگونی تا ابد در آن راه نخواهد داشت و همیشه اسلام فقط همان خواهد بود.

در این نوع نگرش خیلی طبیعی است که آدم مجموعه ای از اظهار نظرهای گذشته و

کرداری را که در گذشته به نام اسلام اتفاق افتاده از لابلای اسناد و متون استخراج کند و خیلی آسان و بدون زحمت آنها را ابدی و ازلی تلقی بکند و به نام اسلام دست به زورگونی‌هایی که رژیم خمینی از خود نشان داد بزند. بخش دوم: برخورد ما با اسناد اسلام با برخورد به اصطلاح سنتی چند تا تفاوت عمده دارد. اول اینکه ما در تعیین مفاهیمی که متون اسلام به مامی دهد حساس و دقیق برخورد می‌کنیم. به این معنی که از جوی که معمولاً اصطلاحات رایج هر دوره می‌تواند ایجاد کند و واژه‌های قرآن با آن جو مفهوم و معنی بشود اجتناب می‌کنیم. به عنوان مثال، همانطور که بسیاری از واژه‌های قرآن در زمینه‌های الهیات تحت تاثیر جو فلسفی مدرسی و ورود اظهار نظرهای یونانی در جهان اسلام، معنی شده و به نام اسلام رواج پیدا کرده، در زمینه مواضع اسلام در مسایل اجتماعی نیز همین اشکال وجود دارد. از اینجا است که طرز کار ما در معنی کردن آیه‌های قرآن با ترجمه‌هایی که ما از آنها به نام ترجمه تجارتنی یاد می‌کنیم فرق فاحشی دارد. به این ترتیب مادر تعیین مفهوم و معنی، از مفاهیمی که به هر دلیل رایج شده، و به نام مفهوم اسلامی در اذهان عمومی خودش را تثبیت کرده، تاثیر نمی‌پذیریم. بد نیست که به خاطر روشن شدن این نظریک مثال بزنم. آیه معروف سوره نساء صحبت از این می‌کند که اگر زنان نشوز کردند چنین و چنان کنید. معمولاً نشوز را به معنی نافرمانی از شوهر معنی می‌کنند و به این ترتیب از آیه نتیجه‌ای خطاب به شوهران برای دفاع از قدرت سلطه شان روی زن به دست می‌آید. این دقیقاً یک معنی متأثر از عرف رایج زمانهای قدیم بوده و اصولاً با معنای سالم همین آیه که موضوع آن برخورد با «نشوز» به معنی انحراف بوده و مخاطب آن کلیت جامعه و نه مردان جامعه است فاصله‌ای جدی دارد. ما در استفاده از هر سند اسلامی

دریابیم سند در چه موضعی قرار دارد. در موضع بیان یا در موضع تشریح. یعنی اینکه از اتباع مثلاً اسلام معنی می‌خواهد و این را به عنوان حکم صادر می‌کند است. اگر این دومی باشد قهراً پایه‌های خودش را توضیح و ارزیابی است که ما این ارزیابی را انجام می‌دهیم. به این ترتیب از بسیاری استخراجهای که می‌کنند ما ابتدا احکامی را که بعد از دقت‌های اول و دومی دیدیم که قرآن آنها را تبلیغ می‌کند عرض می‌آوریم. و آن عبارت از اینست که در زمان و مکان و شرایط مشخصی اسلام است. به این ترتیب ما در

ارزیابی و تفسیر می کنیم و در نتیجه به موضعگیری های متفاوت و در موارد بسیار زیادی متضاد و متناقض با موضعگیریهای رایج که به نام اسلام شناخته شده است دست می یابیم. این تفاوتها به اضافه پایه های عمده دیدگاه ما که به تلقی از وجود، انسان، تاریخ و جامعه برمی گردد و تاثیر تعیین کننده ای در فهم ما از متون دارد، ما را از مواضع مدعیان اسلام حاکم جدا می کند. در خصوص آیات مربوط به زنان هم مسئله به همین ترتیب است. ما قبلاً یک زمینه عام داریم که به نکته سومی که عرض کردم مربوط می شود و عبارت از این است که زن به عنوان یک انسان، به عنوان عنصری مورد تبلیغ اسلام و حضرت محمد مورد بررسی قرار می گیرد که انتظار می رود که مدارجی را که اسلام توصیه می کند به پیماید و خودش و جامعه اش را ارتقاء دهد. یعنی چون اسلام انتظار دارد که اتباعش، افراد اهل مشارکت در مبارزه اجتماعی، اهل بازسازی رو به تعالی خود و جامعه باشند، هر برداشت اسلامی را که به نحوی بازدارنده مشارکت هر انسان اعم از مرد یا زن، در جهتی که به آن اشاره کردم باشد نامعتبر تلقی می کنیم. و این کاملاً به ما کمک می کند که در فهم و تفسیر اسنادی که پایه چنان فهمهایی شده به آسانگیری و ساده برخورد کردن مبتلا نشویم.

زهرای — برای روشنتر شدن مطلب لازم است بعضی از آیات قرآن را تک تک سوال کنم و نظر شما را بخواهم. سوره نساء آیه ۳۴ می گوید «مردان سر پرست یا قائم بر زنانند به دلیل آنچه که خدا برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داده و به خاطر آنکه مردان از مال خویش انفاق کنند.»

گنجینه ای — «الرجال قوامون علی النساء» را خیلی آسان به معنی مردان قیم زنان هستند معنی می کنند که این جور نیست. قوام اصلاً کلمه ای که معنی قیم بدهد نیست. قوام به معنی مسئول است. توجه دارید که اینکه مرد مسئول زنش هست بار متفاوتی دارد با اینکه قیم است. وقتی می گوئیم قیم، مورد قیمومیت را از توانایی هایی در حد بلوغ و شخصیت مستقل تخلیه می کنیم. ولی وقتی کسی را به عنوان مسئولش مورد بحث قرار می دهیم مسئله فرق می کند. ولی اصل سوال هنوز به جای خود باقی است. لذا به توضیح دوم توجه کنید. نکته دوم این است که اصولاً نحوه بیان این آیه مطلب را به علتهایی ارتباط می دهد، یعنی اعتبار مطلب را به کارایی آن علتی که بر آن ذکر می شود مشروط می کند. چیزی که من به عنوان مسئولیت تعبیر کردم مشروط شده به فضیلت. در حقیقت ترجمه آیه این طور می شود که مردان مسئول زنانند به دو دلیل یکی به دلیل فضیلت (که باید توضیح داد این فضیلت چیست) و یکی به دلیل انفاق. یعنی به دلیل اینکه هزینه به گردن دارند. هیچ اشاره ای در این آیه ندارد که این فضیلت در رابطه با ذات مرد بودن به خاطر مرد بودن در مقابل زنان به خاطر زن بودن است. فضیلتی که به رسمیت شناخته می شود چیز دیگری است. یعنی جوهر این فضیلت در متن این آیه بیان نشده. بنابراین این آیه را ما باید به

کمک کلیت قرآن درک کنیم. ما وقتی به قرآن مجید نگاه می کنیم و به تفصیل و تکرار می خوانیم که هیچ فضیلتی معتبر شناخته نشده به جز آنچه که به تعالیهای انسانی، یعنی تقوا مربوط می شود و لذا زنان فضیلت‌مندی مانند همسر فرعون و یا مریم به دلیل فضیلتشان مورد تمجید قرار گرفتند و در ارزیابی به شوهران خودشان و به هر کس از جمله مردان دیگری که به آن حد از تعالی نبودند ترجیح داده شدند، درمی یابیم که این آیه یک مطلب عام را بیان نمی کند، بلکه این یک مطلب ناظر به وضع جاری است. از آنجا که در هنگام نزول قرآن مجید مردها اکثراً پیشتاز حرکت و ناقل دعوت به زنهای جامعه شان بودند و به لحاظ مشارکت و حضورشان در جنبش اسلامی طبیعتاً فضیلت‌های اکتسابی را که از این طریق به دست می آید عملاً زودتر و بیشتر به دست آورده بودند و معمولاً نسبت به زنان خودشان از موقعیت برتری برخوردار بودند و به این دلیل به اغلب ایشان این حق داده شد که مشروط به اینکه از این فضیلت برخوردار باشند، مسئول زنانشان باشند. به این ترتیب نتیجه می گیریم که در آیاتی از این قبیل، که به ماهیت زن یا مرد بودن دو طرف قضیه اتکاء نشده، تفسیری که بیانگر صفت بندی جنسی باشد با کلیت قرآن متناقض است. و چنین معنی را سطحی و بی احتیاط تلقی می کنیم و در نتیجه کاربرد این آیه را کلاً به دوره ای که حرکت اجتماعی این تفاضل را تغییر نداده محدود می کنیم. هر فضیلتی با هر ملاک وقتی که به رسمیت شناخته شد، خود حوزه کاربرد خود را تعیین می کند. مثلاً اگر یک مرد رابه مرد دیگر به لحاظ سبقتشان در مسلمانان ترجیح می دهیم (مثلاً علی را نسبت به فلان کس) به همان درجه نمی توانیم این فضیلت را به موقعی که هم‌آوردی، هم‌آوردی نظری است گسترش دهیم. فضیلت‌هایی را که بر اساس تقوا برای مردان پیشتاز نسبت به زنان عقب مانده آن جامعه، و با محدودیت های قهری که از ماهیت چنین تفضیلی برمی آید، مورد قبول قرار می دهیم کسش این را ندارد که تمام مسائل را تحت الشعاع خود قرار دهد. یعنی از آن استنباط‌هایی صورت بگیرد که بعد حقوق اجتماعی نابرابری‌ها را در مناسبات خانوادگی بتواند توجیه کند. بلکه از چنین فضیلتی فقط سطح مسئولیت بیشتری انتظار می رود که لازمه اش قداکاری کردن و رنج بردن برای تعالی دادن مفضول علیه یعنی فرد ورده ای که پایین تر قرار گرفته است. باز به این نکته اشاره کنم که چنین چیزی اصولاً نمی تواند حتی قابل تعمیم به مردان یک نسل یا به مردان یک جامعه باشد.

دلیل دیگری که در این آیه ارائه داده می شود انفاق است. توجه دارید که در مناسبات زن و مرد در عصر نزول قرآن مجید، مرد دوتا تکلیف انفاق داشت. یکی مهریه ای که موقع ازدواج می پرداخت و یکی هم هزینه زندگی رابه عهده داشت. اینرا هم می دانیم که در مقابل این پرداخت به لحاظ عرف زمانه چه می گرفت، عملاً زن را در اختیار می گرفت و مناسباتی در حد مالک و مملوک بینشان برقرار می شد. این آیه برخلاف عرف یاد شده انفاق را کافی برای مالکیت ندانسته فقط آن را توجیه کننده مسئولیت می شناسد. ولی

همین مقدار هم مشروط به انفاق است. یعنی اگر در اثر دگرگون شدن سن اجتماعی انفاق مرد به زن لغو شود یعنی ازدواج‌هایی ترتیب داده شود که در آن مهریه نباشد و یا مهریه دیگر ارزش مالی نداشته، ارزش سنتی داشته باشد (چنانکه بعضی اکنون به عنوان مهریه کتاب هدیه می‌کنند یا اصلاً مهریه نمی‌دهند یا چیزهای سمبولیک مبادله می‌شود)، یا به لحاظ تغییر شیوه تولید، زن صاحب درآمد شود و احتیاج به نفقه مرد نداشته باشد، به این ترتیب پایه فضیلتی که بر چنین چیزهایی استوار است برهم می‌ریزد و مسئولیت ناشی از آن نیز ملغی می‌گردد. نتیجتاً ما از این آیه، اولاً فضیلت جنسی نمی‌فهمیم یعنی به لحاظ جنسیت به مرد امتیازی داده نشده است. ثانیاً از این آیه یک حکم جزمی شریعت مستفاد نمی‌شود. در دوره نزول قرآن به رسمیت شناخته شدن مدیریت مرد در خانواده در مقابل انفاقتش اجتناب ناپذیر بوده، یعنی مادران دوره با زن رشد یافته‌ای که وابستگی‌های فرهنگ قبایلی روی دوشش سنگینی نکند، از تعالیهای در نظر و خصلت سازی برخوردار باشد که موازنه عادلانه‌ای را به فعلیت بتواند درآورد و آسیب‌پذیریهایش به حداقل رسیده باشد، رو برو نبودیم. بنابراین وقتی بافت مناسبات خانوادگی قبایلی آن دوره را در نظر بگیریم، مفهوم مرحله‌ای غیر ابدی آن درک می‌شود. از بقیه آیه نیز تأیید این برداشت به دست می‌آید. می‌گوید زنان صالح «قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تتبعوا علیهن سبیلاً». زن صالح مخلص است و چیزی را که خدا می‌خواهد حفاظت شود، حفاظت می‌کند. البته در جای خود واضح است که چه چیزی را خدا می‌خواهد حفظ شود. بنابراین در مورد زنان صالح این آیه بحثی ندارد. بحث بر سر «الذین تخافون نشوزهن» است. اگر مسئله به رسمیت شناختن جنسی باشد دیگر جدا کردن صالح و ناصالح معنی ندارد. توضیحی هم درباره «تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع و اضربوهن» بدهم. اگر احتمال نشوز در آنها هست موعظه شان کنید، از هم‌خوابگی با آنها دوری بجوئید، بزندانشان. اولاً نشوز در معنای رایج به معنای نافرمانی از شوهر تلقی می‌شود. ماهیچ دلیلی نداریم که این آیه می‌خواهد مناسبات زن و شوهر را تنظیم کند، مخصوصاً وقتی دو دسته زن را، زنان صالح و قانت و زنان ناصالح را، در مقابل هم قرار می‌دهد. می‌دانیم که واژه‌های زنان صالح و ناصالح واژه‌های بزرگتر از کلمه ایست که برای رساندن مفهوم اطاعت از شوهر و عدم آن به کار می‌رود. بنابراین مخاطب آیه تجمع مسلمانهاست و نه مردان و نه زنان به صورت خاص و یا مردان به صفت شوهر، نشوز هم اصلاً عدم اطاعت نیست و به معنی انحراف است. انحراف واژه‌ای است که کادر آن را باید یک ایدئولوژی تعیین کند. چون انحراف در هر دیدگاه معنی خودش را دارد. انحراف را باید به تفصیل توضیح داد. آن وقت شیوه‌هایی برای مبارزه با این انحراف توصیه می‌شود. بدون اینکه توصیه‌ها در اینجا مرز بندی شده باشد. اینها را نصیحتشان کنید. با چه مضمونی؟ به چه مدتی؟ به دست کی؟ این سوالات را که مطرح می‌کنم به

حداقلهای طرفین دور نباشد. اگر مسلمانها از طرف یکی از برده های قبیله ای مورد تجاوز قرار می گرفتند و اینها به جای آن برده برده دار را مورد تجاوز قرار می دادند یک حرکت تحریک آمیز و غیر عادلانه در عرف آن روز انجام داده بودند، همین طور بود در مورد زن. در اینجا هم باید خودشان را محدود می کردند. به این ترتیب آیاتی از این مقوله که اصولاً تنظیم کننده روابط بین مسلمانها و غیر مسلمانهاست و ناچار باید عرف بیگانه را رعایت کند، هرگز کافی نیست که به کمک آنها نظام ارزشی مورد قبول اسلام استخراج شود. زهرا - فکر نمی کنید که این خودش به طور تلویحی قبول آن آداب و سننی است که در آن موقع وجود داشته. در آن زمان موقع و مقام زن در مقابل مرد کمتر بوده، همچنین بنده در برابر آزاد. با این آیه ها این روابط تحکیم نمی شود؟

گنجه ای - در این حدی که شمایی گوید هیچ تردیدی نیست. یعنی این رقم آیه ها تلویحاً ارزشهای رایجی را که به آن عمل می شود توصیه می کند. اگر تنها همین آیه ها بود و رویه هایی که متناسب با این آیه ها می توانست جریان پیدا کند حتماً آن نتیجه را می داد. منتهی من گفتم ما نباید با آیات قرآن مجید این طوری برخورد کنیم و باید آیه را در کلیت قرآن مورد مطالعه قرار دهیم. در آن کلیت ما به مواردی که برخورد این طوری را نفی می کند به اندازه کافی برخورد می کنیم. روشن بگوئیم این آیه در صدد بیان ارزشهایی که می باید به صورت ارزش مکتب - نه ارزش تنظیم رابطه ها با دیگران - مورد قبول قرار گیرد نیست. در قرآن هیچ نوع اعتباری که بر پایه چیزی غیر از تقوا (که البته باید تعریف شود که تقوا چیست و حتماً مقدس مآبی نیست) قرار گرفته باشد رسمیت ندارد.

زهرا - در مورد ادای شهادت از طرف زن صحبت می کنید یا ترجیح می دهید دنباله بحث قصاص و آنچه الان به این نام موجود است را بیاورید؟ گرچه آنهم به مورد شهادت برمی گردد و مربوط است.

گنجه ای - در کلیت قضیه، اصولاً ما قضاوت را و شهادتها را ابزار احقاق حق می شناسیم. به این ترتیب جنسیت قاضی و شاهد یا موقعیت حرفه ای و اجتماعی اش فقط در این چارچوب می تواند مورد ارزیابی قرار گیرد که چقدر به کشف جرم و احقاق حق کمک می کند. آیاتی هم که در قرآن مجید راجع به قضاوت و شهادت آمده، اگر مورد دقت قرار داده باشید، اصلاً وارد جزئیات نمی شود که قاضی باید مرد باشد یا نباشد، فقیه باشد یا نباشد. با توجه به این زمینه کلی به آن آیه ای که صحبت از دو شاهد زن در مقابل یک شاهد مرد می کند می پردازیم.

زهرا - یعنی سوره ۲، آیه ۲۸۲.

گنجه ای - بله، توجه کنید اصولاً این آیه طولانی ۲۸۲ چیزی را که مورد بحث قرار داده این است که معاملاتان را (روابط مالی تان را) به گونه ای تنظیم کنید که بعداً دچار اشکال نشوید. آن وقت توصیه می کند که اگر از کسی خواستید قرض بگیرید اینرا

بنویسید و سندی هم تنظیم کنید. سندی که مقدار واجل و سرآمد و سررسید و غیر آن مشخص شده باشد. بین شما یک نویسنده عادل را بنویسد. در ادامه صحبت می گوید برای سندهایی که می نویسید دوتا شاهد از مردانتان بگیرید و اگر نشد یک شاهد مرد و دوتازن، کسانی را که به شهادتشان راضی هستید. تا چنانچه یکی لغزش کند دیگری از آن لغزش جلوگیری کند.

زهره - ببخشید می خواهم همین جا سؤال کنم. مسئله اینکه اشاره آیه به این است که اگر دو مرد پیدا نشد یک مرد و دوزن، و دوزن به این دلیل که اگر یکی از دوزن گمراه شد دیگری او را یادآوری کند ولی این در مورد مرد نیست.

گنجینه ای - حالا عرض می کنم. آن مسئله ای که به طور مستقیم مورد قضاوت این آیه است عبارت از این است که معاملات محکم انجام شود و به گونه ای باشد که بعداً در کارش خلل پیش نیاید. آنوقت تاکید می کند که شهود باید مورد رضایتتان باشند که بعدها شهادت اینها بتواند مسئله حل بکند. به این ترتیب مسئله آیه حل مشکل تنظیم مناسبات مالی است که زمینه های دعوا و اختلافات از میان برود. ابزار در اینجا در درجه بعدی اهمیت است. یعنی اگر دستگاهی (مثلاً بانک) وجود داشته باشد که آن دستگاه بتواند احتیاج به شهود را اعم از زن یا مرد منتفی بکند مسئله مختومه است. پس می توان فهمید که ابزاری که اینجا پیشنهاد می شود ابداً ابزار شرعی نیست به نحوی که اگر مثلاً کسی در معامله اش از گرفتن شاهد استفاده نکند و یا شهود را به فرم دیگری وارد کار کند معامله غیر شرعی است. ابداً از آیه چنین چیزی بر نمی آید. اگر درک کنیم که متأسفانه زن قدیمی معمولاً به لحاظ چشم و گوش بستگی تحمیلی عنصر معتبری برای شهادت دقیق در تنظیم مناسبات مالی تلقی نمی شد خواهیم دریافت که مسئله آیه یک مسئله جنسی نیست. به همین لحاظ است که «ترضون من الشهدا» را مطرح می کند. یعنی اینجا روی دوتازن هم هیچ ایستایی ندارد. ممکن است شش تا زن هم به عنوان شهود در آن زمانه مورد استفاده قرار گرفته باشند و آن چنان چشم و گوش بسته باشند که نتوانند خاطر جمعی طرفین معامله را تأمین کنند. روی آنها تاکید نیست. اگر احیاناً در آن زمان یک زن سراغ می داشتیم که به لحاظ شناخته شدگی اش در تسلط و دقت و صراحت لازم به هنگام شهادت دادن در محکمه می توانست که تأمین کننده رضایت باشد، فضای آیه این امکان را به ما می دهد که مسئله، مسئله عدد و جنس نیست، مسئله حل کردن مشکل تزلزل قراردادها و یافتن راه برای استحکام آن است.

زهره - بنابراین در همان زمان اگر کسی برای معاملاتش فکرمی کرد یک فرد کافست چه مرد و چه زن، می توانست معامله را انجام دهد؟

گنجینه ای - این شهادت اگر مسئله طرفین معامله را حل می کرده، مثلاً به این ترتیب که طرفین ضمن یک سندی توافق کنند که این شاهد ماهست و در آینده هر اختلافی پیدا

کردیم نظراین فرد معتبر است معامله انجام می شده است.

زهرا - در مورد جرائم، شهادت زن چگونه است؟

گنجبه ای - در قرآن اصلاً این مسائل به تفصیل و در جزئیات مورد بحث قرار نگرفته است. اینکه جرائم اصلاً باید با استشهاد در محکمه ثابت شود، شیوه ثبوت جرم در محکمه چگونه است؟ جزا چیست؟ اینها بحثهای قرآنی به تفصیل نیست. بحثهایی است که فقها در فقه به تفصیل کرده اند که ما آنجا حرفهای خودمان را داریم. متدی که در فقاقت برای استنباط احکام به کار گرفته می شود متدی است که ما آنرا ناقص و حتی متضاد با جوهر اسلام می شناسیم.

زهرا - برسیم به مورد ارث. در قرآن داریم «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي» از اینجا شروع کنیم تا آخر، موارد متعدد راجع به ارث...

گنجبه ای - در اول صحبت گفتم که ما بررسی یک آیه مجرد از بقیه آیات مربوط به مسئله را رد می کنیم. در آیه ارث صحبت از اینست که مردان و زنان هر دو از ماترک پدر و مادر و اقربای خودشان سهم دارند. بعد صحبت از این می کنند که به اولوالقربی و یتیمها و مساکین که موقع تقسیم ماترک آنجا هستند، صرف نظر از اینکه خودشان جزو اقربا باشند، یک چیزی بدهید. بعد صحبت از اینست که کسانی که از خودشان ذریه ضعیف باقی می گذارند یعنی اشخاص صغیر و مهجور حتماً برای آنها وصیت کنید، وصیتی که برای آینده بتواند چاره ساز باشد. بعد هم به کسانی که مال یتیمها را می خورند هشدار می دهد، آنوقت وارد آیه ای می شود که در آن «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي» آمده. تفصیلی ذکر می کند و این خودش دو آیه را در آخر می گیرد. در اینجا توجه شمارا به یکی دوتا ظرافت جلب می کنم. اولاً اینکه این آیات که یک تقسیم بندی هایی را توصیه کرده، و با کلمه توصیه هم به کار برده «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» در مقام حکم گزاری است یا نه؟ و اگر در مقام حکم گزاری است پایه های آن چیست؟ می گوید خدا وصیت می کند در مورد اولادتان که برای مذکر دو برابر حظ مؤنث را در نظر بگیرید، اگر همه شان زن بودند و دوتا یا بیشتر بودند ثلث ماترک را به آنها بدهید. اگر یکی بود نصف ماترک را بدهید. آنوقت برای پدر و مادر متوفی چه بکنید. ولی اینها را که مجموعاً کنار هم می گذاریم یک مجموعه به دست نمی دهد. یعنی نصف ماترک را می دهیم به دختری که از متوفی باقی مانده، بعد یک ششم هم می دهیم به هر کدام از پدر و مادر (در صورتی که پدر و مادری از خود باقی گذاشته باشد) اگر نگذاشته باشد چی؟ تکلیف روشن نیست. اگر گذاشته باشد دوتا یک ششم یعنی یک سوم و یک نصف که به دختر می رسد. بقیه اموال چی؟ تمام آیه را که بخوانید می بینید که این چند تا آیه در مقام تشریح احکام نیستند. این چند آیه روحیه ای را پیش می برد و تبلیغ می کند که اولاً ماترک فقط مال ارث بران سنتی نیست بلکه هر کس در هنگام تقسیم ماترک حضور داشت چنانچه یتیم و مسکین باشد باید چیزی به او

داده شود. آنوقت حدودش را هم توصیه می کند که با وصیت کردن تعیین کنید. از طرفی این آیه برای ارث تعیین تکلیف دقیق نمی کند و راه می دهد که وصیت تعیین کند. وصیت هم در چارچوب این آیه هیچ محدودیتی ندارد. توی این فضا است که لکنه مثل حفظ الانثیین وجود دارد. به آسانی به دست می آید که این یک قانون نیست. از این آیه به عنوان یک قانون شرعی یا ارزش اسلامی که بگوییم اسلام فرق گذار بین مؤث و مذکر هست استفاده نمی کنیم. در مناسباتی که اصولاً زن مدیر مالی و مالک واقعی اموال خود نبوده و از ارث هم سهم حقیقی نداشته و البته ظاهراً مسئول هزینه زندگی هم نبوده، تأکید روی سهم قطعی یک دوم برای وی یک توصیه خوب و مثبت است ولی خیلی صریح و روشن از آیه های این چنینی که قرم و بیان یک حکم یا ارزش مرامی ندارند نمی توان موضع رسمی اسلام را کشف کرد. در اینجا چنانکه در آیه مربوط به شهادت عرض کردم، برای حل پیچی که در آن مرحله وجود داشت راه حلی برتر از عرف رایج داده شده است، نه چیزی بیشتر و نهائی.

زهره — در مورد تعدد زوجات و ازدواجهای موقت و بدنبال آن طلاق، نظرتان را راجع به آیات قرآن در این موارد بفرمائید.

گنجی ای — در مورد طلاق بگوییم. تا آنجا که به آیات قرآن مجید مربوط است اصل طلاق مورد بحث قرار گرفته نه مرجع طلاق، یعنی چه کسی باید طلاق بدهد. صحبت بر سر اینست که اگر طلاق گرفت عده نگهدارد و چنین و چنان. و یا اینکه اموال زن مطلقه را نگیرید و او مالک اموال خودش هست. در آیه ۳۵ در سوره نساء می خوانیم که «ان

خفتن شقة اربابها فادعواهن الى اموالهن و حکم لهن اهل ان

واجتماعی نیز باید مسئله را بررسی کرد. مثلاً من خودم به عنوان کسی که روند موجود به

عنوان صیغه را غیر اسلامی در شناسنامه از موضع دیگری یا قضیه برخورد می کنیم و موضع

عنوان صیغه را غیر اسلامی در شناسنامه از موضع دیگری یا قضیه برخورد می کنیم و موضع

ورت پوشش و مکمل هم در بیابند و زندگی مشترک را در خدمت اهدافی که اسلام تعیین

ده، یعنی تعالی پیش برند. چیزی که به عنوان صیغه وجود دارد اصلاً ازدواج نیست. این

اهیتش دقیقاً فحشا است. به لحاظ اینکه ما فحشا را عبارت از مبادله ای که بین پول و

مکان لذت جویی صرفاً جنسی انجام می شود می دانیم. یک طرف پول می گیرد

و مقابلش فرصت لذت جویی می دهد. با تاکید به اینکه قرآن مستقیماً در مورد ازدواج

بانهند تصریحی نفیاً یا اثباتاً ندارد، ولی از آنجا که آنچه ما در قرآن نکاح می شناسیم

بیزی است که ابدأ در تعریف مبادلات جنسی به معنی لذت جویی در مقابل پول نمی

نجد، چنین چیزی حتی اگر زمان نداشته باشد و نامحدود هم باشد ما برایش واژه نکاح

اسلامی بکار نمی بریم. اسم دیگری دارد و تکلیفی دیگر. مسئله تعدد زوجات؛ این خیلی

روف شده است که قرآن تعدد زوجات را توصیه می کند. آیه معروف سوره آل عمران هم

آن شاهد آورده می شود. توضیح من در مورد این آیه به این ترتیب است که اولاً آیه اصولاً

عدد بیان محدود کردن زوجیت یا عدم محدودیت نیست. آیه می گوید که با زنی که

طیب است (با تفسیر مشخص از طیب) می توانید ازدواج کنید «وانکحوا مطاب لکم من

نساء مثنی وثلاث ورباع» حتی روی واحد هم کلمه ای به کار نمی برد که یکی یا دوتا

سه تا، تمام تکیه آن آیه روی طیب بودن ازدواج است. این آیه مانند تعداد اصحاب

هف پای عدد رابه میان می آورد برای نفی عدد. این آیه می خواهد ازدواج در چارچوب

نت آن موقع را نهی کند و بگوید که باید مناسبات زوجی عادلانه باشد. عدد مورد

شش نیست. یعنی نه پیش از چهار تا را نفی می کند و نه دارد روی یکی تاکید می کند.

بداکثر چیزی که می شود اینجا گفت این است که آیه تصریح روی اینکه یک زن باید

رفت و نه بیش ندارد. کما اینکه تصریح به اینکه حداکثر چهار زن می شود گرفت و نه

ش هم ندارد. موضوع بحث این آیه کیفیت قضیه است. حالا که کیفیت ظاهر و عادلانه

دن ازدواج است جای بحث برای ما اتباع قرآن باز می کند که اصولاً می توان تصور کرد

ازدواجی طیب و طراز مکتب و در عین حال متعدد صورت بگیرد یا نه؟ تا آنجا که من می

معم به این نمی شود یک جواب داد و بلکه جواب دقیقاً به اینکه ما در کدام مرحله رشد

ستیم مربوط می شود. اگر بتوان تصور کرد که زنی آگاه به حقوق خودش بدون قهر

ریب بتواند تن به چند همسری مرد بدهد، تازه مسئله به لحاظ وجوه دیگر قضیه باید

ریایی اسلامی شود که آیا نکاح اسلامی چه چیزی را می خواسته پدیدار کند؟ آیه مزبور

کم جواز تعدد زوجات را به طور مطلق بیان نمی کند.

جنیشن سافر جت زنان انگلیس

MODERN INQUISITION

TREATMENT OF POLITICAL PRISONERS UNDER

LIBERAL

GOVERNMENT



ELECTORS!

*Put a stop to this Torture
by voting against*

THE PRIME MINISTER

میتراپشوتن

ناوک نسیم نارگل

بخش دوم: جدائی «اتحادیه» از حزب کارگر و پیامدهای مستقل شدن سازمان زنان

در قسمت اول این مقاله چگونگی پیدایش ونشونمای جنبش زنان را برای تحصیل حق رأی در بستر فعالیت‌های خیریه، تزکیه اخلاق و جنبش ضد بردگی بازگو کردیم. از تشکیلات مختلف زنان یاد کردیم و در این میان گفتیم که اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان «از این پس «اتحادیه»» که در سال ۱۹۰۳ تأسیس شد در ابتدا مؤتلف حزب مستقل کارگر بود، لیکن این ائتلاف از ابتدا بر سر بسیج حول حق رأی عمومی (سیاست حزب کارگر) و حق رأی محدود اما متساوی با مردان (سیاست اتحادیه) دچار تشنج بود. در انتخابات ۱۹۰۶ اتحادیه تصمیم می‌گیرد علاوه بر مخالفت با کاندیداهای حزب لیبرال در مورد کاندیداهای حزب کارگر نیز موضع بی طرف اتخاذ کند. این تصمیم باعث رنجش در صفوف حزب مستقل کارگر گشته، تا آنجا که در کنفرانس ۱۹۰۷ هرگونه تصمیم حق رأی بر اساس شرط مالکیت را حزب رد می‌کند. در همین سال مرکز فعالیت‌های اتحادیه به لندن منتقل می‌شود. در محلی موسوم به کلمنت این ه گردهمایی‌های هفتگی زنان تشکیل می‌شود. در این جلسات استراتژی مبارزه و چند و چون فعالیت‌ها و تظاهرات مورد بحث می‌شود. در این جلسات به تدریج به چارچوب سازمانی ای که مقتضی جنبش مستقل بود دست می‌یابد. پیوستن خانم و آقای پتیک لارنس از لحاظ پیشبرد تنظیم امور اتحادیه و جمع‌آوری کمک‌های مالی اثر بسیار مثبتی داشت. در اکتبر ۱۹۰۶ در روز بازگشایی دوره پائیز پارلمان، اتحادیه نمایندگان به مجلس گسیل می‌دارد. نمایندگان که نمی‌توانند از نخست وزیر قول قطعی بگیرند که لایحه زنان در همان دوره مطرح شود به تالار انتظار مجلس رفته، شروع به بحث و سخنرانی می‌کنند. چند نفر دستگیر و به دو ماه زندان محکوم می‌شوند. این دومین باری بود که اعضای اتحادیه به زندان می‌افتادند، اما این بار توانستند حمایت نسبی مطبوعات را به آرمان خود جلب کنند، چنانکه روزنامه دیلی میرور در ۲۳ اکتبر ۱۹۰۶ نوشت: «آیا جز از طریق فریاد، کوبش و شورش مردان هرگز به حقوق خود

توضیح: تهیه و تألیف این سلسله مقالات توسط میترا پشتون و ناوک نسیم نارگل انجام گرفته است. در شماره قبل به اشتباه نام ناوک نسیم نارگل از قلم افتاد. بدین وسیله اصلاح می‌کنیم و از نگارندگان عذر می‌خواهیم. املائی لاتین لغاتی که در متن با ستاره مشخص شده، به همان ترتیب، در پایان مقاله، بعد از لیست منابع، آورده شده است.

دست یافته اند؟» (منبع شماره ۴، صفحه ۱۶) و در ۲۵ اکتبر ۱۹۰۶، روزنامه دیلی نیوز به نظرمی دهد که «چه طبقه ای جز با پیش آوردن خطر انقلاب به حق رای دست یافته است؟» (منبع شماره ۴، صفحه ۱۷)

افزایش فعالیت های اتحادیه در اواخر سال ۱۹۰۶ و درهم شکسته شدن آنچه به قول املین پانکهرست «انگاره متعارف «خانمی» از زن بود موجب شد تا جنبش زنان روحیه اتکالی به خود را پیدا کند و در مقابل سیاست تثبیت شده حزب کارگر به کوتاه آمدن تن در ندهد. در سال ۱۹۰۷ خانم پانکهرست و کریستابل پانکهرست که از حزب مستقل کارگر استعفا می دهند ابتکار عمل و رهبری «اتحادیه» را به دست آورده، دوران فعالیت مستقل آن را پی ریزی می کنند. اگرچه فعالیت های مبارزه جویانه رادیکال بود که به حرکات زنان شکل جنبش داد و مبارزه احقاق حق رای را در مقیاس جامعه و مطبوعات منعکس کرد، اما این به معنی آن نیست که سهم دیگر جوامع سافر جت، و هم چنین فعالیتهای زنان در چهارچوب سازمانهای غیرمستقل را نادیده گرفته، یا ناچیز بشماریم. به خصوص که تمام جوامع سافر جت بر سر آزادی حق رای اتفاق نظر داشتند، گرچه روش های متفاوتی را برای نیل به این هدف مناسب می دانستند.

آغاز شکل گیری نظریات فمینیستی به صورت رادیکال آن مترادف با احراز هویت مستقل اتحادیه زنان از حزب کارگر بود. بدون تثبیت هویت مستقل خود، اتحادیه زنان نمی توانست به اتخاذ تاکتیک های مبارزه جویانه مبادرت ورزد. گسست اتحادیه از حزب کارگر، ضرورت نظریه آفرینی خود زنان را، در حیطه انقیاد و جورکشی زن، مسلم کرد. برخلاف ادعای بعضی از اعضای حزب که معتقد بودند، شوهران منافع زنان خود را در بست نمایندگی می کنند، تاریخ همواره نشان داده است که منافع هیچ کسی را جز خود او نمایندگی نخواهد کرد. از این گذشته این امر که زنان منافع خاص خود را دارند مورد قبول عام نبود؛ در برخورد حزب محافظه کار، برای مثال، به کلی استثمار زنان انکار می شد، چرا که زن را فطرتاً متفاوت از مرد دانسته، لزوم رفع تبعیض از زنان حاصل خیالبافی مغزهای آشفته معدودی زنان قلمداد می شد. در حزب کارگر، گرچه گرایشهایی به این بهانه که اتحادیه، از منافع زنان متمول حمایت می کند، در صدد بی اعتبار کردن آن برآمدند؛ اما برخورد رسمی حزب واقعیت استثمار زنان را می پذیرفت، لیکن به اقتضای حضور تضادهای طبقاتی جامعه رفع تبعیض از زن را ماهیتاً به هنگامه کشاکش رفع این تضادها موکول می کرد. در تقابل با این برخورد کریستابل پانکهرست سوسیالیسم «مرد-مسلط» را که یا منافع و تجارب زندگی زنان را به کلی نادیده می گیرد و یا با منافع مردان منطبق می انگارد مورد سوال قرار می دهد: «این طور به نظرمی رسد که هر وقت سوسیالیستها به قدرت برسند و کار بهتری نداشته باشند که صورت دهند به عنوان آخرین پیرایش آنچه ساخته و پرداخته اند به صرافت اعطای حق رای به زنان خواهند افتاد. اما

در وضعیت فعلی هیچ علاقه ای به این امر نشان نمی دهند... [کاری به این کار ندارند که] بار فقر به مراتب بیشتر بر دوش زنان است تا مردان... [که] کارگران مرد همان قدر با زنان خود ناعادلانه رفتار می کنند که مردان دیگر طبقات... تاهنگامی که مردان، انحصار قدرت سیاسی را در دست دارند از وابسته نگهداشتن زن از نظر اقتصادی، و به طریق اولی از نظر جنسی، ابایی نخواهند داشت.» (منبع شماره ۱۰، صفحات ۵-۲۷۳)

در آثار سوسالیمنتی، جای تحلیل رنج تمام نشدنی زن در خانه - و این بعد از کار در کارخانه - و تحمل بار عمده محرومیت ها از طرف زنان خالی بود. انبوهی از زنان عضو احزاب کارگر، لیبرال و محافظه کار وهم چنین زنانی که تجربه فعالیت سیاسی نداشتند، به استناد این که منافعی در احزاب «مرد-مسلط» تحت الشعاع مردان قرار گرفته بود، حصول برابری قدرت سیاسی میان زن و مرد را در گروهی ایجاد سازمان مستقل زنان می دیدند و با استقلال «اتحادیه» از حزب کارگر به آن پیوستند. گذشته از آن حزب کارگر، همان طور که قبلا اشاره شد، نمی توانست زیر بار خواست سافرحتها، مبنی بر مخالفت همیشگی و در بست با دولت لیبرال تاتصویب نهایی لایحه اعطای حق رأی به زنان، برود.

در مورد عملیات مبارزه جو یانه خشونت آمیز زنان نیز به طور کلی نظر مساعدی وجود نداشت. مبارزه جویی و اعمال خشونت مردان برای حصول اهداف خود قابل قبول به نظر می رسید. در مورد زنان این حق رعایت نمی شد. نه تنها زنان از حق رأی محروم بودند، بلکه از استفاده از تاکتیکهای موثر برای حصول به اهدافشان نیز منع می شدند. این معیار دوگانه منتج از تعبیر معمول از زن به مثابه موجودی صبور، از خود گذشته و فداکار بود. فعالیتهای مبارزه جو یانه زنان این تصویر معمول از زن را درهم شکست.

تشکیل سازمان مستقل زنان مستلزم قطع حمایت مردان نبود، در واقع آنان به حمایت از جنبش زنان از خارج تشویق می شدند، با قید صریح این مطلب که مردان نمی توانند در تصمیم گیریهای جنبش دخیل باشند. گذشته از طبیعت مرد-مسلط احزاب سیاسی آن چه سازماندهی مستقل زنان را ایجاب می کرد، آگاهی به این امر بود که زنان باید خود برای خود کار کنند و این تجربه همکاری با هم و سوی از مردان هویت جمعی زنان را تضحیح بخشیده، تثبیت می کند. این همکاری مشترک و یکپارچگی زنان، رقابت ها، حسادت ها، چشم وهم چشمی ها و مهم نرازمه، غیر قابل عبور بودن فواصل طبقاتی در میان خود زنان را از میان برد. اگر چه به قول هنامیچل در فاصله میان آماده کردن ناهار و شام هیچ آرمایی رانمی توان پی گرفت، برای اغلب زنان متأهل که بایک دست بسته به پشت به فعالیت در جنبش روی آوردند، فشار ایستادگی در مقابل مخالفتهای جامعه قابل تحمل بود، اما از آن جا که بسیاری از شوهران نمی توانستند بفهمند که این همه غوغای زنان برای چیست، فعالیت این زنان به فقدان آرامش خانوادگی منجر شد. این امر برای بسیاری از

آنان تجربه بسیار تلخی بود. سه نسل پیاپی از زنان برای تحصیل حق رای، با استقامت و صبورانه، اما بدون نتیجه، مبارزه کرده بودند. درک این مطلب که از موضع ضعیف و به انتظار خیرخواهی دولتمندان نمی توان خواری بودن زن را، که در قانون اساسی به ثبت رسیده بود و توسط قانون اعمال می شد، از میان برد، ضرورت فعالیتهای مبارزه جویانه را مشخص کرد. زن مبارز، اما، موج خشم جامعه را برانگیخت چرا که از موضع جلب نرحم از نابرابریهای زن سخن نمی گفت، بلکه صدای او نشانی از اراده خشم او در زدودن این نابرابری و نمایانگر ایستادگی اش تا سرحد جان برای حصول به آرمان احقاق حق رای بود. از آنجا که مطبوعات رسمی سعی در تحریف فعالیتهای سافرجتها و نحوه عملیات آنان داشتند و فعالیتهایشان همواره منتزع از نحوه استدلال و نگرش آنان منعکس می شد، اتحادیه زنان به ترویج انتشارات مستقل فمینیستی و چاپ نشریه هفتگی، کتاب و اعلامیه پرداخت. انتشارات فمینیستی حاصل درک ضرورت ترویج اعمال و اعتقادات زنان بود و به اعتبار میزان فروش، موفقیت قابل توجهی کسب کرد. برای مثال در سال ۱۹۰۷ حدود هشتاد هزار جزوه و کتاب منتشر شده، توسط اتحادیه به فروش رسید. هم چنین تنها در عرض ششماه اول انتشار، تیراژ فروش مجله «رای برای زنان» از دوهزار به پنج هزار رسید.

پیش از بررسی تک تک وقایع و درگیریهای سالهای ۱۹۰۷-۱۴، جای آن دارد که جوانب عمده مبارزه جنبش زنان و وضعیت سیاسی این دوران را خلاصه کنیم:

سیاست کلی جنبش در این دوره برآمده از سه اصل است: ۱- مبارزه برای برابری حقوق زنان، ۲- اتمام راه در انتشارات و مطبوعات

سیاسی گرچه اکثریت وکلای حزب لیبرال اصولاً با حق رای بر سر چند و چون و حدود آن اتفاق نظر نداشتند و تصویب لایحه با تغییر موازنه سیاسی به نفع حزب محافظه کاری (جورج). محافظه کاران به طور کلی از ایده حق رای برای زنان رچه به ندرت، وکلای محافظه کاری پیدا می شدند که موافق حزب کارگر هم، همان طور که گفتیم، خواهان آزادی حق رای صرف به تصویب رسیدن «لایحه محدود» نمی کرد. ملیون خودمختاری از دولت لیبرال حمایت می کردند.

نای کمپل بزمه نخست وزیر اسکویت امید به حمایت محدود بیش از پیش از میان رفت. اسکویت، به استناد این که مردم و حتی زنان نیز برخوردار نیست، به دفعات حتی از پذیرش

س اعیان لایحه بودجه دولت لیبرال را تصویب نکرد و در نتیجه ات ۱۹۱۰ لیبرالها اکثریت مطلق خود را از دست دادند، مجلس لیبرال، ۲۷۳ محافظه کار، ۸۲ نفر از ملیون ایرلندی، و ۴۰

مسالمت آمیز. در چارچوب زنان مخالف نبودند، لیکن حق رای محدود را مترادف پنداشتند (چرچیل و للوید-استقبال نمی کردند، اما، گ اعطای حق رای به زنان بودند رأی عمومی بود و توان خود ایرلندی نیز برای دستیابی به

در سال ۱۹۰۸، با استناد کابینه از لایحه حق رای مردم جنبش سافرجت از حمایت مردم نمایندگان جنبش سر باز زد.

در نوامبر ۱۹۰۹ مجلس منحل شد. در انتخابات جدید متشکل از ۲۷۵ لی

نماینده حزب کارگر بود. موفقیت هر طرح و تصویب هر قانون حالا دیگر بستگی به حمایت بیش از یک حزب داشت و این شانس که لایحه ای از طرف دولت در مورد حق رأی زنان پیشنهاد شود به کلی از بین رفت. مخالفت مجلس اعیان با لایحه بودجه للوید جورج در سال ۱۹۰۹ سرآغاز دوره بحران و شورش طبقات بالا به شمار می رود، چرا که مجلس اعیان که اکثریت قریب به اتفاق آن را در طول قرن نوزدهم محافظه کاران تشکیل می دادند، پیوسته با اصلاحات سیاسی و اجتماعی مخالفت می کرد، این بار درصدد برآمده بود که اراده خود را بر دولت منتخب مردم تحمیل کند. باروی کار آمدن لیبرالها در سال ۱۹۰۶ مجلس اعیان بسیاری از لوایح اصلاحی لیبرالها را، از جمله لایحه الغاء حق رأی تصاعدی (رأی به میزان ثروت) را، تصویب نکرده بود. لیبرالها مصمم بودند تا قدرت مجلس اعیان را کاهش دهند. بعد از دو انتخابات در سال ۱۹۱۰، لیبرالها از پادشاه جدید جورج پنجم قول مساعد می گیرند تا با انتصاب لردهای تازه اکثریت محافظه کاران در مجلس اعیان را از بین ببرد. در این شرایط مجلس اعیان کوتاه آمد و «لایحه پارلمان» در

سال ۱۹۱۰ در مورد حق رأی زنان تصویب شد.

حق مطلق و تو در مورد لوایحی که به تصویب مجلس عوام می رسید، از آنان گرفته شد و حق مجلس اعیان در موردیه عقب انداختن رسیدگی به لوایح محدود شد. از میان رفتن قدرت مطلق مجلس اعیان راه را برای تصویب لوایح اصلاحی باز کرد. اما در سال ۱۹۱۰ هم و غر دولت مبارزه با مجلس اعیان بر سر این مسئله بود که چه کسی حکومت خواهد کرد در چنین شرایطی موضوع حق رأی زنان بخت مطرح شدن در مجلس را نداشت. در نوامبر همین سال واقعه «جمعه سیاه» پیش می آید.

۲- تمسک به یکایک روش های خشونت آمیز نتیجه ابتکار فردی اعضای اتحادیه و در پی واکنش سرکوبگرانه پلیس در مقابل تظاهرات مسالمت آمیز زنان بود، لیکن اتحادیه متعاقباً از این عملیات خود به خودی اعضا پشتیبانی کامل می کند.

۳- روشن های خشونت آمیز محدود به انهدام اموال خصوصی و دولتی می شود و پیروی از اصول اتحادیه مواظبت خاص اعمال می شود تا در این گونه عملیات آسیب جانی نه تنها به انسانها بلکه به حیوانات هم وارد نیاید. سافرجت ها گرچه خود ضایعات جسمی بسیاری متحمل شدند، اما مقابله به مثل نکرده، در تمام طول دوران مبارزات رادیکال موردی پیش نیامد که اصل بالا نقض شود.

۴- از تاکتیک های موثر سافرجت ها، یکی تاکتیک اعتصاب غذا در زندان بود که موفق به جلب احساسات عمومی شد، به طوری که دولت به ناچار از تغذیه اجباری دست برداشته، متوسل به ترفند آزادی موقت زنان در حال اعتصاب و دستگیری مجدد آنان پس از بهبودی جسمی می شود.

۵- روشهای خشونت آمیز نه به عنوان هدف بلکه صرفاً به منزله وسیله برای نیل به

احقاق حق رای زنان استفاده می شود. هرگاه از قرائن برآید که احتمال تصویب لایحه محدود حق رای قوت گرفته، تا زمانی که عدم تصویب دیگر بار لایحه مسجل نشده باشد، نوعی آتش بس موقتی برقرار می شود. یکی از این دوران های آتش بس در سال ۱۹۱۰ ششماه قبل از رویداد «جمعه سیاه» و دیگری در فاصله میان ژوئن و نوامبر ۱۹۱۱ بود. هر دو آتش بس به چشمداشت تصویب «لایحه مصالحه» برقرار شده بود. با بروز جنگ جهانی اول نیز فعالیتهای مبارزه جویانه سافرجت ها متوقف شد و از سرگیری آن مشروط به عدم کسب حق رای زنان پس از پایان جنگ می شود.

۶ - با تشکیل سازمان مستقل زنان، انبوهی از زنان به صف سافرجتها می پیوندند و در فعالیتهای سازمان فعالانه شرکت می کنند. بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴، ۱۱۰۶ زن به زندان می افتند. در اعتراض به این که آنان را زندانی سیاسی محسوب نمی کنند، دست به اعتصاب غذا می زنند. اما با افزایش نیروی اتحادیه و به اوج رسیدن حرکات رادیکال، که به تدریج بریدن سیمهای تلگراف، تخریب خطوط راه آهن و فروشگاهها، آتش افروزی صندوقهای پستی و دریدن تابلوهای قیمتی موزه هارا شامل شد، افکار عمومی، تحت تأثیر واگویی مطبوعات نسبت به عملیات «غیرقانونی» و غیرمسالمت آمیز زنان، واکنش نامساعدی نسبت به فعالیتهای اتحادیه پیدا کرد. تعدادی از اعضا، اتحادیه را بر سر همین مسائل ترک گفتند.

شروع جنگ فرصت مناسبی بود تا اتحادیه خود را از بن بست ضرورت عملیات رادیکال که در عین حال مترادف با عدم استقبال عامه و به قیمت بیگانه شدن روز افزون هواخواهان تمام می شد، خارج کند.

در انتخابات سال ۱۹۰۶، اتحادیه زنان کاندیداهای مستقل خود را اعلام کرد و تاکتیک برهم زنی گردهمایی های سیاسی احزاب، در ارتباط با تعیین موضع آنان حول مسئله حق رای زن، را در پیش گرفت. در قسمت اول مقاله از دستگیری آنی کنی و کریستابل پانکهرست یاد کردیم. یکی دیگر از تاکتیکهای اتحادیه گسیل تعدادی نماینده برای تقدیم عریضه به مجلس بود که به یکی از وجوه همیشگی مبارزه زنان تبدیل شد. این نمایندگان اغلب اوقات به مجلس پذیرفته نشده، یا دستگیر و زندانی می شدند و یا با ضرب و شتم از آنان استقبال می شد. اتحادیه از این لطامات وارده به اعضای خود، در جهت آرمان برابری طلبی استفاده تبلیغاتی می کرد. این نوع عملیات گرچه تحریف شده، اما بهر حال، در مطبوعات منعکس می شد. در فوریه ۱۹۰۷ نمایندگان گسیل شده به مجلس با پلیس سواره مواجه می شوند. شدت عمل پلیس در این واقعه حتی توسط مطبوعات نیز محکوم شد. با درگیریهای روز افزون زنان بیشتر و بیشتر از گوشه و کنار کشور به اتحادیه جلب شده، در سخنرانیهایی که توسط اتحادیه برگزار می شد به حمایت جنبش جمع می آمدند. در همین سال ارگان رسمی سافرجتها به نام «رای برای زنان» به سردبیری خانم و آقای پتیک

لارنس انتشار خود را آغاز می کند. اما افزایش حرکات رادیکال باعث کنار کشیدن تعدادی از اعضای اتحادیه نیز شد. انشعاب خانم دسپاره و بیلینگتون کریگه و تشکیل «اتحادیه آزادی زنان» نیز در همین زمینه رخ می دهد.

سرسختی اسکویت، نخست وزیر تازه در سال ۱۹۰۸ اتحادیه را واداشت تا به تدارک تظاهرات عمومی عظیمی در ۲۱ ژوئن در هایدپارک دست بزند. سی هزار اعضا و حامیان اتحادیه از برابر خیل جمعیت نظاره گر (به تخمین روزنامه تایمز ۵۰۰-۲۵۰ هزار نفر) راه پیمایی کردند. در پایان این تظاهرات، قطعنامه ای مبنی بر خواست اعطای فوری حق رای به زنان به تصویب رسید که رونوشت آن برای نخست وزیر فرستاده شد. اسکویت پاسخ می دهد که چیزی ندارد که به اظهارات پیشین خود اضافه کند. این بی تفاوتی علیرغم اقبال عمومی عیان شده در تظاهرات ۲۱ ژوئن، اتحادیه را وامی دارد تا عملیات مبارزه جویانه را ادامه دهد. فراخوان تظاهرات اعتراضی در مقابل مجلس برای روز ۳۰ ژوئن صادر می شود. این بار نیز سیزده تن از زنان برعهده می گیرند تا قطعنامه تظاهرات را نزد اسکویت ببرند. نخست وزیر از دیدار آنان خودداری می کند. عصر همان روز از میان جمعیت بسیاری که مقابل مجلس جمع آمده بودند، عده ای درصدد برمی آیند تا از سخنرانی زنان سافرجت جلوگیری کنند. او باش با حمایت ضمنی پلیس سخنرانان اتحادیه را از سکوهای سخنرانی پائین کشانده، از حرکت اعتراضی و قانونی آنان جلوگیری می کنند. پلیس ناجای ممکن از دستگیری او باش خودداری و در عوض به ایراد جرح و ضرب و شتم زنان متوسل می شود. در همین روز دوتن از اعضای اتحادیه ادیت نیوه و مری لی در اعتراض و واکنش نسبت به سرکوب زنان شیشه های مقرنخست وزیر را می شکنند. این عمل به دستگیری فوری آنان می انجامد. این نخستین عمل تخریبی سافرجتها است که به طور خود بخودی و به ابتکار فردی انجام می گیرد. ادیت نیوه و مری لی یادداشتی برای خانم پانکهرست، مبنی بر سلب مسئولیت اتحادیه و قبول عواقب آن از طرف خود می نویسند. اما اتحادیه از آنان کاملاً حمایت می کند، و شیشه شکنستن به منزله یکی از تاکتیک های اعتراضی، که در ضمن متضمن دستگیری فوری اعضا بدون تحمل آسیب جسمی است، درمی آید. این دونفر به زندان مخصوص تبهکاران فرستاده شدند. در ۱۳ اکتبر تظاهرات دیگری ترتیب داده می شود. این بار خانم پانکهرست، کریستابل و خانم درامونده دستگیر و زندانی می شوند. در زندان خانم پانکهرست در اعتراض به غیرسیاسی شمردن جرم آنان از قبول مقررات زندان سر باز می زند و پس از آزادی اعلام می کند که باید به زندانیان سافرجت منزلت زندانی سیاسی اعطا شود. در غیر این صورت زنان از قوانین زندان پیروی نخواهند کرد.

در طی سال ۱۹۰۹ علیرغم ادامه موفقیت اتحادیه در جلب حمایت عمومی، کماکان دولت خواسته های آنان را نادیده گرفته، تظاهرات و عملیات مبارزه جویانه زنان را با

خشونت بیشتری دفع می کند. در ماه ژوئیه مرین والاس دانلوپ به جرم نوشتن شعارزیر به دیوار پارلمان به یک ماه زندان محکوم شد: «هر شهروند حق دارد که عرض حال به شاه تقدیم کند و هر نوع ممانعت و دستگیری به این خاطر غیر قانونی است.» (منبع ۴، صفحه ۲۰)

مرین والاس دانلوپ در زندان در اعتراض به عدم اعطای منزلت زندانی سیاسی، دست به اعتصاب غذا می زند، بعد از چهار روز اعتصاب غذا او را آزاد می کنند. سه روز پیش از دستگیری مرین سیزده تن از اعضای اتحادیه، با صلاحدید اتحادیه، در اعتراض به نحوه رفتار با نمایندگان زنان شیشه های ساختمانهای دولتی را می شکنند. این اولین مورد شیشه شکستن بود که به طور رسمی از طرف اتحادیه اجرا شد. این سیزده تن در زندان تاکتیک اعتصاب غذای مرین را اتخاذ می کنند و بعد از چند روز دولت مجبور می شود که آنان را نیز آزاد کند. سیلو یا پانکهرست درباره شیشه شکستن نوشت: «اگر برای تحصیل حق رای ناچار به تحمل زندان هستیم، بگذارید شیشه های بناهای دولتی بشکند و نه دنده های زنان... چرا که لااقل بعد از شیشه شکستن، زنان بلافاصله، بدون جرح و ضرب، دستگیر و زندانی می شوند.» (منبع شماره ۵، صفحه ۳۰۸).

از این به بعد شیشه شکستن و زندانی شدن با تاکتیک اعتصاب غذا همراه می شود، به طوری که در ماه اوت اعتصاب غذا به صورت عکس العمل اعتراضی معمول سافرجت های زندانی درمی آید. این تاکتیک هرگز به وسیله اتحادیه توصیه نشد، اما زنان اعتصابی به شدت مورد تجلیل قرار می گرفتند. شجاعت و پایداری زنانی که به اعتصاب غذا دست می زدند، سرسختی و عزم راسختری را در میان سافرجت ها برانگیخت. درگیری های خشونت آمیز، مخصوصاً در ارتباط با جلسات حزب لیبرال، که ورود زنان را بکلی ممنوع کرده بود، افزایش یافت. در بیستم اوت یکی از این جلسات در لیورپول با پرتاب آجر وسیله سافرجت ها برهم ریخت. در هفده سپتامبر، در حالی که اسکویت در جلسه بیرمنگام سخنرانی می کرد، زنان از بام ساختمان مجاور بالا رفته، بر سرافراد پلیس که در صدد دستگیری آنان بودند، سفال ریختند. در سپتامبر، شخص اسکویت به هنگام ترک کلیسا، مورد حمله قرار گرفت. زنانی که در این حادثه دستگیر شدند فوراً به اعتصاب غذا دست زدند، و بزودی از زندان آزاد شدند.

مطبوعات نسبت به تاکتیک خسران و آسیب رساندن به اموال شدیداً عکس العمل منفی نشان دادند. روزنامه دیلی نیوز از خانم پانکهرست خواست که جلوی «این وقایع شنیع» را بگیرد. دولت از برانگیخته شدن احساسات عمومی علیه اتحادیه استفاده کرده، و در صدد اعمال تدابیر سرکوبگرانه شدیدتری برآمد. در ماه اکتبر گلاستون، وزیر داخله دستور تغذیه اجباری زندانیان اعتصابی را صادر کرد. اتحادیه تغذیه اجباری را یکی از هولناک ترین موارد نقض حقوق بشر شمرد. تجربه خانم اتل مورهد، در زندان کارلتون، در شهر ادینبورگ تضییق جسمی و نقض حقوق اولیه زنان را، که در حد تجاوز جنسی بود و شدت خشونت دولت نسبت به زنان را نشان می داد، به خوبی بازگویی کند: «مرا روی یک میز

خواباندند. بدنم را انگار با گیره نگه داشته بودند، بدون آنکه ضربان قلب و نبض مرا امتحان کنند، لوله ای را با فشار از دماغم پایین کردند، متشنج شده آن را عق زدم همین که چشم هایم را باز کردم تا لوله را تف کنم، آنها یک دهان بند فلزی را به زور وارد دهانم کردند و آن گاه لوله را از گلویم پایین کردند. بنظر می رسید که لوله بزرگ تراز آن است که بتواند از مجرای مری عبور کند، به بالا تاب می خورد و می بایست آن را بارها و بارها دوباره فرو کنند. حس می کردم که دارم خفه می شوم و می میرم. بعد از خاتمه عمل، از شدت التهاب و تشنج دندان هایم به هم می خورد و تمام بدنم می لرزید.» (منبع چهارم، صفحه ۲۱) فریاد اعتراض عمومی علیه تغذیه اجباری زنان بلند شد. ۱۱۶ دکتر یادداشت اعتراضی علیه آن امضاء کردند. بعضی از روزنامه ها، اما، کماکان از دولت پشتیبانی می کردند. وقتی کی برهاردی، موضوع را در مجلس عوام مطرح کرد، نمایندگان حامی دولت با قهقهه رشته سخنش را گسستند. در ژانویه ۱۹۱۰ لیدی کانستانس لیثون، که به هیئت زن کارگری درآمده و پس از دستگیری بدون آزمایشات لازم طبی تحت تغذیه اجباری قرار گرفته بود، پس از آنکه هویت واقعیش کشف شد، فوراً آزاد شد. این مطلب که در عین حال نشاندهنده رفتار تبعیض آمیز پلیس با زنان طبقات مختلف بود، خود جنجال تازه ای برانگیخت.

پیش از این اشاره کردیم که در نوامبر ۱۹۰۹، مخالفت مجلس اعیان با لایحه بودجه منجر به سقوط دولت و انتخابات مجدد شد. در مجلس تازه لیبرال ها اکثریت مطلق خود را از دست دادند. کمی بعد از آنکه دولت جدید در ماه فوریه ۱۹۱۰ سرکار آمد، کمیته مصالحه ای برای بررسی و طرح لایحه ای در خصوص اعطای حق رای به زنان تشکیل شد. این کمیته مرکب از نمایندگان احزاب مختلف بود و دستاورد آن به ناچار برآیند دادوستدها و کوتاه آمدنهای سیاسی آنان بود. محافظه کاران حاضر به اعطای حق رای به همسران مردان و اجد شرایط در آن مقطع نمی شدند، چرا که این باعث اضافه شدن میلیونها زن طبقه کارگر به جمع دارندگان صلاحیت انتخاب می شد که محافظه کاران امیدی به تحصیل رأی آنان نداشتند. حزب کارگر و جناحهای عمده ای از حزب لیبرال با تصویب لایحه محدود حق رأی مخالف بودند. لایحه ای که توسط کمیته مصالحه پیشنهاد گردید حق رأی را تنها به زنانی می داد که صاحب خانه یا مستغلاتی باشند که در سال مالیاتی برابر باده بوند یا بیشتر به آن تعلق می گرفت. گرچه زنان متأهل نیز شامل این قانون می شدند، ولی از آنجا که زن و شوهر هر دو نمی توانستند با استناد به یک خانه از حق رأی برخوردار شوند، عملاً حق رأی تنها برای شوهر محفوظ می ماند.

لایحه پیشنهادی کمیته مصالحه تنها به یک میلیون زن حق رأی اعطا می کرد که شامل معدودی زنان متأهل و زنان طبقه کارگر هم می شد. این محدودیت شمول برای جلب موافقت محافظه کاران، از نظر اتحادیه پوشیده نبود، اما اتحادیه در حمایت لایحه مصالحه

بادیگر انجمن ها و کانون های زنان یک صدا وهم قول گردید و بی درنگ عملیات رادیکال خود را متوقف و موقتا آتش بس اعلام کرد. طی شش ماه بعد تمامی جوامع سافرجهت همه توان خود را صرف فعالیت های منسجم و دامنه دار تبلیغاتی کردند. تظاهرات، گردهمایی ها و برنامه های راه پیمایی عظیمی صورت گرفت. در حمایت از لایحه مصالحه، یادداشت هایی از طرف جامعه اطباء، آموزگاران، نویسندگان و مددکاران اجتماعی به مجلس فرستاده شد. در ۱۸۲ شورای شهر، قطعنامه هایی به نفع لایحه مصالحه به تصویب رسید.

لمس این پیروزی ها، تصویب نهایی لایحه مصالحه را چشم اندازی امیدوار کننده می بخشید. هرچند این لایحه کافی نبود، اما جوامع سافرجهت آن را گام نخست در سلسله گام های نیل به احقاق کامل حقوق سیاسی خود می پنداشتند. این خوشبینی، اما، عامل مخالفت موثر اسکویت را از نظر دور داشته بود. در ۱ ژوئن، لایحه مصالحه به مثابه لایحه ای خصوصی «توسط شاکتون» به مجلس ارائه شد؛ اما اسکویت مصمم بود که نگذارد این لایحه از شور دوم فراتر رود. در جلسه ۲۳ ژوئن هیئت دولت، موافقتی بر این اساس صورت گرفت. هنگامی که در ۱۱ و ۱۲ ژوئیه، شور دوم صورت گرفت چرچیل و للوید جورج هر دو با آن مخالفت کردند. به نظر چرچیل لایحه مصالحه، غیر دمکراتیک و حاوی تبعیض غیرعادلانه ای به نفع دارائی بود. گرچه به صورت تمثیلی لایحه با ۲۹۹ رای در مقابل ۱۸۹ رای به تصویب رسید، اما این رای بیشتر نشان دهنده حمایت کلی از حق رأی زنان بود تا تصویب این لایحه خاص، چرا که چند دقیقه بعد، مجلس عوام با ۳۲۰ رای در مقابل ۱۷۵ رای، لایحه رابه کمیته سراسری مجلس ارجاع کرد و در واقع بخت تصویب نهایی آن را از میان برد. اگر لایحه به کمیته خاصی در مجلس ارجاع می شد، می توانست بدون آنکه وقت مجلس را بگیرد سیر قانونی خود را بگذراند، اما برای انعقاد کمیته سراسری، دولت می بایست امکانات خاصی را فراهم کند و این چیزی بود که اسکویت به هیچ وجه خیال انجام آن را نداشت. در ۲۳ ژوئیه او به لرد لیتون، ریاست کمیته مصالحه، اعلام کرد که مجلس وقت دیگری برای لایحه مصالحه اختصاص نخواهد داد.

بحران قانون اساسی، ناشی از مخالفت مجلس اعیان، همچنان در حال تشدید بود. پارلمان تماما نوامبر به حال تعطیل درآمد. کنفرانس قانون اساسی با شرکت دولت و رهبران احزاب مخالف تشکیل شد تا راه حلی برای خروج از بن بست حق مخالفت مطلق مجلس اعیان پیدا کند. در ۱۵ نوامبر هیئت دولت موافقت کرد که انحلال مجلس عوام را از پادشاه تقاضا کند.

اتحادیه تصمیم گرفت تا شروع دوره پانزدهم مجلس صبر کند تا ببیند آیا دولت شرایط تصویب نهایی لایحه مصالحه را فراهم می کند یا نه. قرار بر این گذاشته شد که اگر این بار نیز دولت از همکاری خودداری کند، خانم پانکهرست وزنانی دیگر به نمایندگی

از طرف اتحادیه به مجلس رفته، تا تصویب لایحه مصالحه در آنجا به بست بنشینند. صد و پنجاه زن برای این کار اسم نویسی کردند. در ۱۲ نوامبر، سخنگوی دولت، ادوارد گری، اعلام می کند که ضیق وقت و اولویت لوایح دیگر، فرصت تصویب نهایی لایحه زنان را در سال آینده نخواهد داد. از نظر اتحادیه، اعلامیه گری خودداری دولت را از فراهم آوردن تسهیلات جهت تصویب لایحه مصالحه مسجل کرد. اتحادیه اعلام کرد که در روز بازگشایی مجلس دست به تظاهرات اعتراض آمیزی خواهد زد. دوران آتش بس اول به پایان خود نزدیک می شود.

جمعه سیاه

«در آرامش و صلابت است که نیرو می گیرید. شما می خواهید به عملی قانونی دست بزنید. دیدار با نخست وزیر نمونه دیگری از تلاش پیگیرانه شماست... با خشوع و مسالمت راه خود را باز کنید، بی آنکه به کسی آسیب و آزاری برسانید. اگر مساعی شما به جانی نینجامد، حاضر باشید تا خود را در راه آزادی، اگر نیاز افتد، حتی به کام مرگ بسپارید.» (منبع ۴، ص ۳۲).

با این سخنان بود که خانم پانکهرست گروه صد و پنجاه نفره زنان را راهی مجلس کرد. زنان مسلح نبودند و به توصیه اتحادیه حتی چترهایشان را نیز به همراه نبرده بودند. راه پیمایی با آرامش آغاز شد، اما همه زنان بر اساس تجربیات پیشین خود می دانستند که بعد از ظهر خطیر و پرخشوتی در پیش دارند. به همین خاطر، جای اعضای سالخورده و نوجوان داوطلب در صفوف آنان خالی بود. پیشاپیش آنان، اما، حلقه طلایه دار متشکل از پر قدمت ترین شخصیت‌های جنبش، از جمله الیزابت گرت اندرسون و دخترش، خانم سول سالامان، هرتا ارتون و خانم پانکهرست بود. علیرغم تشخص و سالخوردگی شان، حتی این حلقه نیز به زحمت توانست خود را سالم به مجلس برساند. هرتا ارتون بعدها نوشت که: همه خود را می بایست از چنگ او باش تحت حمایت پلیس رهانیده، به مجلس برسانند. همین او باش به پستان های خانم سول سالامان چنگ انداخته و او را به زمین کشیدند (منبع ۴، ص ۳۳). حلقه مقدم هر طور که بود خود را به مجلس رسانده، به دفتر نخست وزیر هدایت شد. اسکویت، اما، همانند دیگر دفعات از دیدار ایشان خودداری کرد. آنان ناگزیر به قسمت ورودیه مجلس بازگشته، به حال خود گذاشته شدند تا تماشاگر وقایع میدان رو بروی مجلس باشند. گروه اصلی زنان که به میدان رسیدند، با صف پلیس رو برو شدند. وحسب معمول سعی کردند با یورشهای ناگهانی روزنه ای

بگشایند، اما با شدت بی سابقه ای عقب رانده شدند و پلیس شعارهایشان را پاره کرد. هربار که زنان عقب رانده می شدند، تعدادی زخمی شده، در محلی موسوم به کگستون هاله که در آنجا دکترها و پرستاران از طرف اتحادیه مستقر بودند پانسمان می شدند. جراحاتی از قبیل چشم کبود شده، بینی خون آلود، موبرداشتن و در رفتن استخوان و کوفتگی به کثرت مورد معالجه قرار گرفت. آسیب دیدگان تا آنجا که توانشان یاری کرد، دوباره به صحنه نبرد بازگشته، به پیکار ادامه می دادند تا سرانجام یا از پا می افتادند و یا به وسیله پلیس دستگیر می شدند. بازگشت زنان مجروح پلیس را جری تر کرده، پلیس بی محابا به لت و پار کردن زنان می پرداخت. وخامت وضع هم چنین به این خاطر بود که زنان رانده تنها در محوطه میدان مجلس مورد جرح و ضرب قرار می دادند، بلکه آنان را به کوچه پس کوچه های اطراف کشانده سر حوصله با قساوت کتک می زدند. پلیس به جای پیروی از رویه معمول دستگیری زنان، به مجرد نقض نظم و آرامش عمومی، به نظر می رسید که عمداً تا آنجا که امکان داشت دستگیری را به تعویق می انداخت تا تظاهر کنندگان را به صورت شدیدتر و طولانی تری در درگیری های فردی سرکوب کند.

نبرد به مدت شش ساعت ادامه داشت و به هنگام غروب ۱۱۵ زن و ۴ مرد دستگیر شده بودند. شگفت آن که، روز بعد بیشتر اتهامات دستگیر شدگان پس گرفته شد. دادستان اعلام کرد که به نظر وزیر داخله، آقای چرچیل، پیگیری و مجازات دستگیر شدگان به مصلحت عموم نیست. تظاهر کنندگان که دیگر نمی توانستند از عمل خود در دادگاه دفاع کنند، به سادگی نزد قاضی آورده شده، مرخص می شدند. شجاعت و مبارزه طلبی زنان در این روز تنها با شدت سببیت و خشونت پلیس قابل مقایسه است. میزان خشونت و جراحات وارده بر زنان، هیچدهم نوامبر را در تاریخ مبارزات زنان بانام «جمعه سیاه» ابدی ساخت.

شدت خشونت در جمعه سیاه انجام رسیدگی و بازخواست عمومی از رفتار پلیس را ایجاب می کرد. بریلز فورده منشی کمیته مصالحه و دکتر ماری با همکاری یکدیگر گزارشی از وقایع جمعه سیاه و وقایع خشونت آمیز هفته پس از آن تهیه کردند. هم از زنان خشونت دیده وهم از شاهدان عینی گواهی جمع آوری شده بود.

ام از طرف پلیس، گزارش شده بود. در ۵ مورد اثرات جراحی تا چند روز و حتی چند هفته به جا مانده بود. زن ها اغلب شکنجه و آزار خود را به این ترتیب توصیف می کردند که پلیس گلویشان را گرفته سر راه اسبان و اتومبیلها پرتاب می کردند. بازوهایشان را شده و شستنهایشان را برمی گردانند. رفتار شنیع افراد پلیس در گزارش بیشتر شامل بدن و نیشگون گرفتن و چنگ انداختن به پستانها بود. به خصوص که این عمل بیشتر در ۵۰۰ عام و به صورت بی پروایی انجام می گرفت تا بیشترین تحقیر را به زنان وارد آورد.

افسر پلیس درحالیکه پستانهای خانم ه. را به نحو بسیار دردآوری فشار می داد به او گفته بود: «خیلی وقته که دلت برای همچین چیزی لک زده بود، مگه نه؟» (منبع ۴، ص ۳۴) افسر دیگری که دامن خانم س. را بالا زده بود وقتی که نتوانست، او را با زانوی خود از زمین بلند کند، خانم س. را به میان جمعیت انداخته، مردان را تحریک می کند تا هرطور که می خواهند با او رفتار کنند. خانم ماری فرانسیس ارل به چنین گواهی می دهد: «اول مشت محکمی از یکی از افراد پلیس خوردم که باعث شد دماغم به شدت خونریزی کند. وقتی نسبتاً سالم جا آمد خواستم دوباره خود را به مجلس برسانم، اما گیر پلیس بسیار سفاکی افتادم که شستهای مرا تا کرد و درد تحمل ناپذیری کشیدم، او هم چنین مچهایم را پیچاند که اثر کبود و درد آن کماکان بجاست، مرا به زمین پرتاب کرده، همانطور که تهدید کرده بود به لگدزدن پرداخت.» (منبع ۴ ص ۳۵). پلیس از ارتکاب اعمال خشونت آمیز حتی نسبت به یک زن سالخورده به نام خانم هنریا ویلیامز و یک زن افلیج به نام می بیلینگ هرست ابا نکردند. خانم بیلینگ هرست را ابتدا از صندلی چرخ دار به زمین انداخته، دستش را پیچانده و به جلو هل داده بودند، سرانجام هم در یک پس کوچه میان جمعی از ارادل او را رها کرده بودند که صندلی چرخ دارش را از حیز ارتفاع می اندازند. خانم ویلیامز در اثر جراحات وارده در اول ثانویه سخته کرد. هم چنین خانم کلارک ه. پس از دستگیری در هیجده نوامبر و کشیدن یک ماه زندان، دو روز پس از آزادی، درگذشت و مسئولیت مرگ این دو نفر و هم چنین مرگ دونفر دیگر را - سیسیلیا هیگ ه. در دسامبر ۱۹۱۱ و پرستاری به نام آلن پیت فیلده - که در تظاهرات شرکت کرده و مجروح شده بودند اگرچه نمی توان مستقیماً متوجه پلیس دانست، اما عواقب خشونت پلیس در روز جمعه سیاه در کوتاه کردن زندگی آنان قطعاً بی اثر نبوده است.

گزارش بریلزفورد و ماری نتیجه گیری می کند که گرچه رفتار خشونت آمیز در مورد نمایندگان گسیل شدن زنان تازگی نداشت، اما دستور العملی که پلیس تحت آن در این روز به سرکوب تظاهرات پرداخت چیزی تازه بود. در همین راستا روزنامه رای برای زنان (۲۵ نوامبر ۱۹۱۰) مسئولیت وقایع جمعه سیاه را نه متوجه تک تک افراد پلیس بلکه متوجه وزارت داخله می داند. گزارش بریلزفورد و ماری، همراه با خواست گشایش رسیدگی و بازخواست عمومی، در دوم فوریه به وزیر داخله، چرچیل، ارائه شد. چرچیل اما به کلی اتهامات وارده به پلیس را رد کرد، از گشایش بازخواست عمومی اجتناب کرد. چرچیل در مقابل مواخذه نمایندگان مجلس ابتدا اعلام کرده بود که دستور العمل پلیس این بود که تا

مستعد

خوددار

دستورا

فق سرزنش دانسته، گزارش ارائه شده را ساختگی قلمداد کرد. در جلسه دهم مارس،

ری از دستگیری را، خودداری تا لحظه ارتکاب جرم تفسیر کرده، اظهار می کند که

ت او به درستی تعبیر نشده بود.

از اظهارات ضد و نقیض چرچیل، تلاش ناموفق او در استتار سیاست سرکوب دولت قابل استنتاج است. به خصوص که وزارت کشور چاپ عکسهای واقعه را در شماره ۱۹ نوامبر دیلی میروور ممنوع کرد ناگفته نماند که چرچیل، به خاطر آن که زنان اتحادیه جلسات انتخاباتی او را در سال ۱۹۰۸ در منچستر بهم زده و موجب شکست او در انتخابات شده بودند، با اتحادیه خصومت شخصی هم داشت، اما به عنوان وزیر کشور او ناچار از حمایت پلیس بود. شاید هم دستور عدم دستگیری به خاطر جلوگیری از خدشه دار شدن کارنامه دولت و حزب لیبرال در وضعیت انتخابات قریب الوقوع صادر شده بود و نه صرفاً برای لت و پار کردن زنان معترض. لیکن همین دستور باعث شده بود تا افراد پلیس با فراغ خاطر «انجام وظیفه کنند». امکان دارد که بعضی از زنان، توجه به درگیری خشونت آمیز

~~نداشتند، و خارج از برور را میزنگ گرفته باشند. تراجیلان در تمام~~

~~برای انتخابات اتحادیه~~

در سراسر کشور، توجه اذهان عمومی را جلب کرده بود. غیر از زنان سافرجت و افرادی که نسبت به آرمان اتحادیه کینه و مخالفت شدید به محل تظاهرات جلب شده بودند. درخشونت پلیس تردیدی نداشت. سؤالی که مطرح می شود این است که چرا پلیس را به نحوی تنظیم یافته به کار بست. تحلیل جورج دنجر فیلده برای آن است که پلیس در ابتدای امر وقتی به صورتی غیر خشونت آمیز سعی در استهزاء و تملیح جماعت حاضر قرار گرفته، تحقیر می شود. از آن درگیر با اجناس لطیف ندیده، زنان نستوه و پر صلابت را یقیناً با بالاکشیدن دامن زنان و چنگ انداختن به پستانها عمدتاً به تلافی کردن زنان صورت می گرفت. این تحقیر که تواضع و شرم جنسی بود نشان دهنده وسعت تنازع و تضاد جنسی افراد پلیس است. در زنان را دوشیزگانی بدون همسر مانده، ترشیدگانی تلخکام و برجسب های همین زمان) و به این خاطر وارد گود مبارزه شده، تحریم آنان را به مصداق «ظرف شکستن لیلی» دلخواه خود زنان می

مبارزه، گروههای ضد یی حس می کردند هم بست، اما این خشونت برای اولین بار خشونت موضوع تکیه می کند دفع زنان می کند مورد پس پلیس دیگر خود را تهدیدی به شمار آورد. می و برای پست و خوار زنان را هدف قرار داده همین راستا، پلیس این عقیم (مقایسه کنید با تصویر کرده و تجاوز به پنداشتند.

عناصری از تضاد طبقاتی هم در معرکه کارگر بود. بر طبق گزار وزارت کشور، به جای آوردن افراد نیروی «الف» که به اداره نظم عادت داشتند، قسمتهایی از نیروی مخصوص پلیس را به میدان سرکوب تظاهرات و آشوب طبقه کارگر تخصص داشتند. این افراد کارگر در هیئت غیر خانمانه خود دست و پنجه نرم کرده بودند، متوسط و زنان اعیان، در حال راه پیمایی و شعار دادن یکه خورده صفوف آنان نزدیک شده، برای باز کردن راه خود با ایشان برخورد به کلی از کوره در می رفتند. فراموش نکنیم که این افراد پلیس خود

ش بریلز فور دوماری، در تظاهرات سافرجتها گسیل داشته بود که در یاد گرچه با زنان طبقه اما از دیدن زنان طبقه و از این که این زنان به معانی پیدامی کردند، نشاء کارگری داشتند

و تصویر مشخصی از رفتار طبقات بالا در مخیله خود جا داده بودند. زنان تظاهر کننده میثاقهای اجتماعی و جنسی جامعه را درهم شکسته بودند و به این خاطر حیثیت خود را از دست داده، سزاوار همه گونه رفتار ناشایستی شده بودند. در کنار همه این عوامل، روحیه محافظه کار و پس نگرانه مسلط بر افراد پلیس را نباید فراموش کرد. سرانجام باید در نظر بگیریم که تظاهرات زنان در شرایط بحران عمیق ملی (بحران قانون اساسی) روی می داد. و از این جهت همانند برخورد بیشتر روزنامه ها، آنرا در دسری بی جا و ناشی از عدم مسئولیت ملی زنان برداشت می کردند.

منابع

1. Olive Banks (1981), **Faces of Feminism**, Oxford.
2. Patricia Hollis (1979), **Women in Public: 1850-1900**, London.
3. Ian B. McKellar (1982), **The Edwardian Age: Complacency and Concern**, Oxford.
4. Caroline Morrel (1981), **Black Friday**, London.
5. Sylvia Pankhurst (1977), **The Suffragette Movement**, London.
6. Sheila Rowbotham (1973), **Hidden from History**, London.
7. Midge MacKenzie (1975), **Shoulder to Shoulder** London.
8. Jill Liddington and Jill Norris (1978), **'One Hand Tied Behind Us'**, London.
9. Christable Pankhurst (1913), **'The Great Scourge and How to End It'**, London.
10. Elizabeth Sara (1983), "Christable Pankhurst: Reclaiming Her Power", in Dale Spencer, **Feminist Theories**, London.
11. Almroth Wright (1913), **The Unexpurgated Case Against Women's Suffrage**, London.

املائی لاتین لغاتی که در متن به ستاره مشخص شده است:

The Women's Social and Political Union, Clement's Inn, Pethick-Lawrence, Daily Mirror, Daily News, Emmeline Pankhurst, Hannah Mitchell, Campbell-Bannerman, Herbert Asquith, The Conciliation Bill, Annie Kenny, Despard, Billington-Greig, The Women's Freedom League, Edith New, Mary Leigh, Drummond, Marian Wallace-Dunlop, Gladstone, Ethel Moorhead, Carlton Gaol, Keir Hardie, Lady Constance Lytton, Private Member's Bill, D.H. Shackleton, Sir Edward Grey, Elizabeth Garret-Anderson, Saul-Soloman, Hertha Ayrton, Caxton Hall, H.N. Brailsford, Dr. Jessie Murray, Mary Francis Earl, Henria Williams, May Billinghamurst, Clarke, Cecilia Wolseley-Haig, Ellen Pitfield, George Dangerfield.

بقیه حواشی از صفحه ۲۸... جنبش زنان

۱۰- مراجعه کنید به:

Richard Stites, The Women's Liberation Movement in Russia: Feminism, Nihilism, and Bolshevism, 1860-1930, Princeton University Press, 1978.

۱۱- مراجعه کنید به:

Sheila Rowbotham, Lynne Segal, and Hilary Wainwright, Beyond the Fragments: Feminism and the Making of Socialism, London, Merlin Press, 1979.

Michele Barrett, Women's Oppression Today, London 1980.

مریم، آویشا وعمویم

وقتی سال اول دانشکده بودم مریم را شناختم. با عمویم که این آخرها ساکن گنبد شده بود آمدند. با دختر بچه ای شیرخواره، آرام و ترکمن چهره. عمویم گفت در آنجا ازدواج کرده و بچه دار شده اند و حالا می خواهند جایی در تهران ساکن بشوند.

عمویم همیشه مایه تعجب، یابه زبانی نزدیک به زبان خانواده ام، مایه سرشکستگی آنها شده بود. هیچوقت هیچ کاری را جدی نگرفته بود. دائم درسفر بود، از جایی به جایی و هیچ کجا هم بند نشده بود. این اواخر - به قول خاله ام - کون نشیمن پیدا کرده و دوسه سالی در گنبد دوام آورده بود. زنهای فامیل همیشه با او سرچنگ داشتند. تا حدی هم حق با آنها بود. هر بار که پای عمویم به تهران می رسید شوهرهای آنها هم ددری می شدند. راه می افتادند، باهم، از این پیاله فروشی به آن یکی و سرآخر اگر سر از شمال در نمی آوردند از خانه شوکت و نصرت سردر می آوردند. شوکت و نصرت، گویا در کودکیشان و در «مدرسه مختلط» با غالب مردهای فامیل ما هم مدرسه ای بوده اند. بعد از ماجرای فرقه دمکرات شوهرانشان به آن طرف آب رفته بودند و اینها مانده بودند و حلقه کوچک معاشرین که کم کم به تهران کوچ کرده بود.

هرگاه عمویم تهران بود، با مردهای فامیل می افتادند به عرق خوری و به قول خودشان «کاپات کاپات» می شدند و می رفتند به سراغ شوکت و نصرت و گاهی هم یکی دوروزی آنجا لنگر می انداختند. بیشتر اوقات، خاله ام سر راه مدرسه بچه ها ماشین شوهرش را در حوالی خانه آن دو می دید و باز از نوالم شنگه بود و ماجرا: اول داد و فریاد... کتک کاری و طلاق و طلاق. کشی می شد و بعد شکایت به

پیش پدرمن می آوردند که «باش بیلن» به حساب می آمد. عمویم که می رفت آنها از آسیاب می افتاد و موقتی هم که شده، مردهای فامیل سربراه می شدند. چند سالی می شد که عمویم بی پول شده بود. می گفتند ارث پدر را با دوستان عرق خورش بسته به ناف عرق و حالامانده بودیک لاقبا. آن وقتها که وضع مالیش خوب بود، به ما بچه ها هم خوش می گذشت، از بابت خوراکی، پول توجیبی و سینما. اما عمر این دوره ها کوتاه بود. عمویم کمتر در یک جا بند می شد. می رفت و دیگر از او سراغی نداشتیم تا آنکه پولش تمام می شد و تلگرافی می فرستاد. آنوقت پدرم با قید اینکه آخرین بار است عمویم راجان بر می کرد و سرآخر پولکی می فرستاد؛ شاید نصف آنچه خواسته بود. به گمانم این را عمویم هم فهمیده بود و برای همین همیشه احتیاجش را چند برابر می گفت.

برایم هرگز از سفرهایش نگفته بود، می دانستم که می آید و می رود بی آنکه به چیزی دل ببندد و یا اگر هم می بست نمی گذاشت کسی سردر بیاورد. تصویرم از او همه از فاصله بین سفرهایش بود. توی حمام می ایستاد در مقابل آینه. یقه اش را برمی گرداند به طرف داخل، پاهایش را کمی باز می گذاشت که آینه قالب تصویرش شود و آنوقت شعر می خواند و ریش می تراشید. به جاهای سخت که می رسید ساکت می شد، فرق نمی کرد کجای شعر باشد. اینطور وقتها من روی لبه وان می نشستم و محو تماشای او می شدم. در عرصه تغیرات بچگیم کسی را یارای هموردی با عمویم نبود. گرچه برادر کوچکترش، گهگاه به رقابت با او بر می خاست. به یاد هست به من سرود ترکی یاد داده بود، مرا روی شانهِ هایش نشانده بود و به راهپیمایی برده بود و من یاد گرفته بودم که بلندگوی کاغذی درست کنم و بروم روی درخت آلوچه مان و شعار بدهم و دوستان بیشمارش را «یولداش» صدا بزنم.

عموی خودم، ماه برای این حرفها تره هم خورد نمی کرد. در آن گیرودار میتینگ و سطل رنگ و قلم مو، تنهای تنها بوده شاید هم برای همین می گفتند که پاک دین است یا بهایی است. هرچه بود، چند باری به جای برادر کوچکترش کتک خورده بود و یکی دوباری هم افتاده بود تو هلفدونی. و هر بار که ولش می کردند، خانه را روی سرش می گذاشت، شیشه ها در جام پنجره ها جرنگ جرنگ صدا می کرد و خانه می لرزید. بعد از اینها بود که چند وقتی رفت. نه نامه ای نوشت نه سراغی گرفت. و وقتی برگشت، نیمه شبها آتش سیگارهای پیاپیش را از توی پشه بندی شد دید. سر راه مدرسه می دیدیمش که در دکه آرشاو بر، با چند نفری مشغول بود و ژاپوسکای همیشه گیش را در مقابل داشت. همراه به دکه آرشاو بر برده بود و ساعتها پیاپی نشسته بودیم و بی آنکه حرفی بزنیم من لوبیا و لیمو خورده بودم تا روزی که بزرگ بشوم و عرق هم بخورم.

وقتی عمویم و آویشا و مریم آمدند باز رفت و آمدها و پیچ و پچ ها و دورهم جمع شدنها شروع شد. این مصادف بود با عروسی من. به یادم هست که روز عروسیم، در میان

وقتی که من از خواب بیدار شدم و دیدم که در آنجا

کوچکترش نشسته بود
رامی پائید. عمویم،
وجویسی، نه تبریکی نه
و گاه بطری می آورد که با

آن روز را، مریم، بیش
یکجا می گذرانند. به یاد

و موهایش را رام کرده
و کفشها و حرف زدن با

خفت افتاده باشد. م
دو باری، آن روز، دیده بود

خنده ای ناشیانه گریخته
در همان حواشی بماند

جیبه ای ها پیشی گرفته
بودیمش و طول داشت

حرف را با هزار آب و تا

می گذرانند و در آنجا
می گذرانند و در آنجا

آمدن عمویم باز مایه پیچ و تاب خانواده شد
رها کرده بود و دیگر آنکه سرپیری زن گریه

داشت. چهل سالی به کم و بیش. چهره
دوکاسه گودافتاده از زیر موهای انبوه رام

اهل کوهستان ورزیده و با اتکاء به زانوراه می
می دیدمش که ساعتها بنشیند و از پس

مقشر کند، یا بادمجان پوست بکند. گره کلفت
واکندن نداشت. حرف زدنش را هیچکدام

بیگانه حرف می زد. مادرم هم نمی فهمید
جواب هم می گرفت. گاه حتی صدای خند

برای همین بود که مریم با ما ساکت بود. حضور

و آویشای ترکمن چهره روی زانوهای او جاخوش کرده بود و همه
جز با حضورش هیچ نظری در مورد ازدواج من نداده بود. نه پرس
چشم روشنی ای. بعدش، اما، برخلاف دیگران، به من سر می زد
هم پیاله پیاله تا انتها و انتهای شب می نوشیدیم.

ستر در آشپزخانه گذرانند. اولین باری بود که با همه فامیل شوهرش
م هست که مادرم به سلیقه خودش برایش لباس و کفش گرفته بود

بود و پس سر بسته بود. اما پیدا بود که راه رفتن توی آن لباسها
آن آدمها و غذا خوردن در آن جمع برای مریم آسان نبود. مثل آنکه

بدم عرق می ریخت و صورت کوهستانی قرمز شده بود. یکی
بدم که کسی بخواهد سر حرف را با مریم باز کند و مریم رمیده و به

فته بود. انگار دوست داشت کسی به دیده دیده نگاهش نکند و او
س. بر سر آوردن و گرداندن سینی اسپند، به قول دائیم، از همه پشت

بود و زنها میبوت مانده بودند که چرا زن عمویم؟ هنوز تازه دیده
تا بگوید انعام می خواهد و صد تومانی هم می خواهد. وقتی این

ب برای عمویم گفتند، خنده اش گرفت و عصبانی هم شد.

در آن روز که در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
ساعتها را نگاه در آنجا بودیم و در آنجا بودیم

ده بود. یکی آنکه مغازه گنبد را به امید خدا
رفته بود و بچه دار هم شده بود. مریم خوب یکی

اش تا بخواهی خط داشت و چشمانش در
شدنیش، راهی به تماشای جست. مثل

رفت و سر خستگی در هیچ کاری نداشت.
وهای گوریده اش شویدا پاک کند، یا باقلا

انگشتان قهوه ایش به کار می چسبید و سر
نمی فهمیدیم. جویده جویده و با اصواتی

چه می گوید. با عمویم اما حرف می زد و
به هردورامی شنیدی، سرخوش و آرام. شاید

برش اما، از پس آن همه کاری که می کرد،

نمایان بود. درخانه ما و درخانه همه فامیل.

تا مراقبه ها تمام بشود سالی رفت و سر آخر پدرم و عمویم ماجرا را پذیرفتند و از باقیمانده ارث پدری چیزی روی هم گذاشتند و پیش قسط قفسکی را پرداختند. اینهم برای خودش داستانی شد. از پدرم اصرار که خانه در حوالی خانه ما باشد و از عمویم انکار که مریم این طرف ها راحت نخواهد بود. امامی دانستیم که بیشتر جز خودش را می زند که بخاطر اعتیاد و لاابالی گریهایش دم دست پدرم نباشد. سرانجام خانه را خریدند، به پسند مریم و درجاده آرامگاه. جعبه کوچکی به اندازه دو اتاق تودرتو و آشپزخانه ای در زیر زمین و حیاطی که از کوچکی گنجایش حوضچه ای راهم نداشت. در میان جالیزارهای رو به انهدام کنار جاده. حدود پانصدتایی از این جعبه ها در چندخیابان، ردیف به ردیف و موازی هم چیده بودند. اوج گرانی سالهای پیش از انقلاب بود.

شادی مریم آنچنان بود که برای دریافتنش نیازی به زبان نبود. خانه ای به همان اندازه و در همان جا که بداند مال خودش است. از همان روزها، درمنش او، چیزی، رگه ای از طمأنینه آمد. دیگر از اینکه عمویم را «آقا» صدا می زد و همه سر بر سرش می گذاشتند عذرخواه نبود. اگرچه به قول مادرم، هرگز همت نکرد که شیرینی خانه اش را بدهد، اما گویا متقاعد شد که اطرافیان یکسر بیگانه نیستند. در مهمانی خانه خاله ام، بعد از خریدن خانه، وقتی همه گوش تا گوش نشسته بودند، از میان غش غش خنده اش گفت که فامیل ها باید تلویزیون و گاز و یخچال چشم روشنی بدهند. همان وقتها یکی از فرشهای زهوار در رفته مادرم را گرفت و هر کجا رسید، از خانه فامیل لباسهای کهنه و هر خرت و پرت دیگری را که می شد جمع کرد. بعد از آن هر جا در انداختن ترشی کمکی کرد یا سبزی زمستانی خشک کرد، یا در خانه تکانی نظم و نسق را بعهدہ گرفت، حاجتی هم داشت. عمویم بی آنکه دخالتی بکند، نظاره می کرد. مریم، مثل آنکه فرصت کوتاهی بداند همه ماجرا را، تا می توانست می تاخت. همان سال بود که اسکناسهای درشت را شناخت و روز عید به پدرم گفت که آویشا عیدی هزار تومانی می خواهد.

آویشا هر روز شکیل ترمی شد و جا افتاده تر. کله گرد متناسبش با گردنی دراز دراز به طرف تن می رفت — گردنش را در آن عوالم به گردن زنان سیاه پوست قبیله ای تشبیه می کردم که برای درازتر شدن هر سال حلقه ای به گرد آن می انداختند. خیال می کردم می تواند گردنش را تا پس سر هم بگرداند، یا مثل بیچه زرافه ای با اطوارهای گوناگون بچرخاندش و بازی بدهد. خرمن خرمن مو داشت؛ مثل شبق و می ریخت دورش. پیشانی برجسته اش نشانی از استخوانبندی فامیل پدرم نداشت، بلند و موزون و گشاده و ابروهایی که چشمان مورب ترکمنیش را همراهی می کرد، کشیده و دلبران. انگار که باغی است این چهره، با طراوت اوایل بهار. هر بار که باران می بارید، از نوک مژه هایش چک چک آن را می دیدی که سرازیر می شد و دوست تر داشتی که غلطیدن قطره هارا دریابی تا نگرانی

خیس شدن را، وقتی زبان باز کرد مادرم را «اشی ماما» صدا کرد و برای دلربایی از او، هرکس به حیلتی او یخت.

هنوز عکسهای آن آخرین تابستان را دارم. آویشا را که پنج شش ساله است و با مادرم رفته است کنار دریا. آن آخرین تابستانی که همه فامیل باهم در خانه مادر بزرگم مانده بودیم. به یادم هست که از روز اول لباس را رها کرد. لخت لخت جولان داد و از آب و آفتاب دل نکند. توی آب لبرهای چاق و آفتاب سوخته اش را رها کرد و با چشمان گیلای گونه موربش مارا پانید که سرش را زیر آب نکنیم. با شن روی پاهایش خانه می ساخت و تا صدای دکمه دوربین را شنید، گردن مثل گردن غازش را گرداند و توی عدسی زل زد. او را می بینم نشسته بر سه چرخه ای در بلوار با آن فکل های آهاری بزرگی که مادرم در سبد بافته گیسوانش جا داده بود و او لیوان یخ در بهشت را سرمی کشد. عکسی هم در آن هواپیمای چوبی که تا همه ما بزرگ بشویم مرکب ماشده بود و توی آن نشسته بودیم و عکسهای خلبانی گرفته بودیم. می دانم که برای آنها هم چاپ کردیم. هنوز آنها را دارد؟ نگاهی می کند؟ اصلا به چیزی می گیرد آن دوره را؟ خوابی یا خیالی بانسیمی که تابخواهی گرفته ای از آن بگیری محوشد. شاید هم شازده کوچولوئی در سیاره خودش. اینرا خودم برایش خوانده بودم - اکنون در کدام سیاره است؟ کدام خواب و کدام هوشیاری؟ سرزمین عجایب کجاست؟ از کدامین رؤیا به کدامین کابوس پناه می برد؟

بعد از عروسیش، هرگز ندیدمش، جرئت نداشتم. در عروسیش هم نبودم. پیش از این، سالی پیش از این به خواب دیدمش، که اندام نازک تر که ایش را در چادری پیچیده است و زنگ خانه ای رامی زند که من در آنم. فکرمی کردم باز کردن در بسته است، این بیشمار پله هارا پاهای کوچکش بالا نخواهد آمد، بعد دیدم که در عروسیش هستم. در سبد گیسوانش چراغانی کرده بود و با حرکت دستش چراغها خاموش و روشن می شدند. مثل میدان بزرگ در جشن.



از پس شادی خریدن خانه، مریم مدام از عمویم شکایت داشت که زیاد دوا می خورد. عمویم اوایل جدی نگرفت و سعی کرد به شوخی دست به سرش کند، یا نادیده بگیرد. مریم حتی با مادرم نیز درد دل کرد و خواست که عمویم را نصیحت کند. مادرم پشت سر به ساده لوحیش دل سوزاند که کار عمویم سالها بود که از این حرفها گذشته بود. پیش از آنکه مریم وا بدهد، فریاد عمویم شیشه هارا در جام لرزانده بود و من رگه ترس را در چهره آویشا دیده بودم. گویی خودم بودم در سالهای کودکی، پیش از آنکه پدرم کوتاه بیاید و عمویم با ماشین توی دریا براند و دیگران نیمه مرده به ساحل بکشندش. سر آخر مریم به صرافت افتاده بود که آقا منتازه است و عمویم این بار، به گمانم به خاطر آویشا، نه

گذاشته بود و رفته بود و نه تلخ تر شده بود. ساکت تر چرا. مثل پشیمان ها. انگار در کار خودش مانده باشد.

این مصادف بود با مدرسه رفتن آویشا. مادرم برایش شناسنامه گرفت و اسمش را در مدرسه ای نزدیک خانه ما نوشت. بیشتر عصرها، عمویم می رفت دنبال آویشا و اگر به دکه آرشاو بر نمی رفتند سرازخانه ما درمی آوردند. گاه آویشا رامی دیدم، که کنار دست عمویم، در دکه آرشاویر، بساط درسش را پهن کرده است و یاد مادر بزرگم می افتادم که اگر من با عمویم بیرون می رفتم، از من زیر زبان کشی می کرد و من بی آنکه بدانم رفتن به دکه آرشاویر راز عمویم و خودم می دانستم. اگرچه در رفتار عمویم هیچ نشان خاصی از پنهانکاری نبود. همان سالها، یکبار در شکوفه نوبا آویشا عکسی گرفته بود، ظرفی میوه در کنار دست آویشا، و بطری های عمویم رو برویش. هر کس به کار خودش! آویشا کم کم در وسعت فاصله بین عمویم و مریم جایی می جست. مراقبتش را، یکسره به طرف مریم سرازیر کرده بود. می دیدی که گاه حتی هوایش را دارد، چیزی مثل حمایت یا جانبداری. با دستهای کوچکش موهای مریم را به دقت شانه می کرد، به کناری می برد و به سنجاقی رامش می کرد. گاه می دیدم که جورابهای مریم را درست بکنند یا لباسش را، یا بنشیند در گوشه ای با مریم، مثل آدم بزرگها. حرفهایشان انگار تمامی نداشت. همینکه می نشستند، آویشا همه نجوا بود و غمخواری. به حرف دل مریم می رفت. می دیدمش که با دستهای کوچکش ظرف بشوید، جارو کند و به دنبال فرمانهای تمام نشدنی مریم برود. وقتی مریم از نوشتن و خواندن آویشا کلافه می شد، از سر هراس و ناامنی حرکات اضافی می کرد، و برای آنکه خودش را از تک و تا نیندازد به خنده می زد، اما ناشیانه، آنوقت آویشا هر کجای درس که بود رهایش می کرد. صبور و عاقل.

مثلاً کسی که آویشا را دیده بود، از او می پرسید: «آویشا را دیدی؟» و او می گفت: «آویشا را دیدم.»

آویشا را دیدم. می گفتم: «آویشا را دیدی؟» و او می گفت: «آویشا را دیدم.»
 سرخسید و می پرید. با عمویم که بود، انگار قد می کشید. باغ صورتش همه شد و صدای خنده اش خانه را روی سرمی گرفت. بی طاقتی و صبر با هم از در رفتارش می نشست و جاخوش می کرد. با عمویم یکسر بی طاقتی بود. آن اندک را قدر بدانند، با عمویم هرچه بود طنازی بود و افسون چشمان ترکمنیش.

که به سفر بروم، سراسر روزی را با آنها گذراندم. عمویم بی تاب از درد سینه می خواند. از کتابهایش جز همان چند دیوانی که می خواست و گاه گذاری تابانی از کسروی چیزی نمانده بود. آلبوم عکسهایش به غفلت افتاده بود پشت عکسهای تمام نشدنی عمویم و شوهر خاله ام در تداوم لحظه های مشروب در یک حال و هوا و مثل فیلمی که از جوانی بیاید و به میانسالگی برود. بطری

ها روی میز و گیلانها و سیگاری لای انگشتها، تک و توکی هم با دیگران — بیپوده نیست که هنوز هم که هنوز است شوهر خاله ام حسرت مرگ عمویم را می خورد و معتقد است که خوب زمانه ای مرد، پیش از آنکه برای جرعه ای، هزار جور خفت بکشد. مریم که دیگر از بند و سواس ها و دقت های عمویم گریخته بود، چادرش را توی خانه هم از سرنمی نهاد. شلواری چیت از زیر پوشیده بود، پیراهنی بی قواره بر رویش و مچش را النگوهای زرد و بنفش شاه عبدالعظیم پوشانیده بود. بر سفره، قطار بشقابها و کاسه های رنگ وارنگ راجیده بود و عمویم حال آن نداشت که حتی طعنه ای بزند. خانه به میل و سیاق مریم می گردید.

این تصویری بود که با خودم بردم تا نامه مادرم برسد و بنویسد که آیا باورم می شود که مریم قبلا شوهر داشته است و بچه های بزرگ دارد و دوره گردی به اصرار زیاد از مادرم خواسته است که دل او را نرم کند که سراغی از خود به بچه هایش بدهد و از سر کوفت خلاصشان کند؛ بخصوص که حالا برای خودش خانمی شده است و آقایی اداره جاتی

بازار میوه و تره بار در تهران

بازار میوه و تره بار در تهران

می دیدمش که می دو توشه، بی سفارش بچه ها گذاشته بود. هم آن لحظه که همه اینها را کرد. فکر دختر می شد... نمی دانست که شو به همان قصد زده بود... و از درنگی کرده بود نه برای بهبود کوتاه، درنگش داده بود. چ دیوانگی و کوچه گردی یا کند و دل از فاطمه بودن که و تاجش کار می کرد صحرا و تاهای بی هوای شوهر... گرما شوهر بخوابد و تا گریه دختر در ای فاطمه که از فاطمه بودن به دوره گرد گفته بود: «خانم آن وقتها باز یک حرفی... سر قصد مرافعه و ژاندارم کشی دماغش گرفتم. همین توی کو

ید... بی آنکه سر باز ایستادن داشته باشد. بی پای تابه، بی قنداق دخترش را همانجا، کنار هیکل از پا افتاده شوهرش داسش را چرخاند و بی هوا بر سر شوهرش کوبید، گویا، فکرش را که بی شیر می ماند... فکر پسرش را که بی مادر و پدر شوهرش را کشته است یانه؟ هر چه بود ضربه را بی آنکه بداند پس آنهم گریخته بود. تا اراک، تا اصفهان، تا مشهد. اگر جراحی بود و نه برای رفع خستگی. حادثه بود، که هر چند به باک که اهل آبادی گفته بودند که در اراک دیده شده به مشهد به صیغه زوار رفتن. آن روز که رفت، دل از همه چیز بد. وقتی داس را بر سر شوهرش کوفت، وسط گرمای روز بود گوش می شنید، صدای غرولند شوهر و تا تن می خورد ضربه نگار همه توانش را گرفت و در دستانش جای داد. تا صدای دور دست گم شود فقط داس در کار بود و دستان درشت قهوه جان آمده بود...

جان از جنون هست. هنوز قبول نمی کند که فاطمه است. روسامان نداشت، جوانه زن بود. شوهرش هم که زنده مانده. هم ندارد. خانم جان چه طاقتی... لباسهای پسرش را زیر چه شما، چند روز پیش. خیال کردم دلش را نرم می کند.

اعتنایی نکرد. اصلاً انگار فاطمه نباشد. سراغ مرده و زنده ای رانگرفت. راهش را کشید و رفت.»

مادرم می گفت همه آن تابستان دوره گردپایی مریم بود. مریم اما، انگار که سنگ صبور باشد، می ایستاد به قسم و آیه های دوره گرد گوش می کرد و راهش را می گرفت و می رفت. انگار هیچ نشده باشد. دستانش را به قاعده همیشهگی به کاری بند می کرد و بی التهاب یا هراس یا نگرانی از پس موهای گوریده اش نگاه می کرد. به هرچیز و به همه چیز، بی هیچ تعجبی.

مادرم دیگر طاقت شنیدن حرفهای دوره گرد رانداشت. گرما همه آن فصل زیاد بود، سایه درختی هم در اطراف نبود و مادرم هم فاطمه ای را نمی شناخت، نه آن تابستان و نه تابستانهای بعد از مردن عمویم که دوره گرد به تناوب بر در خانه ما آفتابی شده بود. مریم و مادرم به گل روی هم نیاورده بودند تا از پس مردن عمویم و برای تشریفات قانونی که پدرم برایش شناسنامه ای گرفت و ازدواجش را هم ثبت کرد و از پس آن مریم، مریم شده بود، بی پروای ثبت احوال و ژاندارم، که هرگز پروانش هم نبود.



مریم، اما، آن طوری بود که هرگز خیال نمی کردم ماجرائی چنین را اصلاً شنیده باشد. کمتر او را در خیال دیده بودم. گاه حتی فکر می کردم همین امروز از لامکان آمده است، نه مادری، نه روزگاری در پشت سر و نه بچه ها... به کلی منکر تاریخ، نه شوری برای تکه سبز خیالی از سالهای کودکی و نه یادآوری حادثه ای... خوب یابد. مطلقاً فاقد رگه ای از تداعی... هرچه بود همانی بود که می دیدی. سالها بعد مادرم گفت: «حتی آن چهل روز سفید بختی عروسی را هم نداشته است... اون از بیخت اولش. با عمویت هم که تازه بعد از مرگ عمویت عروسی کرد.»

برای آویشا از ماجراهایش گفته بود؟ در لحظه های پچیچه هایشان؟ چند باری، آن اوایل که دیده بودمش خواسته بودم بنشینم پای حرفهایش. پایی که شده بودم مرابه خنده ای یا آهی از سر باز کرده بود. تو گویی سنگ بود بی هیچ راز و رمزی. کمتر به یادم هست که در او بارقه ای از تعجب و تردید دیده باشم. هرگز به دعایی یا ندبه ای یا اشکی یا استغاثه ای ندیدم او را با خدا یا بنده خدا. روزهای عزاداری عمویم ندیدمش، اما مادرم از ضجه هایش می گفت. پنداری بهانه ای برای گریستن. غیر از این همه چیز راه خودش می خواست. تعارفهایش، همراهیهایش، همدردیهایش.

به یادم می آید، یک بار که می رفتیم به جنوب، سر راه ماندیم که سری به آنها بزنیم. عمویم نبود، آویشا انبوه موهایش را دورشانه رها کرده بود و شلوار چیت گلداری زیر پیراهن رنگارنگش پوشیده بود. آن روز آویشا خواست برایمان پیسی خنک بخورد، با تردید تا دسترسی به چادر هم آمد، و بعد دوید بیرون و من چادر و آل کلفتش را برای اولین بار

دیدم.

آن روز وقت خداحافظی، مریم تا پای ماشین آمد. آنجا، درگرد و غبار جاده پر رفت و آمد، به طرف شوهرمن برگشت، از بی پولی خودش گفت، از گرانی و از خواهش های آویشا و آقا که به خاطر عرق خوردنش خرجی درست و حسابی نمی داد و از پس آن مارا دعا کرد که به سلامت برویم و من مانده بودم مبهوت. آویشا را نگاه کرده بودم که دورترک ایستاده بود و دمپایی پلاستیکی بنفش رنگش را بی خیال جلوتر از پاهایش پرتاب می کرد و باز می پوشید. مریم نگاهش رانمی دزدید. چادرش را هم توی صورتش نمی کشید. مطمئن و خواهنده، دستش را از لای چادرش پیش آورد و تا از شوهرم پول بگیرد و در را ببندد، یکدم دعا کرد. گویی که سائله مؤمنه ایست.

وقتی برگشتم عمویم مرده بود. این همان سالی بود که زمینی برگشتم و در طول راه نان و شراب خوردم و برای عمویم ازهرجا که رسیدم و دکا خریدم. می دانستم که از پس ماجراهای آتش زدن دکه ها عمویم دغدغه نایابی خواهد داشت. وقتی شوهر خاله ام می گوید خدا بیامرز خوب دوره ای مرد یاد آن روزی می افتم که با عمویم از شمال برمی گشتیم و او بطرف عرقش را به همراه داشت و در طول راه خوش خوشک می خورد و زیبایی جاده به یاد می آید و بادهای تند منجیل. وقتی که آنجا پیاده شدیم و عمویم لوبیا و لیمو گرفت و سرفرصت پشت پیشخوان لوبیا فروش ایستاد و عرقش را مزه مزه کرد. این آخرین باری بود که با او از میان مه و دومان رودبار و منجیل گذشتیم.

مریم از میان ضجه هایش به پرده داری مرگ عمویم می نشست. (آقای مهربانش، سرشب شام خورده بود و مریم را برای درست کردن چای فرستاده بود و خودش صحیح و سالم مثل دسته گل کتابش را گرفته بود دستش. تا مریم چای را آماده کند آویشا صدایش زده بود. مریم حالت خفگی و خرخر آقایش را دیده بود و آویشا را فرستاده بود دنبال همسایه ای و سر آقایش را به دامنش گرفته بود، دستهایش را مالیده بود، عرقش را چیده بود و تا آویشا بیاید هزار بار از او خواسته بود که تنهایش نگذارد — از این به بعد روایت مریم بر اساس حضور اشخاص متفاوت بود. همیشه آقایش اول مریم را به خدا می سپرد و بعد دست آن کسی که در جمع دستش به دهانش بیشتر می رسید. تا آویشا بیاید آقایش ناغافل مرده بود و مریم راتنها، بی پشت و پناه با درد یتیم داری و غربت گذاشته بود. آنقدر عمرش وفا نکرده بود که مریم راه زیارت جدش برد و عروسی دخترش را ببیند.)

تامن به وطن برگردم آویشا بی آنکه خودش را از تک و تا ببندارد معنای «یتیم» را از دختر خاله هایم پرس و جو کرده بود و همه بهار را در خانه های فامیل گذرانده بود و ساندویج و پیسی خورده بود و با توله سگهای فراوان دور و بر خانه ما بازی کرده بود. مثل همیشه، نه سرخوش تر و نه مخموم تر.

بامریم انگار حدیث مرگ بیگانه ای رامی شنیدم. نه آنکه مرده بود عمویم بود و نه من می توانستم با مریم قطره ای اشک بریزم. گویا همان روزها هم چنین بود. در مردن عمویم، مریم سروصدای فامیل را هم درآورده بود که آبروداری نکرده است، جیغ زده است، بیهوش شده است، به صورتش ناخن کشیده است، موهایش را پریشان کرده است و سرآخربی ملاحظگی را از حد گذرانده و خودش را توی قبر انداخته و تا کسی از آن تو بیرون بیاوردش خاک هوا کرده و بر سرش ریخته است. آن قدر که مادرم از جا دررفته است که: «چه خبرته زن، خودتو ضبط و ربط کن. اولین و آخرینش که نیستی؟» وزن عمویم تشر زده بود که: «همه این آتیشا زیر سر اون مرحوم بود. آدم که به آدم خونه خودش این قدر رو نمیده. انگار زنشه!» مریم هم به خودش ندیده بود که برود بالای مجلس کنار مادرم بنشیند. خیال کنی برای دونفر مجزا گریه کنند. مریم همان پائین مجلس زبان گرفته بود که بی کس شده است. در بدر شده است و بی سایه سر مانده است. مادرم این گلایه هارا باور داشت که دیده بود مریم در میان آن جمع تنها برای مرده خودش گریه کرده است. تا چهلم عمویم برسد مریم از چرخ و چنبر دررفته بود و بی هوایی تابی کرده بود که پدرم و عموی کوچکم ارث پدری آفایش را خورده اند و او را دق مرگ کرده اند. مادرم باز سروته قضیه را هم آورده بود که خدایی بود بیشتر فامیل ما فارسی مدان بودند و به قول او آن «تلکه پلکه» فارسی مریم را هم نمی فهمیدند.

آن بهار با ماجراهای شهیدها و هفتم ها و چهلم ها گذشته بود. تابستان را هم که من بودم به مراسم رمضان و شام غریبان و آتش زدن بانکها و دکه ها و استنشاق گاز اشک آور گذشت که از شیشه ماشین هم تومی آمد. آن سال مریم را زیاد ندیدم. بیشتر حواسم به اطراف بود تا او. یک بار سر راه جنوب سری به او زدم. از پس مرگ عمویم با همسایه ها بیشتر اخت شده بود و اوقاتش را بیشتر در کوچه یا مسجد می گذرانده از پدر و عمویم هم خجالت می کشید و سری به خانه ما نمی زد. آن سال پدرم و عموی کوچکم درگیر دوندگی های انحصار وراثت عمویم بودند. افساط خانه را هر دو متقبل شده بودند. برای مریم شناسنامه گرفته بودند. ازدواج مریم و عمویم را ثبت کرده بودند و بعد از کلی دوندگی کارها سر و سامان گرفته بود و مریم شده بود سرپرست قانونی و قیم اویشا.

مرا که دید به زور از زندهای کوچه دل کند. اویشا با بچه ها سرگرم بود و شعری می خواند که ترجیع بندش «مملی میگه گه خوردم» بود. حرفهای مریم گل انداخت: از قطار قطار شهید گفت که به طرف بهشت زهرا می بردند و حجله گاهها که به صف می رسیدند. مریم دلش برای مظلومی آنها، بی کسی و غریبی آنها سوخته بود. باری آن قدر دور از خانواده که خیال کن هیچوقت پدر و مادر نداشته اند. مریم دوام نیاورده بود. با زندهای دیگر، رفته بود تا بهشت زهرا. به جای مادرهای آنها هم بی تابی کرده بود، ضیحه کرده بود و دلش نیامده بود که بدن پاره پاره آنها را به مرده شور بسپارد. (شستن مرده ها شده

بود کار مریم در آن فصل مرگ و فصول متعاقب آن). حرفهایش تمامی نداشت: کرور کرور جوان که طاغوت کشته بود. پای سید مظلومی را دردیگ جوشانده بود. هر شب در زیر زمینهای زندان چهل دختر با کمره رابی عصمت کرده بود، سیگار توی تن جوانها خاموش کرده بود و سر آخر خونهایشان را کشیده بود و به یهودی ها فروخته بود.

مریم گفت که کاش خدا از سر تقصیراتش بگذرد که نماز و روزه نگزارده بود و در دو قدمی خود از این چیزها خبر نداشت. گفت: «تقصیر خودش نبوده. جایی که نمی رفته، آقای خدایا مرزش هم که دو کلمه نماز یادش نداده بود. با آن همه علم. فاطمه زهرا روز پنججاه هزار سال خودش شفیعش خواهد شد.» و بعد آن قدر حرف زده بود که من حتی نرسیده بودم موهای آویشا را سبیدی ببافم.

پاییز رفته بود و زمستان می رفت. به قول مادرم روز محشر رسیده بود. همه چیز از جایش کنده شده بود. خانم و آقای سعیدی که تا به یادم هست در تبریز بودند و روزهای سلام رسمی در تهران پیدایشان می شد، به تهران کوچیدند. خانه همسایه مان رایک اداره جاتی ساکت اصفهانی خرید. همه روز رادر خانه می گذراند و شبها مثل موش کور کوچه را می پائید و بعد می زد بیرون. دانشجوها، وقتی از دانشکده درمی آمدند، گروه گروه از کوچه پشتی می دویدند و شعاری دادند. دکان هندی عمامه بسر ادویه فروشمان بسته شد و در کوچه در بندهمان چهره های نا آشنا پیدا شد. برادرم که از خارج آمده بود، به دانشگاه رفت و دانشجویان اسلحه به دست با صورت های بسته از او خواستند که حکم بازداشت رئیس دانشکده را قرائت کند، چونکه صورتش و صدایش نا آشنا بود. برادرم حکم بازداشت را خوانده بود و رئیس دانشکده دستهایش را جلو آورده، دانشجوها دستبند زدند و بعد کتکش زده بودند. او گریه کرده بود و برادر من هم. همکار خواهرم که آمریکایی بود و شوهر ایرانی داشت از این و آن طعنه و تهدید شنید و دخترش را برداشت و رفت. دم خدا حافظی گفته بود: «من هیچ نمی دانستی که همکارها این همه بد بودی». خواهرم موقع تعریف می خندید که بعد از بیست سال هنوز فارسی یاد نگرفته بود. خواهر دیگرم شوهر کرد. تانک ها به خیابان آمدند. هادی در هشیاری فاصله دو مستی کوکتل مولوتف درست کرد و بی آنکه آتش بزند بطرف پادگان پرتاب کرد. سعید از پادگان اسلحه ربود و آن را در مقابل چشمان متحیر پدرم در کرد و او را ترساند. ژینت که دایه دایه را دلنشین و محزون می خواند از خواندن دست کشید و به کتابخوانی افتاد و من در اروپا تصویر آقای مهدوی را بر صفحه تلویزیون دیدم که مردم از زندان آزادش کرده بودند و بر شانه خود نشانده بودند و هلهله می کردند. آقای مهدوی همان لبخند محبوب سالهای پیش را داشت.

تامن به ایران برگردم زمانه زمانه دیگری شده بود. بهار «بهار آزادی» بود و آن اولین روز رادر خیابان گذرانده بودم. روز اول ماه مه بود و خیابانها پر از دانشجویانی بود که بلند بلند سرود انترناسیونال می خواندند. تاسراز ماجراها در بیاورم فصلی را در خیابانها گذرانده

بودم، گزاز اشک آور استنشاق کرده بودم، کتک خورده بودم و بارها ترسیده بودم و کم کمک با توهین و تحقیر آشنا شده بودم.

مادرم از سرما و کم آذوقگی زمستان سخت می گفت. مریم اما هیچکدام را دست تنها نگذاشته بود. چندباری جوانهای تعاونی محله مریم برای مادرم بشکه بشکه نفت آورده بودند. خود مریم هم هرچه به دستش رسیده بود کوتاهی نکرده بود؛ از روغن، سیگار و برنج و صابون برای مادرم یا خاله هایم. برای مادرم از جوانهایی گفته بود که در آن صبحرای محشر از شیر مرغ تا جان آدمیزاد رادم خانه تحویلش داده بودند.

طاغوت را انداخته بودند و حالا نوبت طاغوتچه ها بود. مادرم خیال می کرد از پس این حرف پدرم را آنچنان نگاه کرده است که انگار پدرم طاغوتچه باشد. مادرم می گفت که مریم زیاده روی کرده و خودش را از چشم پدرم و عمویم انداخته بود. گویا در بحبوحه زنده بادها و مرده بادها هوا برش داشته بود و سرآخر وقتی آبها از آسیاب افتاده بود از عمویم و پدرم شکایت کرده بود. تابهار بعد، در آن بلبشو، عمویم و پدرم در دادگاه احضار شده بودند. مریم را که شاکمی هم بوده، در هیچ جلسه ای شرکت نداده بودند و سرآخر همه ملاها رای داده بودند که مریم شرعاً حق سرپرستی آویشا را ندارد. دادستانی انقلاب شده بود قیم آویشا و مریم هم راضی بود که هرچه باشد زن بی باعث و باتی رابه امان خدا رها نکرده بودند.

آن تابستان خودم بارها دوره گرد رادیدم. این بار دوره گرد از شهید شدن شوهر فاطمه هم خبر داشت. عمویم شده بود جزو اولین شهدای انقلاب. آن روزها شهید هنوز این چنین فراوان و بی اعتبار نبود. زن آن مرحوم هم به قول دوره گردما عاقبت بخیر شده بود. از خودش خانه ای داشت و سروسامانی گرفته بود. از این به بعد و تا وقتیکه از کوچه در بندمان برویم، مادرم مصمم بود که آدرس مریم را ندهد. شاید هم به خاطر شهادت آن «شهید» بود که اقساط خانه را بخشیدند و خانه به مالکیت دادستانی انقلاب درآمد که رسماً قیم آویشا بود. بعد از این، مریم، به قول خاله ام، به باد ضرر نشسته بود و تا توانسته بود تاخته بود. برای اطاق پذیرائیش پرده های کرکره عمودی گرفته بود که عکس تنه درخت داشت. روی آن هم پرده توری نقش و سلسله دار و از روی آن پرده مخملی که نوار منگوله دار داشت و برای باز کردن و بستنش می بایست نخ را بکشی. زیرزمینش شده بود مثل انبار کالای خانواده ما. از چیت و چلوار و حوله و صابون و عدس و کبریت و قند و روغن هرچه بخواهی در آن بود. گران هم نمی داد. منتهی هم سرکسی نمی گذاشت.

آویشا دیگر بزرگ شده بود، آن گوشتهای اضافی بچگی کم کم جایشان را به انحنای نوجوانی می دادند. رعنائی قامت و ظرافت ترکیب از زیر چادر نمایان بود. با مریم می آمد و مثل آدم بزرگی می نشست، دستش را که تازه بر آن ساعتی بسته بود، از زیر چادر درمی آورد، چای را مثل مهمانها به هم می زد و سرآخر، مثل آنکه روی خار نشسته

باشد، ملول و بی حوصله درس را بهانه می کرد و می رفتند. وقتی می رفت صدای «صرف شد... صرف شد»، «قربون دستتون»، «زحمت دادیم» هایش مثل صدای پفک تمکی خوردن بچگیش، خالی و بی طعم در گوشم می نشست. خیال کن چشمان ترکمنیش را، زمانی، میان خواب و بیداری، یا لابلای کتابها دیده بودم. دیگر حتی یادآوری آن همه سالهای باهم بودن سرمای درون را کارساز نبود. مثل آنکه دیگر نمی دانستم با کدام آویشا در کدام دریا شنا کرده ایم، غوطه خورده ایم و هرم آفتاب را بر بدنهایمان به یکسان، حس کرده ایم.

همان سال، با خواهرم که برای تعطیلات به ایران آمده بود، به آنها سری زدیم. آویشا دیگر همه کاره خانه بود. به تدبیر کدبانوی ما، این دختر یازده ساله، امور خانه کوچک را سامان می داد. مارا برای ناهار نگاه داشت. آشپزی کرد، سفره چید، تعارف کرد. به یادم هست اطاق مثل دکان های ده بود. ردیف ردیف بشقاب و کاسه و ماهی تابه و دیگ بود که می دیدی. در کنارش جاروی ساتن دوزی شده گل منگولی تازه ای و بعد چرخ خیاطی دستی و توستر و کباب پزنیپتون و سماور و میزچای، استکان نعلبکی، لیوان و گبره... که اینها را مریم به اعتبار شهید شدن شوهرش گرفته بود. سرآخر وقتی لحاف رویه مخمل را که بر ردیف شالهایش مروارید نشانده بودند، نشانمان داد، خواهرم به صرافت افتاد. من دیدم انگشت سبابه اش را که در هوا به تهدید بالا و پائین می رود. مریم گنج می نمود. آن همه رابه سیاست از کمیته گرفته بود و فامیل شوهرش، به جای همراهی، دست بالا زدن، همه کارها رابه دوش مریم انداخته بودند و تازه طلبکار هم بودند. مریم و آویشا مثل آنکه بخواهند مارا دست بیندازند، گهگاه نگاهی رد و بدل می کردند و از پس آن چشمک بود و کرکر خنده که از دهانهای هردو می زد بیرون و مریم دیگر پروای آن نداشت، که مثل همیشه، چادرش را توی صورتش بکشد. گرمای گونه هاشان گویی به فضای اطاق هم رو پیده بود. در نگاهشان تمنای خوابیدن با مرد به هیچانی بی تاب تبدیل شده بود. چنان یگانگی ای که انگاری یکی هستند؛ زن و خواهرش هم خوابگی.

هفته دیگر، مریم و آویشا و جوانکی شانزده هفده ساله به خانه مان آمدند. با جعبه ای شیرینی در دست جوان. آویشا، صورتش را توی چادر سیاه گم کرده بود. چشمانش را به زور می دیدم یا اصلاً تا آخر ماجرا نیز ندیدم. صدایش در نیامد، نه چیزی خورد، نه حرفی زد، نه نگاهی به تاید یا تکذیب به کسی انداخت. وقتی جوانک جعبه شیرینی را روی میز گذاشت و یا الله گفت و نشست و به هیچ کس نگاه نکرد، مریم رشته کلام را به دست گرفت: که تابحال امانت دار بوده است، که دختر باسواد و فهمیده ای تربیت کرده است، که از هر پنجه دخترش هزارتا هنرمی ریزد... که آقای خدایا مرزش با پدر و مادر جوانک دوستان جان جانی بوده است، که باهم در یک کوچه زندگی کرده اند، که آقایش در بچگی اینها را برای هم شیرینی خورده است، که موقع مرگ هم، وقتی مریم عرق آقایش

رامی چید، به مریم به زحمت گفته است که آویشا را بدهد به جوانک، که باید به قول آقا وفا کرد و از پس آن آه و آه و گریه و فین کردن دماغ که اجل مهلت نداد و حالا دخترش باید به یتیمی عروس بشود...

ما، هنوز غرق پرده اول بودیم که مریم وصف نجابت داماد را شروع کرد: که از بچگی سربراه بوده است. توی کوچه خودشان بوده است، در انقلاب به مریم رسیده است، نگذاشته است آب در دل مریم تکان بخورد و کمیابی و گرانی را بفهمد. خودش هم در کمیته است و هم در کارخانه چیت سازی کار می کند. مزدش خوبست، جزو انجمن کارخانه است، دین و ایمان محکمی دارد. حالا هم می خواهد مرد خانه بشود، آویشا را زیر دست مادر شوهر نیندازد و بیاید خانه مریم و همه باهم زندگی کنند.

همه چیز در فضای حرکت و معلق ایستاده بود. می ترسیدم پدرم فریاد بزند، می ترسیدم پدرم داماد را از خانه بیرون کند، می ترسیدم پدرم گریه اش بگیرد. می ترسیدم عمویم غش بکند. می ترسیدم زن عموی کوچکم برای اثبات دروغ بودن حرف مریم بخواهد روح عمویم را احضار بکند. می ترسیدم مادرم به موقع نجنبد و اختیارات امور از دستش در برود.

در همین ترسها بودم که صدای عمویم را شنیدم. عمویم که باز، از پس سالها، پرنده مهاجر عقایدش به لانه برگشته بود، همه توش و توان سالهای بلندگوی کاغذی را به کار گرفته بود تا به مریم بفهماند که کارش خطاست. وقتی عمویم ازستم کشی های خود مریم می گفت، از تدارک هایش، از در بدری هایش، از بیماریهایش، از پیر شدن بی موقعش، من اطمینان داشتم که هر دو، هم او و هم پدرم، این رابه بی سوادی ربط خواهند داد. اما نمی دانستم که آیا آمار با سوادهای فلان شهر ایالت تاجیکستان راهم برای تأیید حرفهایشان ذکر خواهند کرد یا نه. اگر آویشا با سواد می شد، به استخدام فرهنگ درمی آمد، دیگر چشمش به تقاعد پدر یا مزد شوهر نبود. به قاعده، بچگی و جوانی می کرد، پشت سرهم نمی زاید و هزار عیب و علت پیدا نمی کرد.

مریم مثل سنگ صبور نشسته بود. چه طاقتی داشت؟ نشست و حساب هر روزه روزش را پس داد. هر بار که عمویم برای نفس تازه کردن تامل کرد مریم طوری نگاهش کرد که خیال کن بگوید: «چه می دانی درد فاطمه بودن را. بچه هایت رابه امان خدا بگذاری و فرار کنی. در مشهد صیغه زوار بشوی، در اصفهان تا آب و گلی داری در خانه این و آن خدمت بکنی. در گنبد روزگار خوشت فصل درو باشد که راننده های کمباین در ازای کلفتی در قهوه خانه ها انعامی کف دستت بگذارند. هر بار برای انداختن بچه تا آن دنیا بروی و برگردی. حرف هر پرستار و دکتری را بشنوی که وقتی توی خونت افتاده ای با انبر جسمت را بخرانند و با حرفهایشان روحت را. تهدیدت کنند که از شهر بیروست خواهند انداخت. توی مراسم ختم شوهرت مجبور بشوی با همه این آدمها رو برو بشوی و به تنهایی

خودت ناله سر بدهی، همین‌ها سر کوفتت بزنند. بگویند آقا خدایا مرز به آدمش رومی داده است... همه وسوسه‌های دوره گرد را نادیده بگیری. هر بار، سنگی آن چنان بزرگ، روی دلت بگذاری که صدایش در نیاید، مبادا که دلت نرم بشود و هوای بچه‌ها بزند به سرت. آن وقت عموی بچه ات هم از سختی‌هایی که کشیده‌ای برایت موعظه کند.»

عمویم اما همچنان می‌تاخت. بی هیچ شرمی از هیچ مظلمه‌ای.

یکی از همین روزها وازپس همین رفت و آمدها و حرفها و حدیثها، عمویم و پدرم از من خواستند که بروم با مریم حرف بزنم. رفتم، برای آنکه حرفشان را شنیده باشم. زیبایی او یشا را هرگز آن گونه ندیده بودم. آن آخرین بار که شبی گیسوانش را بافته بود و مثل دو رشته به دو طرف سینه اش انداخته بود، بلند و سنگین. انار گونه اش چنان برافروخته بود که خیال می‌کردی طاقت شکستن درونش را نیاورد. بی پروای حرفهایی که رفته بود بامن به بازی و شیطنت گذرانند. چمدانش را آورد و تمام اسباب بازیهای بچگیش را بیرون کشید. عروسکهایش را ردیف کرد در کنار خریدهای تمام نشدنی مریم. دلقک دماغ قرمزش را که خواهرم برایش سوغات آورده بود در میان سینی و اسباب چای خوری به گردش در آورد تا کوکش تمام بشود هزار باره کوکش کرد. ادای معلم‌هایش را در آورد. ادای آن یکی را که به قول خودش معلم دینی بود و به او یشا گفته بود «جای پر... سی... سی... سی تأسف است که او نماز نمی‌داند». ادای چادر پسر کردن انجمنی‌های مدرسه اش را. ادای همه را. با هرکاری خندید و غلطید و ورجه ورجه کرد، تا عرق به صورتش نشست و اطاق برایش تنگ آمد. دستانش را دور گردنم حلقه کرد و آن قدر مرا بوسید که فکر کردم به کلی دیوانه خواهم شد. تا عصر هزار چهره گرفت و سر آخر مثل بچگی‌هایش، خسته از بازیگوشی، در میان تل اسباب بازی‌ها و نقاشی‌ها و کاردستی‌هایش، با چشمان نیم باز، خوابش برد.

از جایم که بلند می‌شدم مریم از گرفتاریهای چند روزه اش برایم گفت. هنوز بسیاری کارها مانده بود. همین فردا قرار بود بتا بیاید که بین دو اطاق را دیوار بگذارد. اطاق پشتی مال او یشا و شوهرش می‌شد. جهیزیه را نشانم داد. خیال کن که به فامیل داماد نشان می‌دهد، با فخر و دل راضی و سر بلند. او یشا همه چیز داشت؛ حتی چرخ خیاطی و چرخ گوشت و آب میوه گیری که آن روزها اصلاً گیر آمدنی نبود. اینهارا، مریم دست تنها، از این کمیته و آن کمیته تهیه دیده بود.

بیرون، هوای اواسط پائیز، اما خفه بود. شرجی و گرما راه نفس کشیدن را می‌برد. کارت برآقی، که او یشا برای تولد دختر خاله ام می‌فرستاد، نوبی دستانم از عرق خیس شده بود. خانه را تا خیابان آمدم. دلم می‌خواست بنشینم کنار جوی پهن و عمیقی که هزار چیز را در خودش می‌غلطاند و می‌برد. صدای رعشه قوطی روغن نباتی و وزوز پوست

گلنسا رازی

رهگذار

شعله های سرکش درون را

مگذار

که سرمای خاکستری عصر

بگذرد

وسرخی آتش را

دانه های خیس تنهایی

ترکند.

رهروان رامباد

که سنگینی ابرهای سیاه

بی راه کند؛

وسرگیجه گردباد برهوت

بی اختیار.

هلا غریب مسافرا!

ازیادمبر

سیمرغه مرغ را

که اکنون بانخاک

به انتظار برنشسته است.

مدار بسته - اندوه

شاداب

فصل — فصل فراموشی است

قلب مرا در مدار بسته اندوه

رها کرده اند.

باید بهار را بدست فراموشی سپرد.

باید در هجوم ضربان نبض تکرار

کور و کرباقی ماند.

باید در دور دست ترین بیابانها

با باد منزل به منزل گریخت

فصل فصل فراموشی است.

بیاد میاور

که در پیچه های آسمان رابسته اند

و به آن سوی مرزهای افق

راهی نیست.

بیاد نیاور

که ریشه های تو در خاک کی دیگر است.

وازنصویر بهار او یخته بر دیوار

برگ سبزی نمی توان چید.

متجلا ب است و بوی گند مردار است

و جشنواره کشف قبور چندین هزار ساله.

و بیداد ظلمت

می بینی!

پایکوبی مرده خواران را

من از ظلمت آنقدرها نمی هراسم

که از آنان که ظلمت را باور دارند.

آنقدرها پروا نمی کنم

که از آنان که جذام کنکاش فرصت

مقرشان را تهی کرده است

مگر جز در فصل فراموشی
 در ماوائی دیگر می توان پناه گرفت؟
 قلب مرا
 در مدار بسته اندوه رها کرده اند

نوامبر ۸۳

فاجعه

فرناز ملک

در سقوطی دورانی و سرسام آور
 دیده ها از ملکوت آسمان به برهوت زمین رانده شد
 و تنها در یچه دید برجهنمی می گشود
 که هفت قعر زمین و هفت گنبد کبود رابه خود نمی پذیرفت
 و بطن حیات می طلبید.
 خدایان از مسند خدائی شان
 شن و شیشه در چشمان چشم به راه ریختند
 و ناجی موعود
 فقط یادآور انتظاری عبث شد

— انتظاری رایج برای جان دادنی شایع —

قصرهای پوشالی که بردوش امید و آرزو
 سر به آسمان گذاشته بودند
 به گونه ای وحشت زامتلاشی شدند
 و با سرعتی فزاینده
 بر مغز سرها فرود آمدند
 و فغان و فاجعه را بهم دوختند
 و فردوس و دوزخ را بر هم.
 در حضور دایمی یاس و ارباب
 و غیاب غمبار سرور
 زندانها تحرک عجیبی پیدا کردند

وزندانان به هیبت زندانبان خود درآمدند
 گویی زندان وزدانی زندانبان هویتی مشترک یافتند
 ولاینفک.

در کوره راههای هماره خموش
 حد اعلای تحرک
 فاصله کوتاه دومیله شد
 وهر لبخند به غمی آراسته
 وهر تهنیت به تسلیتی .
 هیسات، هیسات
 که فاجعه را زبان سخن نیست
 و ما رایارای سکوت .

نوامبر ۱۹۸۳

بقه از صفحه ۹۳... مریم، آویشا وعمویم

هندوانه در آب می پیچید. در دوردست در آن تاریکی مطلق صدای دوره گردهایی می آمد
 که آخرین تسمه های لبویا خربزه شان را فریاد می زدند. روی چراغهای همه ماشین ها
 رنگ یا کاغذ آبی زده بودند. باید هرطور بود تا کسی گیر می آوردم. باید زودتر به خانه می
 رسیدم. جنگ بود و زندگی زودتر تعطیل می شد.

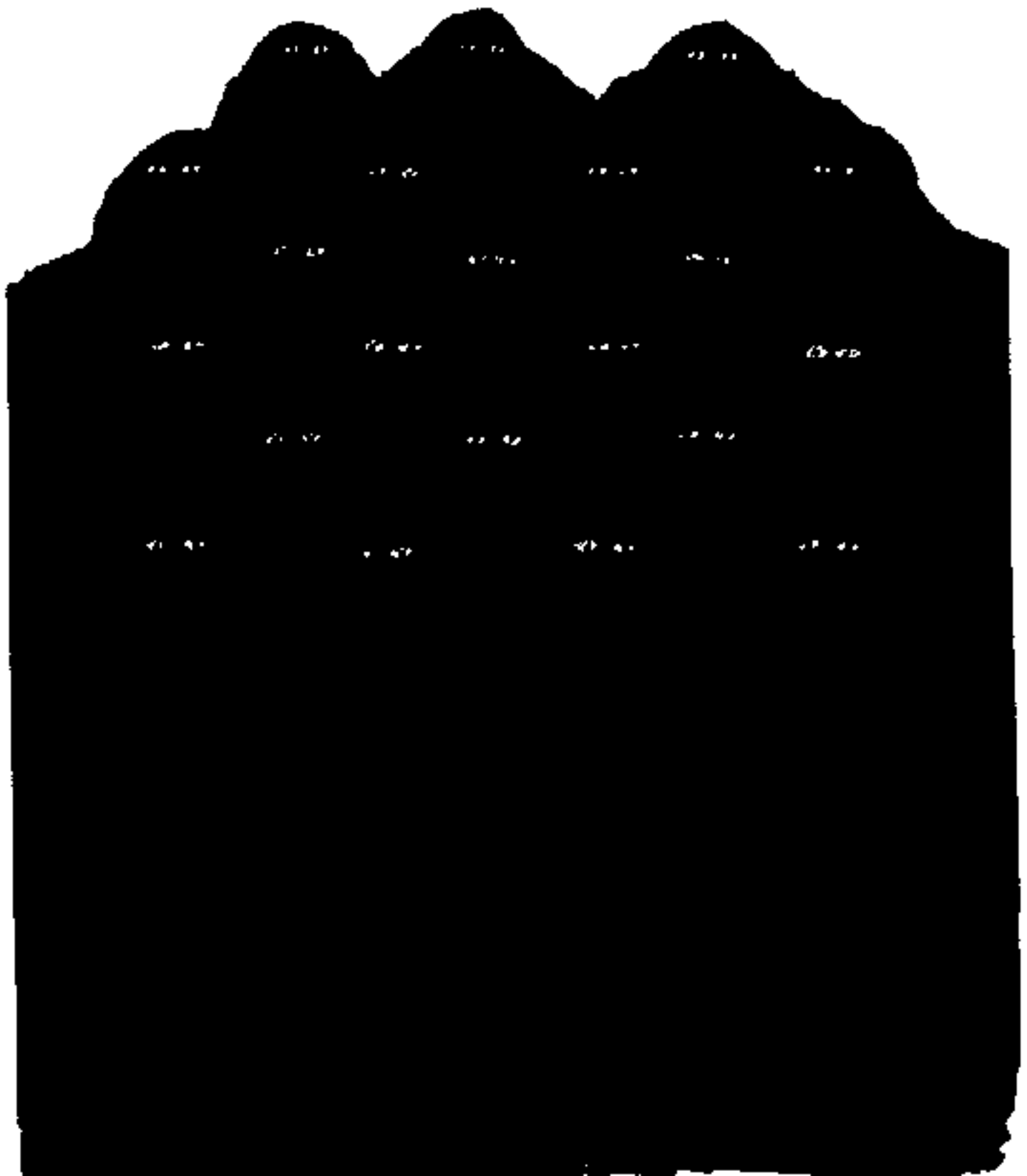
مارس ۸۳ - لندن

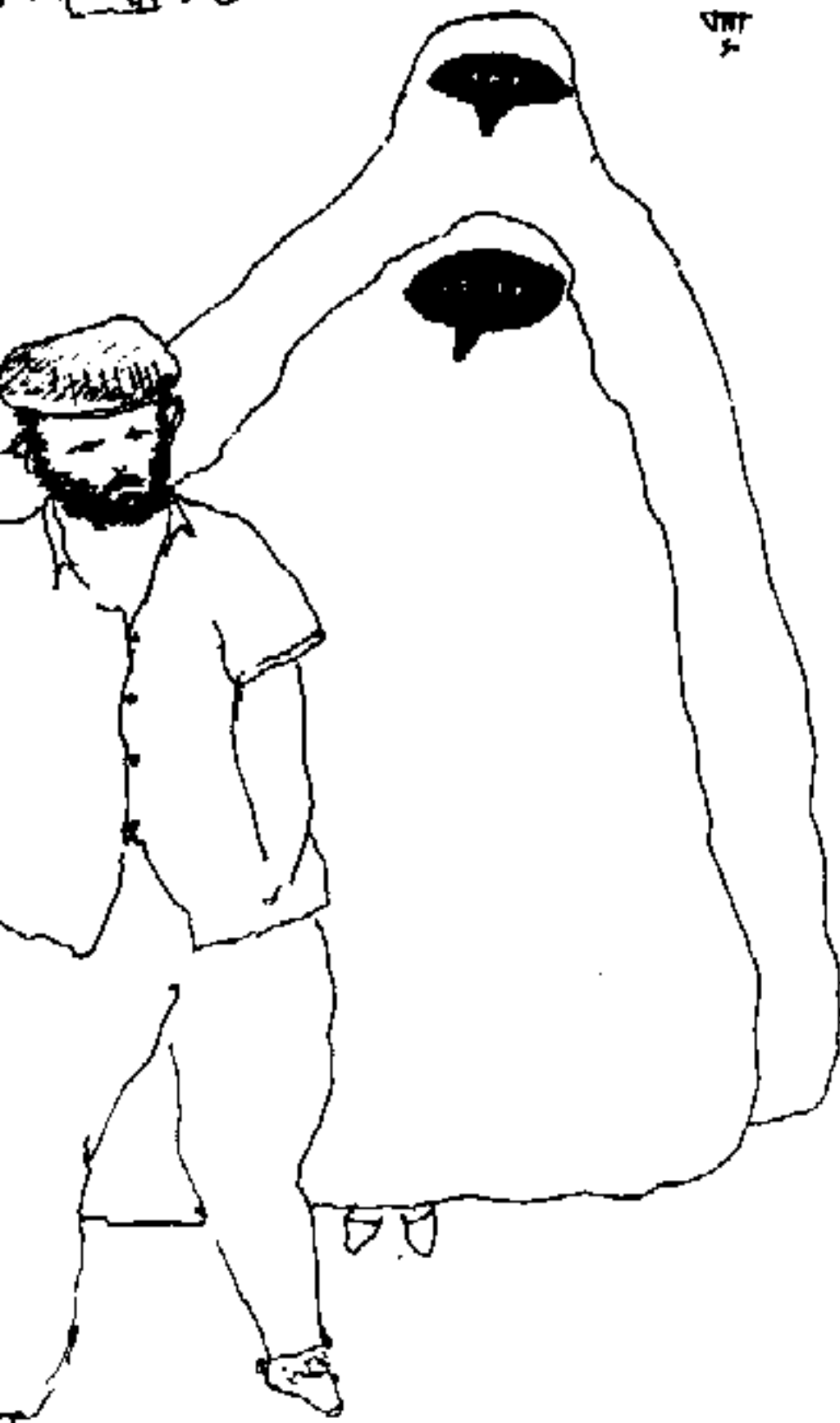
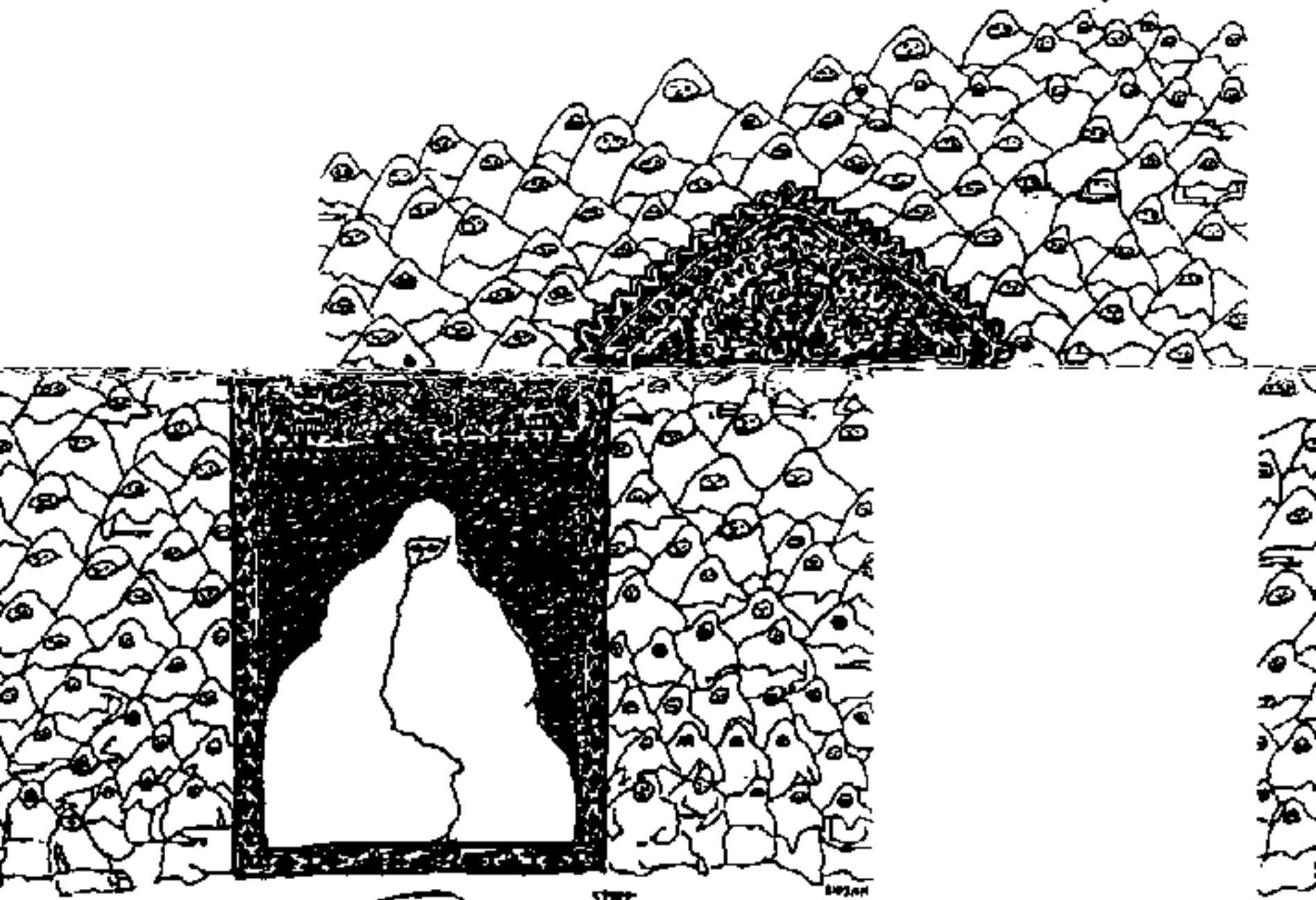
طرح‌هایی از بیژن اسدی پور

بی شک خوانندگان «نیمه دیگر» با کارهای بیژن اسدی پور آشنایند. طرح‌های ایشان در نشریاتی نظیر ایرانشهر، علم و جامعه، چراغ، کیهان، مجله وارلیک (ترکیه) کراراً به چاپ رسیده است و چندین مجموعه از کارهایشان تحت عنوانهای زیر قبلاً در ایران منتشر شده است: طنزآوران ایران امروز (همراه با عمران صلاحی)، ۱۳۵۰؛ ملانصرالدین، ۱۳۵۴؛ تفریح نامه (با پرویز شاپور)، ۱۳۵۵؛ کلثوم نه، ۱۳۵۵؛ وطن‌خانگی، ۱۳۵۷. اکنون نیز چندین مجموعه دیگر در دست تهیه دارند.

درباره آثار اسدی پور در کتاب **طراحان طنزاندیش ایران** (تهران، ۱۳۵۴)، ایراندخت محمصی چنین می نویسد: «بیژن اسدی پور نوید آینده ای موفق است. طراحی که طنز هوشمند او با شیفتهای سرزنده و شنگول خود، از زندگی برداشتهای متفاوتی دارد. «حرکت و سکون» جانمایه اصلی کارهای اسدی پور است. حرکت متوسط ها در جهان عادی روزمره، حرکت به سوی خانه، زندگی اداری، سکون بعد از تلاشهای پیچیده روز، خستگی عبوس و دلمرده این سکون، عمق تهی آن، رابطه رئیس و مرئوس، مناسبات انسان و خانواده... انسان اسدی پور، الگوی انسان متوسط عصر ماست که در محاصره «چیزها» رفته رفته تحلیل می رود و خود به شکل «چیز» تازه ای در کنار این انبوه درهم و یبی شکل «چیز»ها درمی آید.»

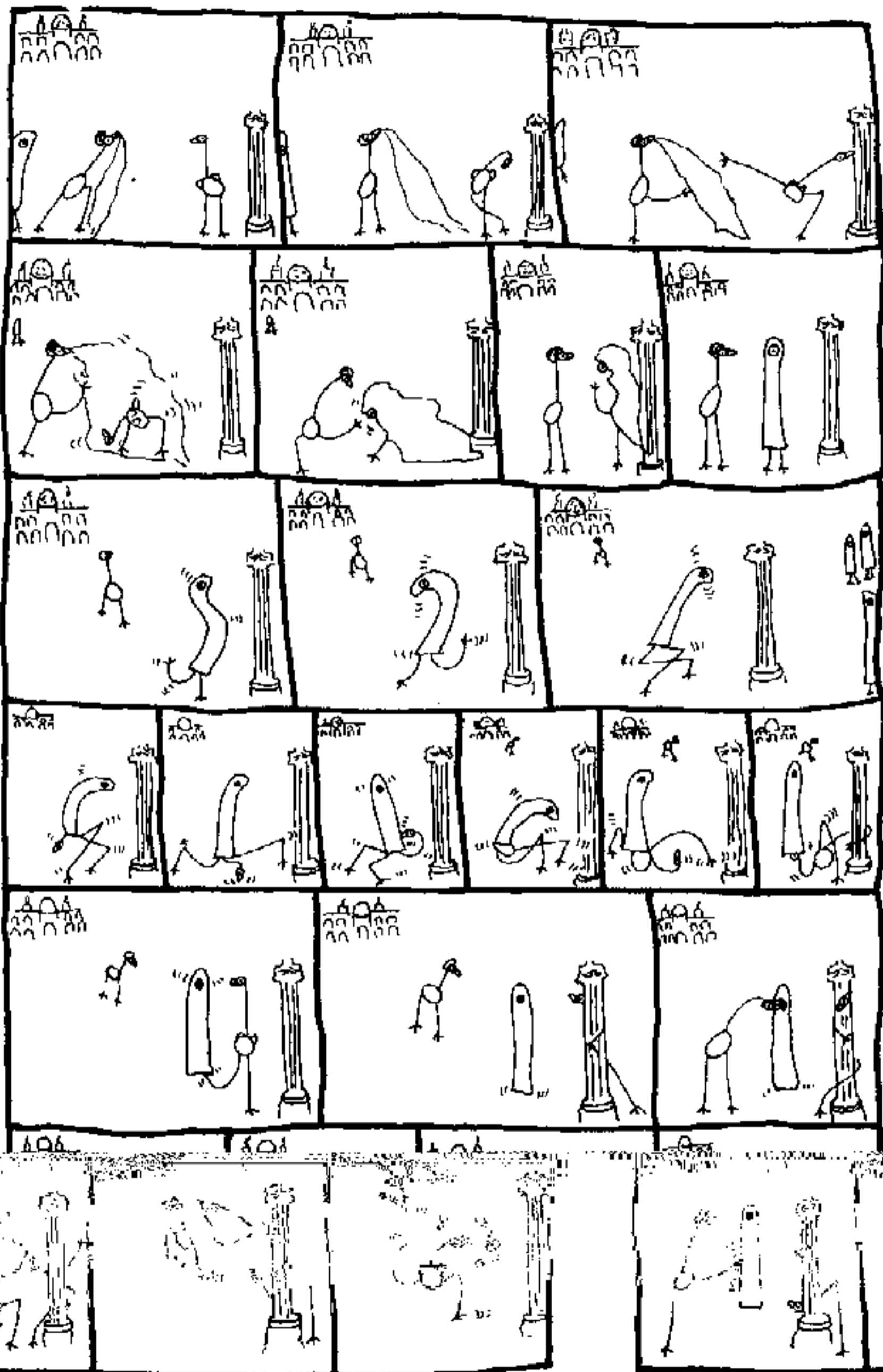
اخیراً بیژن اسدی پور ما را مورد لطف و محبت خود قرار داده اند و مجموعه ای از کارهای خود را برای چاپ در «نیمه دیگر» ارسال داشته اند. با تشکر بسیار چند طرح از این مجموعه را در این شماره می آوریم و امیدواریم در شماره های آینده نیز از کارهای ایشان استفاده کنیم.





۱۳۳۲

۱۳۳۲



© V. SLAVUSKI

یادداشت‌های سفر

زهرا امیدوار

یک سال بود که شوهرم رفته بود. سی خرداد ۱۳۶۰ ما رارها کرد و رفت. چند ماهی مخفی زندگی می‌کرد و بعد هم به خارج فرار کرد. من مانده بودم و سه تا دخترم. نوزاد ۸ ساله و ۱۱ ساله. سیاه‌ترین سال رژیم خمینی رامی گذراندم. باید زن بود و مادر سه دختر ریز و درشت که شوهرش فرار کرده و از بستگان دور و نزدیکش یک درمیان یا کشته شده اند و یا زندانی و یا فراری اند و مخفی تا فهمید «زندگی» در ایران خمینی سال ۶۰ چه معنی می‌دهد. من که فقط «می‌گذراندم». ولی نه به همین سادگی که می‌گویم. دو بار در آن سال خانه عوض کردم تا از تعقیب پاسداران در امان باشیم. یکی دو بار از محل حادثه گریختیم. صبح تا شب وقتم را در صف‌ها می‌گذراندم تا خودم و بچه‌هایم راسیر کنم. بارها بخاطر یک قوطی شیرخشک به دوستان دور و نزدیک متوسل می‌شدم تا پس از بارها رفت و آمد و هزار پیچ و خم یک قوطی پیدا می‌شد. هر روز و هفته و ماه شاهد دستگیری و اعدام یا کشته شدن این یا آن‌های آشنا در دور و نزدیک بودم. خودم هم دیگر از زندگی داشتم سیر می‌شدم. امید زیادی برایم باقی نبود. فکرمی کردم من هم دیر یا زود به چنگ پاسداران خمینی می‌افتم و می‌روم. باک هم نداشتم تا از این نوع زندگی خلاص شوم. ولی فکری سرپرستی سه تا بچه ام آزارم می‌داد. من خودم طعم زن بودن در رژیم جمهوری اسلامی را چشیده بودم. دیگر سه دختر من در این رژیم چه باید می‌کشیدند - فکرش از هر شکنجه‌ای آزار دهنده‌تر بود.

تصمیم گرفتم هر جور شده با بچه‌هایم از ایران بیرون بزنم. به شوهرم متوسل شدم تا ترتیب کار را از خارج بدهد. مدتی مقدمات کار طول کشید تا راه افتادیم. یک کاروان شدیم. سه مادر و ۹ بچه (یک‌ساله تا سیزده ساله) و یک دختر جوان. ما که همه شوهرانمان قبلاً رفته بودند خارج و خودمان مخفی و نیمه مخفی زندگی می‌کردیم. آن دختر هم مدتی مخفی بود و حالا از دست رژیم فرار می‌کرد. تا ارومیه به طور عادی رفتیم. مسافرت یک گروه زن و بچه همراه با چند نفر زن و مرد همراه سوء

ظن کسی را جلب نمی کرد. ولی در درون هر کدام از ما نگرانی موج می زد. هیچ نمی دانستیم چگونه این سفر به سر خواهد آمد. من مرتب گریه می گرفت. با این که قبلاً خارج زندگی کرده بودم دلم نمی آمد و وطنم را ترک کنم — من که یک زبان اروپائی می دانستم. می گفتند تو دیگر چرا ناراحتی. نگرانی سفر، آزادی پس از آن، فکر همه آنهایی را که در جهنم خمینی پشت سر می گذاشتم باهم مخلوط شده بود و فکر مرا مشغول می داشت. ولی این افکار زیاد طول نمی کشید. بچه هایم هر کدام به جویری حواس مرا به خود جلب می کردند و کاری داشتند. هاله که حالا یک سال و خورده ای داشت مرتب از سر و کولم بالا می رفت و راحت نمی گذاشت.

به ارومیه که رسیدیم یک راست رفتیم مسافرخانه. فاصله زمان و مکان فکرها را کمتر کرده بود. بیشتر باهم حرف می زدیم و می خندیدیم. ماه رمضان بود و تابستان. موقع مناسبی برای سفر، بخصوص به ارومیه، نبود. نه رستوران، نه کافه و نه ناهار خوری هیچ جا باز نبود و مسافرت لطفی نداشت. فردای ورودمان برای فرار از هوای گرم و خفه مسافرخانه تصمیم گرفتیم به پارک شهر برویم تا بچه ها بازی کنند و سرو صدا و هیاهویشان که در آنجا هم مزاحم دیگران بود و هم وضع ما را مشکوک می کرد تمام شود. ولی آنجا هم بچه ها میوه می خوردند و یک پاسدار موتورسوار مرتب دور میزد و ما را زیر نظر داشت. آخر متوسل به باغبان پارک شدیم. او هم با پاسدار صحبت کرد و از قول او گفت که تظاهر به روزه خواری نکنند.

دوروز بعد راهنمای سفر ما سرو کله اش پیدا شد و قرار حرکت را گذاشتیم. فردا، بعد از ناهار ساعت ۳ دم میدان... همه در میدان حاضر بودیم. من و سه بچه، فاطمه و چهار فرزندش، زری و دو بچه اش و پری. سرو صدا و ناراحتی بچه ها از گرما باعث می شد که این جمع در آن هوای گرم بعد از ظهر ماه رمضان خیلی در آن نقطه غیرعادی به نظر برسد. بعد از نیم ساعت راهنما رسید ولی چون وضع ما با آن ترکیب در آنجا مشکوک بود نتوانستیم همراهش برویم. قرار دیگری گذاشتیم. همه سوار شدیم تا به محل جدید رسیدیم و از آنجا باهم به یک ده نزدیک رفتیم. قرار بود در این نقطه لباس محلی بپوشیم و با وسیله نقلیه راهنما از آن نقطه حرکت کنیم. ولی باز شرایط مناسب نبود و رفت و آمدها مشکوک بنظر می رسید. ما بدون تعویض لباس به سرعت برق سوار وانت سر پوشیده ای شدیم که اطراف آن شیشه داشت و از بیرون داخل آن دیده می شد. به ما گفتند هر جا انظار کردیم چنان خم شویم که از بیرون دیده نشویم. دختر چهار ساله زری تب شدیدی کرده بود و اسهال داشت. کف وانت نشسته بود و آهسته ناله می کرد. بچه یکساله منم وحشت کرده بود و درست در جاهایی که باید خم شویم و ساکت بمانیم سرش را بالا می گرفت

و جیغ می زد. بقیه بچه ها که بزرگتر بودند کم و بیش می فهمیدند و علیرغم تنگی شدید جا و گرما آرامش خود را حفظ می کردند و هرچه می گفتیم بگوش بودند. این قسمت از سفر بیش از یک ساعت طول کشید. از منطقه تحت کنترل پاسدارها عبور کرده بودیم و به ده دیگری رسیدیم. شکل و شمای شهری ما اهالی ده را سخت متوجه ما کرده بود. نگرانی خودمان را از این بابت با راهنما در میان گذاشتیم گفت: «عیب نداره همه از خودمون هستند». سه چهار ساعتی در یکی از خانه ها ماندیم تا هوا تاریک شود. در این مدت گاهی صدای تک تیر می آمد ولی می گفتند عادی است. همه خوشحال و خندان بودیم و به این می اندیشیدیم که تا صبح به آن طرف مرز رسیده ایم و از این جهنم خلاص می شویم. زن صاحبخانه به پخت و پز و تهیه شام مشغول بود و بچه شیرخواره اش در گهواره گریه می کرد. من به بچه رسیدگی کردم و فاطمه برای آنها قند می شکست. بعد از شام حدود ساعت ۸/۵ گفتند حرکت کنید. وسایل را در گونی گذاشتند و بار اسبها کردند. اهالی ده که اسبها را فراهم کرده بودند هم جمع شده بودند. راهنما مقداری از ما پول گرفت و بقیه اش ماند تا اگر سالم رسیدیم تحویل بگیرد. اول بچه ها را سوار کردیم. هر دو تا روی یک اسب. زری و بچه مر بزش هم روی یک اسب سوار شدند. نوبت فاطمه و من رسیده بود. هاله را راهنما گرفت تا من سوار شوم که ناگهان صدای تیراندازی بلند شد. و پشت سرهم صفیر و آتش گلوله ها از بالای سرمان عبور می کرد. همه به هم ریختند. سه چهار تا اسب جلوتر راه افتاده بودند و در خم کوهها و در تار یکی شب اصلا دیده نمی شدند ولی صدای شیهه اسب ها از همه طرف بلند بود. تا آنجا که من می دیدم همه از اسبها به زیر افتادند جز پسر شش ساله زری که محکم به گردن اسب چسبیده بود و جیغ میزد و چند تا اسب دیگر از سروکله اسبش بالا می رفتند. خواستم بروم جلو و او را پائین بیاورم ولی دختر ۱۲ ساله من که در تار یکی و وحشتزده مرا پیدا کرده بود ولم نمی کرد. فاطمه رسید و او را پائین آورد. تا این جا دو تا از بچه های فاطمه را هم پیدا کردیم ولی از دیگران خبری نبود. صدای تیراندازی کمتر می شد. اهالی ده همه به هم ریخته بودند و فرار می کردند و خود را می زدند و گریه می کردند. در همان ابتدای حمله راهنمایمان که هاله را در آغوش داشت گفت پاسدارها هستند بریزید توی خانه ها و خودش رفت. دیگر هاله هم نبود و از اینک که مبادا زیر لگد اسبها رفته باشد ناراحت و نگران بودم. در حالیکه به طرف خانه ها می دویدیم از هر کسی سراغ بچه را می گرفتم.

غروب آن روز باران آمده بود و بعد از تار یک شدن هوا باران بند آمده بود ولی خیلی سرد و نمناک بود. زمینها گلی بود و تا میچ پا در گل ولای فرو می رفتیم. در بدر

دنبال بچه های دیگرمان و سایر همراهی ها می گشتیم. اهالی ده به زبان کردی صحبت می کردند و هرچه ما از بچه ها سراغ می گرفتیم مقصودمان رانمی فهمیدند. بالاخره پسر بچه ای ما رابه خانه ای برد که هاله در آنجا آرام خوابیده بود و من از فکر این یکی راحت شدم. آن پسر بچه فارسی می دانست. رفت و برگشت که همراهیهای شما همراه با دونفر از اهالی اینجا دستگیر شدند. یکی از آنها توانسته از نیمه راه فرار کند و یک اسب هم گشته شده. این سؤال که بچه ها را کجا برده اند و آیا آنها سالم بوده اند یا زخمی باقی ماند.

زنی هراسان آمد و ما را از آن خانه بیرون کرد. گفت ممکن است پاسدارها برای دستگیری شما برگردند. از خانه و ده در شب تاریک و سرد و سراسر گلی رانده شدیم و تا کنار رودخانه ای که تا آنجا نیم ساعت پیاده راه بود دختر جوانی ما راهدایت کرد. همه مردان ده با حمله پاسداران فراری شده بودند. دختر راهنما در وسط دشت برادرش را صدا کرد و او از میان کوهها آمد. کمی فارسی می دانست گفت همین جا بمانید تا صبح ببینیم تکلیف چیست. زمینها خیس بود. یک دسته علف خشک را باز کرد تا بچه ها بتوانند روی آن دراز بکشند. مجموعاً هفت نفر بودیم. من و دو بچه. فاطمه با دو بچه اش و پسر زری. روی علف خشک فقط به اندازه بچه های بزرگتر جا بود. من و فاطمه درد و طرفشان قرار گرفتیم. من هاله را روی سینه ام خواباندم تا رطوبت زمین نخیش نکند. یک مرد نسبتاً مسنی هم یک پتو برای بچه ها آورد و تا سحر پیش ما ماند که تنها نباشیم. تا سحر پلک چشمم به هم نرسید. ترس از حمله مجدد پاسدارها بیش از ترس از مار و عقرب و حیوانات وحشی، بیدارم نگاه می داشت. به خاطر ندارم که به چه می اندیشیدم. به بچه ها که نمی دانستم چه پرسرشان آمده و آیا در همان لحظات تحت شکنجه قرار دارند یا نه. یابه همراهانی که ما راتا ارومیه آورده بودند و حال ممکن است همگی شان گیر افتاده باشند. یابه پدر و مادرمان در داخل ایران و یا به شوهرانمان در خارج از مرزهای آن یابه همه آنها و خودمان.

سحر بود که مرد رفت تا روشن نشده جایی مخفی شود و به ما هم گفت آن طرف کوه زاغه ای است که حتماً به شما پناه می دهند و آب و نان شما را فراهم می کنند. بچه ها را بیدار کردیم و راه افتادیم. چند ساعت رفتیم. از زاغه خبری نبود، غافل از اینکه باراه رفتن مایک روز طول می کشید تا به آن طرف کوه برسیم. بچه بغل و یک ساک وسایل اولیه مورد نیاز بچه مرا خسته کرده بود. فاطمه نیز از پادرد رنج می برد. آفتاب همه جا را گرفته بود و روز برخلاف شبش که خیلی سرد بود، آفتاب

داغی داشت. در کمرکش کوه نشستیم ونمی دانستیم چه کنیم و کجا برویم. دوساعتی گذشت. بچه ها از تشنگی و گرسنگی ناآرامی می کردند. اگر راه را ادامه می دادیم ممکن بود به مشکلات بیشتری برخورد کنیم. احتمال گم شدنمان و یا ازدست رفتن بچه ها زیاد بود. از این رو به محل شب قبل برگشتیم. از آن نزدیکی رودی می گذشت. رفتم از آب آن حداقل برای تهیه شیر بچه استفاده کنم ولی بارندگی شب قبل آب را چندان گل آلود کرده بود که حتی به درد دست شستن هم نمی خورد. چند نفری با اسب از آن طرف رود می گذشتند. هر چه فریاد زدیم و کمک خواستیم اعتنایی نکردند و رفتند. مستاصل شده بودیم ونمی دانستیم چه کنیم. ناگهان جوان شب قبل را که از صبح دنبال ما گشته بود دیدیم. جریان را که فهمید خیلی خوشحال شد که پنهان شده بودیم. ز پرا پاسدارها صبح زود آمده بودند و تمام ده را بدنبال ما گشته بودند اما اهالی گفته بودند که ماشبانه رفته ایم. زری راهمراه خود به ده آورده بودند که بچه اش را پیدا کند و معلوم شد که شب آنها را در همان پاسگاه محل نگه داشته اند و قرار بوده بعدا به ارومیه منتقلشان کنند. در ضمن نشنیدیم کسی در این جریان کشته یا لاقط زخم مهلکی برداشته باشد. جوان محبت کرد و با کمک خواهرش برای ما چای و نان آورد. گفت درده هیچ مردی نیست که بتواند به رفتن شما کمک کند. پاسدارها تهدیدشان کرده بودند که اگر به ما کمک کنند ده را بمباران خواهند کرد. ولی می گفت پاسدارها شب جرات نمی کنند به ده بیایند و اگر ماما شب صبر کنیم شاید مردهای ده به خانه هایشان برگردند و کمکمان کنند. در طول روز چند نفر دیگر از اهالی ده به وسط دشت پیش ما آمدند. غمخواری می کردند، و دلداری می دادند و می رفتند که کمک بیاورند ولی دیگر بر نمی گشتند. دوتا جوان که می گفتند پیشمرگه هستند و فراری بودند علاقه زیادی به کمک به ما نشان می دادند ولی می گفتند کسی اسب در اختیارشان نمی گذارد. ما هم هیچ پول نداشتیم که اسب کرایه کنیم. چمدانهایمان هم شب قبل گم شده بود و به هر کسی می گفتیم، می رفت و می آمد که نیست. بعد از ظهر از پاسگاه نزدیک که بچه ها را دستگیر کرده بودند یک نفر خبر آورد که راهها را بسته اند و تحت کنترل دارند. هوا کم کم تاریک می شد و ماندن در بیابان هیچ فایده ای نداشت. ممکن بود روزها سپری شود و کسی کاری برای ما انجام ندهد. تصمیم گرفتیم به ده برگردیم. به خود اهالی ده نیز بدین شده بودیم. ولی از فرط استیصال برگشتیم و بهشان گفتیم که یا ما را به پاسدارها تحویل بدهند و یا کمک کنند تا به آن سوی مرز برسیم.

به خانه ای که وارد شدیم بلافاصله بچه ها وسط اطاق افتادند و خوابشان

برد. من هم که در تمام مدت از ارومیه تا آن موقع حتی یک پلک برهم ننهاده بودم مثل مرده ها دراز شدم. فاطمه با آنها مشغول صحبت شد. هیچ مردی درده نبود و زنهای بیچاره علییرغم دلسوزی که می کردند وحشتزده بودند و چون دستشان از زمین و آسمان کوتاه بود نه می توانستند ما را پذیرند و پنهان کنند و نه آدمی بودند که به پاسدارها خبر بدهند. بعد از نیم ساعت صحبت ما را از اطاقشان بیرون کردند و بچه های خواب راکشان کشان از اطاق بیرون انداختند. ما هم به ناچار در جلو خانه وسط ده روی شاخه های بریده درختها نشستیم و سعی کردیم بچه ها را که گریه وزاری داشتند و شام غریبان ساخته بودند جوری آرام کنیم و بخوابانیم. ولی همه بچه ها می خواستند خودشان را به مادوتا بچسباندند و لااقل سرشان را روی پای ما بگذارند. پنج بچه کوچک و بزرگ. زنهای ده باز دلسوزی کردند و پتوروی خاک انداختند و بچه ها را گرسنه و تشنه خواباندیم. چون از شب قبل آب و نان نخورده بودند کم کم خسته و گریبان خوابشان برد.

زنهای ده دورمان حلقه زده بودند و بلند بلند برایمان گریه می کردند. سعی داشتیم در موقعیتی که پیش آمده توجهشان را بیشتر جلب کنیم ولی زبانشان را نمی دانستیم. فاطمه کمی ترکی می دانست که حرف می زد یک نفر برای دیگران ترجمه می کرد. روضه خوانی حسابی شروع شده بود و خلاصه وار گفتیم که ما و شما همه با خمینی مبارزه می کنیم و باید به یکدیگر کمک کنیم چطور شما ما را از خانه خود می رانید؟ بیچاره ها خیلی دلسوزی می کردند. در همین حین یکی از اینها از گوشه ای بیدار شده به اطاقش رفت. فوراً دنبالش دویدیم و گفتیم این چه وضعی است که برایمان بوجود آوردی. لااقل پول رابده تا اسب کرایه کنیم. گفت پولها پیش من نیست و پیش آن دیگری است و او هم فرار کرده ولی شما را الان سوار اسب می کنیم و می بریم. ولی ما چگونه می توانستیم به او اعتماد کنیم. می خواست با عجله ده را ترک کند و درست جواب نمی داد. بالاخره خبر آوردند که پیرمردهای ده دورهم جمع شده اند و تصمیم گرفته اند که ما را تا مرز ببرند. اعتمادمان را از دست داده بودیم ولی چاره ای نداشتیم جز این که صبر کنیم. ساعت یک بعد از نیمه شب چهار اسب آوردند بچه ها را بیدار کردیم و راه افتادیم. چمدانهایمان را که خیال می کردند پراز پول است و به این دلیل می گفتند گم شده آوردند. جلوشان باز کردیم و دیدند که به جز لباس و غذای بچه چیز دیگری نیست. بچه ها همه ناآرامی می کردند و حتی بزرگترین آنها سخت خسته بود و خوابش می آمد و گریه می کرد. باز زنهای ده ماچ و بوسه و نوا حافظی کردیم. از کوچک و بزرگ دعایمان می کردند و آرزوی به سلامت رسیدنمان

باورشان نمی شد که ما پول نداشته باشیم. بعد از مدتی قبول کردند که فقط موجودی نقدی دونفر همراه ما را بگیرند و ما راتا مرز برسانند. آن دومرد مهر بان کرد دوازده هزار تومان رو بهم در جیبهایشان داشتند. تمامی آنها به اسب سوارهای جدید دادند تا ما را به مرز برسانند. محبت و انسانیت آن دو باز ما را به گریه انداخته بود و نمی توانستیم حرفی بزنیم. هر چه کردیم که آدرسشان را بدهند تا بعد پولشان را بفرستیم قبول نکردند. حتی راضی نبودند اسمشان را هم بگویند. فقط برای راحتی خاطر ما گفتند اگر بعدا راهنمایان را دیدیم (که حتما می بینیم) این پول را از او می گیریم. یک بار دیگر به ما اطمینان دادند که ما این اسب دارها را می شناسیم و اطمینان داشته باشید که می رساندگان بعد جدا شدند و رفتند.

قرار شد راهنمایان جدید ما را به ده... نزد برادر راهنمای اولی که پولها را گرفته بود ببرند زیرا حدس می زدند که وی پیش برادرش باشد. همان صبح راه افتادیم و تا غروب با اسب می رفتیم. روز خیلی سختی بود. در ابتدای حرکت پرسیدیم که چقدر در راه هستیم ولی انگار اصلا وقت و ساعت نمی شناختند. فقط می گفتند زیاد طول نمی کشد. از این جهت هیچ آب و نانی برنداشتیم. بعلاوه، گفتند سر راه آب و نان هم هست. ولی پس از ساعتی در آفتاب سوزان تابستان بچه ها تشنه شده بودند و تا رسیدن به چشمه مسافت زیادی مانده بود. یک شیشه کوچک آب جوشیده برای حال بود که پستانکش را برداشتم و بچه ها هر کدام لبشان را تر کردند. یک ساعت دیگر نگذشته بود که دوباره بچه ها و حتی بزرگها از تشنگی بی حال شدیم. نوید دادند که کمی جلوتر چشمه ای است و تا نیم ساعت دیگر می رسیم. بعد از مدتی به چشمه ای رسیدیم. بچه ها با شادی از اسبها پائین پریدند و بطرف چشمه دویدند ولی چشمه ذره ای آب نداشت و بکلی خشک شده بود. بچه ها که شدیداً تا آنجا تشنه و آفتاب سوخته شده بودند ناامید و آهسته و سر بریز بر برگشتند و باز سوار شدیم و راه افتادیم. بالاخره به یک چشمه آب رسیدیم که آبش خورش به اندازه یک کاسه کوچک بود. از سر شیشه شیر بچه کمک گرفتیم. با سر شیشه از چشمه آب برمی داشتیم و یک به یک می نوشیدند. حدود نیم ساعت آب خوردن ما طول کشید. تشنگی بچه ها که بر طرف شد سرو صدای گرسنگی شان بلند شد. خدایا دیگر این را چکار کنیم. در ساک ها نصف فنجان «سراک» خشک وجود داشت. توی یک نایلون ریختم و آب به آن اضافه کردم و پنج بچه از میزده سال تا یک سال شریکی آن را خوردند و به به کردند. دوباره حرکت کردیم و بعد از ظهر به چادرهای بیلاقی یک دسته از عشایر کرد رسیدیم. آنجا به ما نان و ماست دادند. نان و ماست تازه. گفتن ندارد که چقدر خوردیم و چقدر خوشمزه بود. فکر می

کنم تا عمر داشته باشیم فراموشمان نشود، خواستم شیر برای هاله درست کنم. ساکش گم شده بود. ای وای این دیگر چه مصیبتی است این بچه که نمی

دردنم که از این بچه ها یادمان نماند. این بچه ها را که در این راه دیدیم، همه را یادمان ماند.

بودم. ماتم مارا که دهاتیها دیدند یکی که به ده نزدیک رسیدیم یکی برای در آن حول وحوش هیچ آبادی نبود. ماندیم. در تمام طول راه از تیغ کوهها و آرامش مارا می بردند که پاسدارهای می شد به ما شک نبرند. به ما گفته مختلف هستند و ده در اختیار آنهاست. راحتی از مرز عبورتان می دهند.

همانطور که می رفتیم رسیدیم به پاسداری. برای چند لحظه بند دلما بود که در ظرف مدت کوتاهی به آن یک نفر جلو آمد و گفت این منم. «ارتش دارید؟ خودشان را پیشمرگه» «ارتش تعریف کردیم. دو نفرشان همراه از برادر راهنما خبری نبود. از هیچ ارتش آزادبخش نیز در آن ده خبری نبودیم. ماهم که پناه و چاره دیگری جدا شدند. یک بار دیگر بر اسب سوار بودیم. بچه ها هم هیچکدامشان نرفتند. ولی راه زیاد بود و نمی شد. و گریه می کرد. آخر یک صبح نشسته بود. خوشبختانه سه ربع ساعت محض ورود یک عده از سر بازار را آوردند. چادری خالی کردند و خوردیم. سرهنگ فرمانده پایگاه می کند و گفتند امشب راحتی نیست. و از اینکه ما باید غذای سر

بچه ها را در این راه دیدیم، همه را یادمان ماند.

رفت و شیشه بچه خودش را آورد و قرار شد شب ش از آن ده بخرم و بفرستم. حرکت کردیم. ولی من هم چنان مدیون محبتهای بی شائبه آن زن حرکت می کردیم و اسب سوارها چنان با دقت می که پائین کوه بودند و پایگاههایشان هم دیده بودند در آن ده مرزی معهود، گروههای سیاسی است و از پاسدار خبری نیست. آشنا داشته باشید به

یک چادر و تعدادی افراد مسلح ملبس به لباس ن پاره شد و گفتیم همه چیز تمام شد. تصور ما آن ده معهود می رسیدیم و حالا... نزدیک که شدیم طبقه تحت کنترل ماست، شما کی هستید و چکار رهایی بخش» معرفی کردند. ما چرا را از سر تا ته ما شدند و تا ده معهود ما را رساندند. اما در آن ده گروه سیاسی دیگری جز چند نفر از افراد مسلح خبری نبود. از ما خواستند که به چادرهای آنها نداشتیم. اسب سوارهای همراهمان از آنجا از ما رفتند ولی این بار اسب سواری خیلی کشنده نمی خواستند سوار شوند و ترجیح می دادند پیاده بچه کوچک من به شدت از اسب بیزار شده بود تا شب بجای خوابیدن و بازی کردن روی اسب نشسته بود. بیشتر طول نکشید تا به پایگاه آنها رسیدیم. به ما دویدند و برایمان کاپشن و پتو و دیگر لوازم در اختیارمان گذاشتند. بعد از مدتها غذای گرم پیشمان آمد و امیدواری داد که کارمان را درست بخوابید. اینجا در دست ماست و از پاسدار خبری بازی بخوریم عذرخواهی کرد. غافل از اینکه این

غذای گرم چه نعمت بزرگی برای ما بود.

یکی از خانهای محلی هم با چند نفر اسکورت همراهش که رابطه نزدیکی با ارتش آزادیبخش داشت آمد. حال و احوال ما را دید و پرسید و قول داد توسط افرادش از زندان ارومیه حال و احوال بچه ها را خبر بیاورد. دوازده روز بعد خبر آوردند که همگی آنها سالم و در زندان ارومیه هستند.

روزهای بعد سرهنگ افرادی را به ترکیه می فرستاد تا شوهر من یا فاطمه را پیدا کنند. بالاخره پس از پنج روز که هر روزش مثل سالی بر ما گذشت — زیرا به آنها نیز نمی توانستیم اطمینان کنیم و عاقبت کارمان رانمی دانستیم — در یک بامداد شوهر فاطمه آمد و ما را به آن سوی مرز برد.

آن عده از ما که دستگیر شدند به تدریج بعد از مدتی آزاد شدند. آنچه بر آنان گذشت بطور خلاصه در اینجا می آورم.

وقتی تیراندازها شروع شد همگی از اسبها به زمین افتادند و به دستور پری همه روی زمین درازکش کردند. بعد از خاتمه تیراندازی پاسدارها دورشان حلقه زدند و همه را که سرپا گلی شده بودند دستگیر کرده، بایک وانت به پاسگاه محل می برند. در یک اتاق زندانی شان می کنند. دستگیرشدگان همه زن و دختر بودند. زری و دختر ۴ ساله اش. دو دختر ۸ و ۱۱ ساله فاطمه، پری و دختر ۹ ساله من. اتاق بی نهایت کثیف بود و یکی دو پتوی کف آن از کثافت و آشغال پوشیده بود. می گفتند حتی زندانهای بعدی تمیزتر از این اتاق پاسگاه بودند. بچه ها به خاطر ترس و وحشت حمله و دستگیری مرتب احتیاج به توالت رفتن داشتند و پشت سرهم از بزرگترها می خواستند که آنها را ببرند مستراح و این باعث غرغر محافظین آنها می شد. روز بعد به پاسگاه دیگر و بعد از دوازده روز به ارومیه منتقل شده اند. در مراحل و پاسگاههای مختلف بازجویی شده اند. یک بار هم بچه ها را بازجویی کرده اند.

در ارومیه به آنها اجازه دادند که به خانواده خود خبر بدهند. خانواده ها به ارومیه آمدند و پدر بزرگ بچه های ما برای تحویل گرفتن آنها مراجعه می کند و با جواب «باید مادرشان بیاید تا تحویل بدهیم» رو برو می شود. مدت سه هفته بچه ها رانگه می دارند و وقتی از دستیابی به ما ناامید می شوند آنها را مرخص می کنند. یک بار به آنها گفته بودند که مادرانتان که با چند مرد همراه بوده اند سرمرز در زد و خورد دستگیر و یا کشته شده اند. بچه ها پرسیده بودند مادرانمان زنده هستند یا نه؟ جواب شنیده بودند که نمی دانیم. این حرف بچه ها را بیشتر ناراحت کرده بود و دستجمعی در زندان با آهنگ «خانم حنا» می خوانده اند. مامان جانم مامان

جانم نکته کشته باشنت کجائی؟ و گریه می کردند. بیچاره پری راشدیدا ناراحت کرده بودند. زری هم که از روز اول کارش فقط گریه وزاری بود گریه اش شدت گرفته که حتما پسر من هم کشته شده. ولی بعد از مدتی که این حربه هم کاری نیفتاده و نتوانسته اند چیزی اضافه تر از زبان آنها بکشند دروغ خود را فاش کرده اند و آن وقت بچه ها آرام شدند.

آزادی بچه ها بعد از سه هفته به همت پدر بزرگ و مراجعات مکرر به مقامات زندان صورت پذیرفت ولی پری وزری همچنان ماندند تا پس از مدتی بی گناه شناخته شده و با قید ضمانت آزاد شدند. یک سال دیگر مخفی در ایران زندگی کردند و برای بار دوم آنهم باز با مسایل و مشکلات فراوان موفق به فرار از ایران شدند.



پدریت غاصب :

منشآت تقویت سبک

مستمرک و ویژه

زنان



کابل ایتاج از :

Jean Oubeau
P.O. Box 1064,
Snowdon Station,
Montréal, Canada
H3K 1Y2

دکتر آزاده آزاد

بها : ۵ دلار کانادا

خاطرات تاج السلطنه

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)،

سیروس سعدوندیان

تاریخ نشر ایران، تهران، ۱۳۶۱

نقد کتاب

خاطرات تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، همانطور که در آرشیو این شماره آمده است، تاریخ زندگی اوست «از بدو تولد الی متارکه ی با شوهر». در مقدمه نقد گونه جامعی که منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان بر این کتاب نگاهشته اند آمده است که جنسیت نگارنده اثر، مقام و منزلت اجتماعی وی، وهم چنین شرایط فرهنگی سیاسی زمانه ای که نگارنده در آن زندگی می کرده است، محتوای تاریخی اثر را از اهمیت خاصی برخوردار می کند. بدان معنی که تاج السلطنه که شهزاده ای است از پردگیان حرم سلطنت در پرتو و به سبب امنیت جانی و مالی منتج از مقام اجتماعی خویش از آزادی بیان قابل ملاحظه ای برخوردار است. همچنین این اثر نمونه ای است گویا از برخورد فرهنگ غرب و شرق در آن مقطع زمانی. در سال ۱۲۹۲ شمسی معصوم با سال ۱۳۳۲ قمری که تاج السلطنه شروع به نگارش خاطرات خود می کند (در این زمان نگارنده سی و یکساله بوده است) فضای سیاسی ایران فضای شکوفائی است. بحث مشروطیت، برابری، آزادی و نوگرایی ناشی از نفوذ فرهنگ غرب، سخن غالب آن روزگاران است و تاج السلطنه تحت تاثیر چنین شرایطی و همچنین در پرتو آزادی بیان حاصل از امنیت جانی و مالی قادر به انتقاد از وضع موجود است.

نفوذ فرهنگ غرب و تجدید طلبی توأم با آن نمود چشمگیری در شیوه نگارش نگارنده نسبت به موقعیت اجتماعی زنان دارد. در این کتاب نه تنها تاکید بر شرایط غیر انسانی زندگی زن ایرانی آن زمانه می شود که «از نوع انسان مجزا شده و جزو بهائم و وحوش هستند» و «در زیر یک زنجیر اسارت و یک فشار غیر قابل محکومیت، اغلبی سرودست شکسته، بعضی ها رنگ های زرد پریده، برخی گرسنه و برهنه» روزگاری می گذرانند، بلکه نگارنده به علت آشنائی با ادبیات و معارف غربی راه حل هایی نیز برای به زیستن به زنان پیشنهاد می کند که از آن جمله اند: برداشتن حجاب، بدست آوردن حقوق مدنی خود مانند زنان اروپایی و «آمریک»، آشنایی با علم و معارف، شرکت در کار و فعالیت تولیدی. نمونه هایی از نظرات اصلاح طلبانه وی در رابطه با مسئله زن در آرشیو این شماره آمده است و بدین سبب لزومی نیست که مجدداً در اینجا تکرار شوند. البته تاج السلطنه گهگاهی علت معلول را باهم می آمیزد و چنین می انگارد که فقدان حقوق مدنی برای زنان به علت حجاب است در حالیکه حجاب خود معلول نبود جامعه و حقوق مدنی است تا علت بر آن.

نگارنده در نگارش به خویشتن و دیگران مهمترین عامل سازنده را محیط خانوادگی و تعلیم و تربیت اولیه در خانه و مدرسه می داند و به خصوص به نقش مادر در تعلیم و تربیت دوران کودکی تاکید فراوان دارد. در تجزیه و تحلیل برخی از صفات غیر نیکوی خود چون لجبازی، خودسری و تکبر اشاره به نبود تربیت و دلسوزی مادرانه در دوران طفولیت می کند چه که به رسم موجود زمان، زنان حرم فرزندان خود را از ابتدای تولد به دایه و خواجه باشی می سپردند و این دایگان که معمولاً کنیزهای «زرخرید» سلطان بودند، به اضافه خواجه باشی ها، نه تنها به علت شرایط و موقعیت اجتماعی خود «در وادی جهل نشوونما یافت» و واقعا «ح» را از «ب» تمیز نمی دادند بلکه وظیفه داشتند «مردم را به تعظیم و تکریم این بچه ی شیرخواره امر» کنند. از این فرار «خیلی لجوج و خودسر بودم و اطاعت هیچکس را نمی کردم... زیرا از وقتی عقلم می رسیدومی فهمیدم، تمام را جز تکریم و تواضع چیزی ندیده و هرچه خواسته بودم برایم موجود بود».

تاج السلطنه را در هفت سالگی به مکتب فرستادند گرچه او علاقه ای به مکتب و معلم نشان نداد (رجوع شود به آرشیو). نگارنده در جوانی و به خصوص از هیجده سالگی به بعد به تحصیل دانش و هنر به طور جدی علاقه پیدا می کند و به آموختن موسیقی، نقاشی، تاریخ و زبان و ادبیات فرانسه می پردازد و این آموزش در شیوه جهان نگری او تاثیر فراوانی می گذارد. تاج السلطنه در نه سالگی به نامزدی حسن خان شجاع السلطنه درآمد و در سیزده سالگی وی را به عقد او درآوردند. نارضایی تاج السلطنه از این پیوند که علیرغم خواست او بوده است در سراسر خاطرات منعکس است. مثلاً در توصیف روز شیرینی خوران خود این طور می گوید: «خوب به خاطر دارم که در زیر رحمت بزرگ و سنگینی جواهرات نزدیک

به مرگ بودم و مکرر به این روز شوم لعنت و نفرین می نمودم... بیچاره من که مثل اسیر و کنیز، با جواهرات و تزئینات ظاهری فروخته شدم؛ درحالتی که هم این شوهر را ندیده و به اخلاق او عادت نداشتم، بلکه این انیس و مونس تا آخر عمر را خیالی قبول کرده، در مخیله‌ی خود فقط اسم شوهر را پرورش داده بودم... من باید شوهر کنم به هزار خوانچه شیرینی و میوه و پنج شش سینی طلا و نقره و جواهرات و مروارید و تقریباً چندین بسته پاکت های در بسته مهور اسکناس. آه نگو! از بدبختی های بزرگ انسان همین است که باید به میل پدر و مادر زن گرفته، شوهر نماید. درحالتی که برخلاف عقل و مغایر قانون و بسیار عجیب است» (ص ۲۸-۲۹)، در حقیقت خاطرات تاج السلطنه بیان غمناک زندگی زنی است که با وجود تعلق به طبقه حاکمه حقی در تعیین زندگی زناشویی خود نداشته است.

زندگی تاج السلطنه و شوهر از همان اوایل ازدواج «مرکب بود از دلشنگی، گریه، کتک کاری». شوهر نه تنها «بچه خود سرخسته کننده ای بود» که لجوج و سرکش و لاابالی با آمده بود بلکه مرد عیاش و هرزه ای بود که از پسرهای جوان «بی اندازه محظوظ می شد».

در ضمن نگارنده زن بسیار زیبایی نیز بوده؛ چه قبل از آنکه به عقد شوهر درآید و چه بعد از آن، مردان بسیاری به او عاشق بودند. این عشق های ناکام با لذتی دردانگیز و در قالب رمانتیسیم قرن نوزدهم اروپایی در خاطرات مطرح می شوند گرچه ترس از عواقب عشق که در آن دیار و روزگار قضیه ای است حرام و ممنوع لذت دوست داشتن و دوست داشته شدن را به ترس و کابوس مبدل می کند. مثلاً در یازده سالگی یعنی قبل از آنکه به عقد شوهر درآید توسط یکی از زنان حرم مطلع می شود که مرد جوانی سخت به او دل بسته است. توصیف شبی که این جوان عشق خود را مستقیماً به او بروز می دارد به این شکل آمده است: «من تا آن شب، به این اندازه در رنج و زحمت خود را ندیده بودم. نگاه های این جوانه مرا مسموم می کرد... من هیچ وقت از نگاه کردن به این جوان خائف و هراسان نبودم، و همیشه آزادانه به او نگاه می کردم. ولی از این شب خیلی ترسناک بودم از نگاه کردن به او... زیرا که احساس می کردم یک صاعقه و طوفان عظیمی را که در وجود من شروع به ظهور کرده بود... درین بین سیدگلی که دسته گل زیادی در و بود در دست این جوان و به تمام خانم ها دانه دانه تقدیم می نمود. تا اینکه نزدیک من رسید. ایستاده و گفت بایک صدائی که به زحمت شنیده می شد «آه! ماه بگیر این دسته گل و بگذار در نقطه ای که همیشه برضد من متحرک است». دسته گل را بردست من داد. من مبهوت و بی اراده به این جوان یک نگاه مجنونانه کرده و گفتم «با من تکلم نکنید!». گفت «اطاعت می کنم» و یک مشت گل های الوان که در دست داشت، زیر پای من پراکنده کرد، رفت... من نمی توانم به شما احساسات آن دقیقه‌ی خود را بنویسم. همین قدر می دانم که: این دسته گل در دست من، به قدری سنگین شد که به روی زمین افتاد. و من در اطراف، بیابان

های پرآتش و خیال مشتعل تصور کرده، گاهی هیاکل موخشر می دیدم که از وسط آتش با صدای مهیب و خشن مرا دعوت کرده، گاهی چنین تصور می کردم که مرا زجر و شکنجه می نمایند.» (ص ۴۰)

با آنکه حداین روابط عاشقانه تا آنجا که در این کتاب آمده است از نگارش نامه و آه های عاشقانه تجاوز نمی کند، عشق و لرزه های آن، هرآنگاه که در خاطرات مطرح می شوند با حس گناه و وحشت همراه است و این تعجب آور نیست چه که در آن دیاردوزخ های این جهانی و آن جهانی راه عشق را به چشمه مبارشادی و زندگی بسته اند. از زندگی شخصی نگارنده که بگذریم این خاطرات هم چنین منعکس کننده سقوط و زوال سلسله قاجار است.

تاج السلطنه به علت علاقه فراوان به پدر با عشق و محبت از او یاد می کند و با آنکه اعتراف دارد پدر تاجدار او «اگر آن قدر زن هارا دوست نمی داشت و آلوده به لذت دنیوی نشده، تمام ساعات عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاحت می شد، چقدر امروز به حال ما مفید بود» (ص ۱۶ و ۱۷)، با اینحال شخص ناصرالدین شاه را در بیشتر موارد مقصر نمی داند «زیرا که این بیچاره یک نفر بود و بیش از این نمی توانست، و اگر به او فرصت داده بودند، در جشن قرن به رعیت آزادی داده و اساس مشروطیت محکمی برای ایران فراهم کرده، و این صدراعظم را در پارلمان ملی به حکم قانون تقصیراتش را ثابت و به قتل می رسانید» (ص ۵۱). ادعای تاج السلطنه در مورد مشروطه خواهی ناصرالدین شاه خود مورد سؤال است زیرا لااقل تا کنون صحت این ادعا توسط اسناد تاریخی ثابت نشده است. بهر حال خرد گردیه های نگارنده از دوره ناصری بیشتر متوجه اطرافیان ناصرالدین شاه و به خصوص صدراعظم او امین السلطان می شود تا متوجه خود او. در مقابل تاج السلطنه نیز انتقاد خود را متوجه جانشین پدر، مظفرالدین شاه می کند که «به یک سرعت فوق تصویری خرابی ایران را کمربست». به خصوص تاکید بر خزانه خالی مملکت در زمان مظفرالدین شاه و قرضهای فراوانی که او از خارج گرفت می شود و نگارنده یادآور می شود که این قرضها هیچ نوع اثر مثبتی برای آبادانی مملکت نداشت چه که این پولها صرف خرید اشجار و اجناس بیبوده از فرنگستان شد. «از آن جمله: خرید درخت های قوی هیکل است که به مبالغ زیاد اکتیاع کرده، و با زحمت فوق العاده و کرباهی زیاد می فرستند، و تمام به سرحد نرسیده، خشک می شوند. و باز لوله های آهنی است که به وفور، مجسمه های بزرگ، اسباب های بی ربط که تمام در فرج آباد امروز عاقل و باطل افتاده است» (ص ۸۷).

همچنین تاج السلطنه در موارد بسیاری به شرح بلاهت، بیکارگی و آخوند مسلکی مظفرالدین شاه می پردازد که از آن جمله است اشاره نگارنده به سفرنامه ای که این شاه در یکی از سفرهای خود به پاریس نوشته است:

«امروز که روز پنجشنبه بود صبح رفتم آب خوردیم، پس از آن، آمده قدری گردش

کردیم. چون یک قدری از آب ما باقی بود، دو باره رفته خوردیم. پس، رازان آمده، در یک قهوه خانه نشسته، چایی خوردیم. بعد از آن پیاده به منزل آمدیم. فخرالملک [و] وزیر دربار آنجا بودند. قدری گوش فخرالملک کشیده، سربه سر وزیر دربار گذاشتیم. پس از آن، وزیر دربار تلگرافی به ما داد که درو، تفصیل عمل کردن بواسیر آقای صدیق الدوله بود. خیلی خوشحال شدیم. ناهار کرده، استراحت کردیم. چون شب جمعه بود، آسید حسین روضه خواند، گریه کردیم. نماز اذّا زلزله خوانده، خوابیدیم.» (ص ۸۹)

با آنکه نگارنده در موارد بسیاری تاکید بر بی عرضگی و بی لیافتی مظفرالدین شاه در مقایسه با سلطان ماضی دارد. با این وجود فساد، سقوط و زوال دربار ناصر در این کتاب نمایان است. مثلاً چندی قبل از قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، این شاه که هشتاد زن و کنیز داشت دیوانه وار عاشق دختر دوازده ساله ای می شود که خواهر یکی از زنان اوست و به علت حسادت این زن، که در ضمن از زنان پر قدرت حرم است، رابطه میان شاه و دختر دوازده ساله با مخالفت و اشکال تراشی شدید این زن رو برو می شود. این قضیه ذهن شاه را سخت مشوب و مشغول می کند و تنها اشتغال خاطر اوستی شود و این در حالی است که «مملکت در حال نزاع، تمام رعیت بیچاره مفلوک، حکام با منتهای قدرت مشغول ظلم و جور» و مردم آن چنان دلخون و جری بودند «که از تمام چهره ها آثار نارضایی هویدا بود. می رفت که صدای رعد آسای ملت اساس سلطنت را متزلزل و نابود ساخته، خود را از فشارهای پی در پی خلاص نمایند... در تمام این هیاهو و این همه معاند وطن خراب کن پدر بیچاره من هم غرق عشق و گرفتاری داخلی» (ص ۴۹-۴۸).

یعنی در همان زمانی که جور و ظلم حکومت زمینه های اساسی انقلاب مشروطه را فراهم کرده بود (با آنکه انقلاب مشروطه در زمان مظفرالدین شاه اتفاق افتاد ولی زمینه های اصلی آن در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد) ناصرالدین شاه را تنها مشغله خاطر عشق به کودکی دوازده ساله است.

در این کتاب همچنین اشاره به سرگرمی ها و دلخوشی های غریب ناصرالدین شاه می شود که از آن جمله است علاقه پیش از تصور او به یک گربه. به واسطه رشک و حسادت میان زنان حرم، ناصرالدین شاه «نمی توانسته است عشق و میل خود را به زن یا اولاد خود در موقع بروز و ظهور بیاورد» و از آنجایی که هر انسانی به یک نفر دوست نیازمند است این شاه «به واسطه ملاحظه ی زن ها، این حیوان را طرف عشق و محبت قرار داده، او را بر تمام خانواده ی خودش ممتاز می سازد». نه تنها عکس این گربه در تمام عمارات سلطنتی دیده می شد بلکه «این گربه زینت داده می شد به انواع اقسام چیزهای نفیس قیمتی؛ و پرورش داده می شد با غذاهای خیلی عالی. و مثل یک نفر انسان، مستخدم و مواجب بگیر و مواظبت کننده داشت» (ص ۱۵). بعد از آنکه زنان حرم در اثر حسادت گربه را دزدیده و در چاه عمیقی سرنگون ساختند عشق شاه متوجه منیجه یا منجک، کودکی که با گربه

آرشیو

□ آرشیو «نیمه دیگر» در برگزیده مطالب و اسناد تاریخی درباره تجربیات و فعالیت‌های زنان ایرانی در طول تاریخ خواهد بود. هدف از ایجاد این آرشیو آن است که از طریق جمع آوری و انتشار اسناد، مدارک و مطالب تاریخی و تحقیقی، زمینه آگاهی عموم زنان ایرانی از موقعیت زن ایرانی در دوران‌های مختلف فراهم آید و به محققین جنبه‌های مختلف مسئله زن در ایران کمک باشد. از این رو سعی بر این خواهد بود که هر مطلب و سند و مدرک تاریخی، تنها با توجه به اهمیت آن در روشن کردن گوشه‌ای از موقعیت زنان و افکار و اعمال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنان انتخاب و درج گردد. بدون شک غنی‌تر ساختن آرشیو «نیمه دیگر» محتاج کمک‌ها و راهنمایی‌های اهل تحقیق است و از این رو چشم انتظار به دریافت اسناد و مطالب تاریخی و تحقیقی از جانب آنان داریم. اسناد و مطالب دریافتی با ذکر نام فرستنده انتشار خواهند یافت. آرشیو این شماره از مطالبی که در حال حاضر در دسترس‌سازمان بوده است تهیه شده، به بخشی از احوال و افکار تاج السلطنه (متولد ۱۳۰۱ ق) اختصاص دارد.

تنظیم آرشیو این شماره از ناهید یگانه است.



تاج السلطنه

خاطرات تاج السلطنه
به کوشش:

منصوره اتحادیه (نظام م)
وسپروس سعد وندیان
نشر تاریخ ایران، تهران، ۳۶۱

(افس)

.۱

شرح حال تاج السلطنه:

تاج السلطنه در سنه ی ۱۳۰۱ هجری قمری، از صلب ناصرالدین شاه قاجار و از بطن توران السلطنه تولد یافت. مادرش از قجران بود و دختر عم پدر. از او تولد، علی الرسم، به دایه اش سپردند؛ و در هفت سالگی، به مکتب فرستادند. تحصیلاتش به جایی نینجامید؛ چرا که، «اخلاق بد و خودسری و عدم اعتنای» وی به معلم، معلم راناچار از آن داشت که «از معلمی صرف نظر نموده و نقال» شود. چه، «معلم اگر می خواست به درشتی و ضخامت و ترس» وی رامطیع سازد، «دده جان راضی نشده» او را «منع می کرد». دوسالی بدین بر نیامد که از مکتب خانه خارج گشته، به نامزدی حسن خان شجاع السلطنه، پسر محمد باقر خان سردار اکرم، درآمد؛ در سنه ی ۱۳۱۴ و یرا بدو عقد بستند. این پیوند اما، از آن روی که ناخواسته بود و علی رغم تمایل، سرانجام به متار که منتهی گشت. در عهد شباب، و به رغم بیزاری نخستین وی از تحصیل، به اکتساب معارف راغب گشته، به آموختن موسیقی، نقاشی، زبان فرانسه، و مطالعه ادبیات، تاریخ و فلسفه دل بست. این دل بستگی نیز، به رغم عدم تعمیق مطالعات، در شیوه تفکر وی نمودمند افتاد. خاطرات تاج السلطنه، تاریخ حیات اوست از بدو تولد الی متار که باشوهر. نگارنده در آغاز اثر، که دیباچه مانندی است و افتتاحی بر بیان واقعات سنوات عمر، سبب تحریر خاطرات را خواهش معلم و پسر عمه خویش ذکر می کند.

خاطرات تاج السلطنه، مورخه یوم دوشنبه، ۱۹ ربیع الثانیه، سنه ۱۳۴۳. ق.

معلم من! اگر زن ها درین مملکت، مانند سایر معالک آزاد بودند و حقوق خود را مقابل داشته می توانستند در امور مملکتی و سیاسی داخل بشوند و ترقی کنند، یقینا من راه ترقی خود را در روز یر شدن و پایمال کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی دانستم؛ و یک راه صحیحی بایک نقشه محکمی برای ترقی خود انتخاب می کردم. هیچ وقت با مال مردم، خانه و پارک، اثاثیه، کالسکه، [و] اتومبیل نمی خریدم؛ بلکه بازحمت و خدمت تحصیل می کردم.

یقینا، درین ساعت چهره ات متبسم شد و به این اظهار عقیده من خندیدی و گفستی: مردهای مملکت ماجز این راه، راه دیگری برای ترقی پیدا نکردند؛ شما که

یک نفر زن بی اطلاعی هستید، چگونه راه ترقی مشروع پیدا کرده اید؟
آیا معلم عزیز من! عقیده آزاد نیست؟
— چرا؟

پس، به دقت این کلمات و عباراتی را که می روم بنویسم مطالعه نمائید و آن وقت، اگر ایرادی دارید بگوئید. من مسلکم را [نه] ارتجاعی قرار می دادم، نه شخصی. بلکه، نوعی منتهای سعی را در توسعه تجارت داخل ایران می کردم: کارخانه دائر می کردم؛ نه مانند «کارخانه صابون پزی ربیع اف»؛ کارخانجاتی که رفع احتیاج داخل مملکت را از خارجه بکنند. معادن خدادادی که به وفور در ایران است، کار کرده. معدن نفت بختیاری که سالی مبالغ گزاف نفع می دهد، امتیاز گرفته؛ و اگذار به انگلیس ها نکرده. اسباب تسهیل زراعت را فراهم کرده، چیزهای لازم او را تهیه کرده، راه مازندران را درست کرده، اسباب حمل ارزاق را مرتب کرده، زمین های بایر را، مانند «کالیفرنیا» به مردم داده و آبادی او را خواسته. قنات های زیاد حفر کرده؛ جنگل های دستی احداث نموده. رودخانه کرج را به شهر آورده، مردم را از ذلت و کثافت آب ها نجات می دادم. هم خود فایده عمده برده، بدون دزدی و وطن فروشی زندگانی آلوده می کردم؛ و هم مردم ازین خدمت و مجاهدت من فایده برده، راحت می شدند.

افسوس که زن های ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند؛ و صبح تا شام، در یک محبس ناامیدانه زندگانی می کنند و دچار یک فشارهای سخت و بدبختی های ناگواری عمر می گذرانند. درحالی که، از دور تماشا می کنند و می شنوند، [و] در روزنامه ها می خوانند که: زن های حقوق طلب، درارو پا چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می طلبند. حق انتخاب می خواهند؛ حق رای در مجلس می خواهند؛ دخالت در امور سیاسی و مملکتی می خواهند. و به همین قسم موفق شده؛ در «آمریک»، به کلی حق آن ها اثبات شده و مجدانه مشغول کار هستند. در لندن و پاریس به همین قسم.

معلم من! خیلی میل دارم یک مسافرتی درارو پا بکنم و این خانم های حقوق طلب را ببینم، و به آنها بگویم: در وقتی که شما غرق سعادت و شرافت، از حقوق خود دفاع می کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده اید، یک نظری به قطعه آسیا افکنده و تفحص کنید در خانه هایی که دیوارهایش سه ذرع یا پنج ذرع ارتفاع دارد و تمام منفذ این خانه منحصر به یک درب است، و آن هم به توسط دربان محفوظ است. در زیر یک زنجیر اسارت و یک فشار غیر قابل محکومیت، اغلیبی سرودست شکسته، بعضی ها رنگ های زرد پریده، برخی گرسنه [و] برهنه، قسمی در تمام شبانروز منتظر و گریه کننده. و باز می گفتم: این ها هم زن هستند؛ این ها هم

انسان هستند؛ این ها هم قابل همه نوع احترام و ستایش هستند. ببینید که زندگانی این ها چه قسم می گذرد.

و باز می گفتم: زندگانی زن های ایران از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه و دیگری سفید. در موقع بیرون آمدن و گردش کردن، هیاکل موحش سیاه عزا؛ و در موقع مرگ، کفن های سفید. و من که یکی از همین زن های بدبخت هستم، آن کفن سفید را ترجیح به آن هیکل موحش عزا داده، و همیشه پوشش آن ملبوس را انکار دارم؛ زیرا که در مقابل این زندگانی تاریک، روز سفید ماست. و همیشه، در گوشه ی بیت الاحزان خود، خود را به همان روز تسلی داده؛ مانند یک معشوقه عزیزی، بایک سعادت خیلی گرانبهایی او را تمنا و آرزو می نمائیم.

در استبداد صغیر، «باعه آنوف» که یکی از ارامنه قفقاز بود و جزو مجاهدین و آزادیخواهان ایران بود، از چند نفر خانم های ایرانی و یکی دوسه نفر از خانواده سلطنتی به توسط کاغذ سؤال کرده بود؛ یکی هم به من نوشته بود، که سواد او را در اینجا به شما می نویسم:

«از پرسش محترمه ایرانی خواهشمندم، سئوالات ذیل را جواب بدهند:

۱- معنی مشروطه چیست؟

۲- استبداد بهتر است یا مشروطه؟

۳- راه ترقی ایران چیست؟

۴- تکلیف زن های ایرانی کدام است؟»

من به او جواب نوشتم: «معنی مشروطه عمل کردن به شرایط آزادی و ترقی یک ملتی، بدون غرض و خیانت.

«تکلیف هر ملت ترقیخواهی، استرداد حقوق اوست. حقوق خود را به چه قسم می توانند مسترد دارند؟ در موقعی که مملکت مشروطه و در تحت یک «رگلمان» صحیحی باشد. ترقی از چه تولید می شود؟ از قانون. قانون در چه موقعی اجرا می شود؟ در موقعی که این استبداد برچیده شود. پس، ازین روی مشروطه بهتر از استبداد است.

«۳- صرف نظر از غرض های شخصی و آنتریک های خانه خراب کن و جلب نفع، دائر کردن کارخانجات، ساختن راه ها، تسهیل عمل زراعت و فلاحیت، حضر معادن، تصحیح بودجه مملکتی، مرتب کردن امور مالیه، قطع حقوق مردمان بیکار بدون استحقاق، اجازه باز کردن روی زن ها و کمک و معاونت آن ها بالشرا که با مردها.

«۴- تکلیف زن های ایرانی: استرداد حقوق خود مانند زن های اروپایی؛ تربیت اطفال؛ کمک کردن با مردها مانند زن های اروپایی؛ پاکسی و عفت؛ وطن

دوستی؛ خدمت به نوع؛ طرد کردن تنبلی و خانه نشینی؛ برداشتن نقاب.»
 از من توضیح خواسته بود: «باز کردن روی زن ها چه ارتباطی با ترقی مملکت دارد؟»
 به او جواب نوشتم: «یک نفر مزدور ایرانی، روزی دو قران مزد می گیرد؛
 مادرش، خواهرش، خواهرزاده اش، عیالش، [و] دخترش را باید خرج بدهد. دو قران
 را که ما پنج قسمت بکنیم، نفری هفت شاهی در بیست و چهار ساعت می شود. با این
 هفت شاهی، یک نفر انسان چه قسم هم پوشد، هم بنوشد، هم اندوخته کند؟ این
 می شود که احتیاج، اخلاق آنها را خراب می کند و برای تحصیل آسایش و رفاه
 خود، به هر شناعتی تن داده، هر کار زشتی را اقدام می کند. حال، اگر روی زن ها باز
 بود، البته این پنج نفر زن [و] بچه ناچار تحصیل کرده بودند؛ و پس از تحصیل، هر پنج
 نفر پنج خدمت قبول می کردند: در مغازه ها، در کافه ها، در دکان ها، در مدرسه
 ها، در ادارات. و آن وقت، هر نفری روزی دو قران عایدی داشته؛ شش نفر باروزی
 دوازده قران عایدی، هم خوب می پوشید و هم خوب می نوشید و هم اخلاق
 [و] عادات خود را عوض نمی کرد، و هم وجدان و شرافت و عفت و ناموس فامیل
 [و] وطن خود را محفوظ می داشت؛ و هم، یک اتحاد معنوی روحانی در میان این جمع
 بود، که از اتحاد بسی فایده های بزرگ می شود برد. و همین قسم، درجه اعیان؛ این
 آقا، این امیر یا این وزیر، حقوقش منتها درجه گزاف باشد، ماهی سیصد تومان است.
 درآمد املاک و مداخل شخصیش هم که خیلی عالی باشد، درین مملکت فقیر،
 ناچار بیشتر از ماهی هفت صد تومان نیست. این می شود: ماهی هزار تومان.

«این آقا عیال گرفته است یک نفر زن اجنبی شناسی را. آن زن هم به یک آقا
 یا یک وزیر شوهر کرده است. این آقا حرمخانه می خواهد؛ آقا باشی می خواهد؛
 قاپوچی می خواهد؛ آبدارخانه می خواهد؛ قهوه خانه می خواهد؛ صندوقخانه می
 خواهد؛ کالسکه خانه [و] طویله می خواهد؛ فراش، نوکر، کالسکه چی می خواهد.
 «این خانم، کلفت می خواهد؛ خانه شاگرد می خواهد؛ آوازخوان می خواهد؛
 ساز زن می خواهد؛ پیشخدمت می خواهد؛ لباس اطلس دوخت فرنگ می خواهد؛
 سروهمسر همه چیز دارد؛ مهمانی می کند؛ شب بخیر می گیرد؛ حمام ده می گیرد؛
 دایه می خواهد.»

«باز این آقای بیچاره که بازنش از روز اول بی محبت و مغایر بوده است، چون یک
 عشق یا محبتی صمیمانه به او نداشته، فقط دختر فلان سردار یا شاه را برای پنجاه هزار
 تومان ارث یاده هزار تومان جهیز گرفته است، برای فرار ازین زندگانی مکروه، باغ
 بیرون می خواهد؛ مترس می خواهد؛ محرم می خواهد؛ نوکر مخصوص می
 خواهد؛ صندوق مشروبات، بار بار ماکولات در آن باغ موجود می خواهد.»

از آن طرف، خانم بیچاره هم که شوهرش را البته دوست ندارد، پنج شش نفر زن
مشدی، حاجی، فاطمه سلطان می خواهد که صحبت کند، تنها نماند. گاهی هم به
صوابدید همان خانم باجی ها، یک مقداری گزاف پول برای پیشرفت، مصرف
سفیدبختی و زبان بندی آقا برای محله جهودها می خواهد.

در مواقعی که آقا دیر به منزل بیاید، خانم بی حوصله شده، ظرف ها [و] اثاثیه منزل
را هم می شکند. هم دق دلی در آورده، هم در زندان خودش شنیده بجز صدای خانم
باجی یا شاه باجی. با این همه ترتیبات و این لازمات، آیا ماهی هزار تومان کفاف این
آقا یا سلطنه یا دوله یا مالک رامی کند؟ نه! ناچار است دزدی کند؛ مردم را ذلیل
کند؛ مملکت را بفرودشد؛ وطن را خراب کند؛ نصف شب، بسته های اسکناس
را از فلان محل قبول کند. عاقبت هم، این زندگانی منتج نتیجه نشده، بایک رسوایی
ظاهری و یک لکه های باطنی ممزوج شده، در بین راه می ماند.

«حال، اگر زنهاروی باز کرده باشند و مانند تمام مردمان متمدن گره، زن و شوهر
همدیگر را دیده بخواهند و به طور عشق آن اتحاد ابدی را در حضور معبود خود
ببندند، و تا آخر عمر در یک استراحت معنوی روحانی زندگانی کنند، بهتر
نیست؟ یا مثل تمام اعیان و اشراف زاده [های] اروپا، بودن حرمسرای و کلفت و نوکر
زیادی و خرج ها زائد تعبدی زندگانی کنند، با افتخارتر نیست؟ این زن و شوهری که
عشق انتخاب کرده، این دو مونس که قلب ضامن پاکی و عفت و شرکت آن ها شده
آیا سزاوار تحسین و تمجید نیست؟ چرا!

«خرابی مملکت و بداخلاقی و بی عصمتی و عدم پیشرفت تمام کارها حجاب زن
است. در ایران، همیشه عده مرد به واسطه تلفات کمتر از زن است. در مملکتی که
دوثلت او بیکار در خانه بمانند، البته یک ثلث دیگرش تامی توانند باید اسباب
آسایش و خورد [و] خوراک [و] پوشاک دوثلت دیگر را فراهم کنند. ناچار، به امورات
مملکتی و ترقی وطن نمی توانند پرداخت. حال، اگر این دوثلت معنا بایکدیگر
مشغول کار بودند، البته دو برابر بهتر مملکت ترقی کرده، صاحب ثروت می شدند.»
در مسافرت تبریز، در تمام عرض راه و دهات، زن و مرد را بایکدیگر بدون حجاب
مشغول کار می دیدم. در تمام یک ده، یک نفر یا یک بیکار دیده نمی شد. یک نفر
مستخدم من خواستم در راه برای خود بگرم؛ هیچ یک از این دهاقین راضی نشدند
و زندگانی آزاد صحرائی خود را فروخته تمام این دهاقین و وزارعین، مردمان با شرف
و افتخاری هستند. یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد؛ زیرا که زن و شوهر
تا مقابل یکدیگر ثروت نداشته باشند، همدیگر را نمی گیرند. و پس از آن هم چون
روی ایشان باز است، همدیگر را خودشان انتخاب می کنند. و بعد از عروسی

هم، بالمشارکه، در تمام روز و شب با هم مشغول زراعت و رعیتی هستند.

پاسبان و نگهبان زن، شوهرش است. مصاحب و مونس شوهر، زن است. هیچ وقت این دوروح شریف از یکدیگر غفلت نکرده، جز خود نمی بینند. تمام آن محبت‌ها و صمیمیت‌ها و سادگی زندگی را در باره یکدیگر مصرف می کنند، و همیشه خوشبخت و شاد کام زندگی می کنند، و اولاد [و] اعقاب با شرف و افتخار از خود به یادگار می گذارند. صد هزار برابر، اخلاق ده‌اقلین و صحرائنشینان بهتر از اخلاق مردمان شهر است. و این نیست مگر، از عدم احتیاج و بی آلاشی و یک اتحاد روحانی صمیمی، که به واسطه اجتماع و عدم خیالات فاسد غیر مشروع است. هزارها مفسد اخلاقیه از همین روی بستن زن‌ها درین مملکت نشر داده شده است.

آه معلم من! چرا شما که مرد تحصیل کرده هستید و خوب معایب [و] مفسد حجاب را می فهمید، دست زن‌ها و اقوام [و] عشایر خود را نمی گیرید و با خود بیرون نمی آورید؟ تا کی شما باید حمال و نوکر، یا به عبارت عالی تر: آقا و مالک این بیچاره‌ها باشید؟ آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است! یقیناً، با هزار دلیل عقلی که من ضرر حجاب را بر شما ثابت کردم، باز چون ایرانی و بد اخلاق هستید، و همیشه هم شما متوجه چیزهای سطحی بوده و عمیق فکر نکرده اید، خواهید گفت: چون فلانی خوشگل است یا از خانه نشینی متأذی است یا میل دارد آزاد گردش کند، این‌ها را برخلاف عقاید عامه نوشته. شاید در قلب لعن و نفرین هم بکنید و بگوئید: چه پیشنهاد‌های غیر مشروع به زن‌ها می کند.

اما معلم عزیز من! به شما قول میدهم: در یک چنین روزی که نوع خود را آزاد و وطن عزیزم را رو به ترقی دیدم، خود را در آن میدان آزادی قربانی کنم و خون خود را در زیر اقدام همجنسان حقوق طلب آزاد بخواه خود نثار نمایم.

نقیه حواشی از صفحه ۴۹... اسلام و زن

۳۰ - مطهری، مسئله حجاب، ص ۲۴۴ - ۲۴۳.

۳۱ - رجوع کنید به رودلسون، محمد، ص ۲۳۲؛ رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۱۱۷-۱۱۶؛ مونتگمری وات، تفکر سیاسی اسلام، (به زبان انگلیسی)، ادینبرگ، ۱۹۶۸، ص ۷.

۳۲ - رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۲۹۲.

۳۳ - همان کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۲.

۳۴ - همان کتاب، ۱۲۲-۱۲۱.

هدف از کرونولوژی «نیمه دیگر» جمع آوری مرتب اخباری است که از پس از بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً مربوط به وضع زن در ایران می شود. در چند شماره نخست به سالهای اولیه می پردازیم و از آن پس امیدواریم تمام اخبار مابین انتشار دوشماره رادر هر شماره ارائه کنیم. تنظیم کرونولوژی این شماره از آذر طبری است.

کرونولوژی «نیمه دیگر»

۲۰ اسفند ۱۳۵۷

تظاهرات زنان در محوطه وزارت امور خارجه.

امیر انتظام، معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت، نظر دولت رادرباره حجاب چنین اعلام داشت: «بدیهی است که نخست وزیر و خانواده ایشان از قدیم طرفدار و مشوق و مقید به حجاب در حد معقول و عملی و صحیح اسلامی آن بوده اند ولی ایشان و همه آقایان وزراء معتقد و عامل به آیه کریمه «لا اکراه فی الدین» نیز می باشند و دستور احیاء برای خانمها صادر نمی فرمایند.

اعلام صریح دوز و زقبل آیت الله العظمی خمینی که احدی حق تعرض و مزاحمت خانمها را ندارد مویده عمل دولت بر عدم الزام خانمهای کارمند و مراجعین به ادارات می باشد.

البته نمایشگری و عریانی و جلفی مساله دیگری است که مسلماً در ایران بعد از انقلاب اسلامی و در دولت های اسلامی نمی تواند جواز و پذیرش داشته باشد.»

۲۱ اسفند ۱۳۵۷

اجتماع وسیع زنان در دانشگاه تهران. پس از مصاحبه بازرگان برخی از گروههای زنان تظاهرات و راه پیمایی به طرف میدان آزادی را که قبلاً برای این روز تدارک دیده شده بود منتفی اعلام داشتند. با این حال قریب به بیست هزار نفر

در این اجتماع و راه پیمایی شرکت کردند. به علت حملات متعدد و فزاینده مخالفین سخنرانیهایی که برای میدان آزادی در پایان راه پیمایی برنامه ریزی شده بود انجام نگرفت. بخشی از تظاهر کنندگان نیز برای اعتراض در مقابل ساختمان تلویزیون (جام جم) تجمع کردند.

۱۲ فروردین ۱۳۵۸ شاه حسینی اعلام کرد که مربی و داور و تمام گردانندگان تشکیلات ورزش زنان باید زن باشند و هیچ مردی راه به این تشکیلات نیابد. قبلاً نیز طرح تعیین نوع لباس زنان ورزشکار و زنانه مردانه کردن تمام ورزشها پیشنهاد شده بود.

۲۰ فروردین ۱۳۵۸ وزارت دادگستری از صدور ابلاغ قضایی زنان کارآموز قضایی خودداری کرد. لاهیجی، سخنگوی جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر، نامه زیر را به وزیر دادگستری ارسال داشت:

جناب آقای دکتر مبشری وزیر محترم دادگستری
 خانم های کارآموز قضائی وزارت دادگستری به این جمعیت شکایت آورده اند که با وجود اتمام دوره کارآموزی و انجام مراسم تحلیف و اعلام مراتب آمادگی خود برای خدمت و علیرغم صدور ابلاغ قضائی برای آقایان هم دوره آنان آن وزارت از صدور ابلاغ قضائی خانم های کارآموز خودداری کرده و توصیه نموده اند که به کار اداری مشغول شوند! از آنجا که کارآموزان یاد شده در استخداام وزارت دادگستری هستند و پس از ختم کارآموزی و موفقیت در امتحان و انجام مراسم تحلیف صلاحیت تصدی مقام قضا را دارا می باشند و جناب عالی هم یکی از پایه گزاران جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر هستید و راضی نمی شوید که حقوق مکتسب افراد ضایع شود انتظار دارد دستور مقتضی به منظور صدور احکام قضائی خانم های کارآموز صادر فرمائید.
 با تقدیم احترام عبدالکریم لاهیجی، سخنگوی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر.

۲۷ فروردین ۱۳۵۸ اجتماع زنان حقوقدان در تالار اجتماعات وزارت دادگستری در اعتراض به عدم صدور احکام قضایی برای کارآموزان قضایی زن. در پایان این اجتماع طی قطعنامه ای خواستههای گردهمایی اعلام شد:

۱- از آنجا که زنان نیمی از نیروی جامعه هستند و در گذشته پیوسته در وضعی نامناسب قرار داشته اند باید به آنان فرصت برابری داده شود، که در تمامی زمینه ها و شئون اجتماعی و سیاسی، اقتصادی با مردان برابر بوده و هرگونه قانون و مقرراتی که بر مبنای تبعیض قرار گرفته است بیدرنگ ملغی گردد.

۲- برخورداری از حق آزادی انتخاب شغل با توجه به اعلامیه حقوق بشر.

۳- ازدادگستری خواهانیم احکام قضایی زنان کارآموز را که حق مکتسبه آنان است در اسرع وقت صادر نمایند.

۴- از سازمانها و گروههای مترقی از فرد فرد صاحب نظران خواستاریم موضع و نظر خود را در مورد مسئله قضاوت زنان اعلام داشته و در رفع این مشکل گره گشا باشند.

در ضمن اعلام می داریم اگر تا تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳ مقامات مسئول در مورد خواسته های فوق اقدام نمایند به مبارزات همه جانبه برای احقاق حق انسانی و حیثیت اجتماعی خویش ادامه خواهیم داد.

۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

مهدوی کنی اعلام کرد که چون طبق مقررات اسلامی حق طلاق با مرد است و قانون حمایت خانواده به امرآیت الله خمینی ملغی است، لذا طلاق از طرف زوج بلامانع است.

۲ اردیبهشت ۱۳۵۸

کانون زنان سازمان برنامه و بودجه بیانییه زیر را در حمایت از کارآموزان قضایی صادر کرد: «از آنجا که برخورداری از حق آزادی و برابری از انتخاب شغل از حقوق اولیه بشری و از آنجا که زنان میهن ما در مبارزه با استبداد و ارتجاع سهمی برابر با مردان داشته اند ما زنان کارمند سازمان برنامه و بودجه ضمن اعلام همبستگی با کارآموزان قضایی زن وزارت

دادگستری خواستار تضمین حقوق اساسی زنان و صدور هر چه سریع تر احکام قضائی کارآموزان مزبور می باشیم.»

۹ اردیبهشت ۱۳۵۸

گردهمایی زنان حقوقدان در دانشگاه تهران.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

سن قانونی ازدواج دختران از ۱۸ سال به ۱۳ سال پائین آورده شد.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸

کانون کارکنان ترقیخواه بانک مرکزی ایران پشتیبانی خود را از مبارزه زنان کارآموز قضایی اعلام داشت: «در شرایطی که دولت ظاهراً اصل برابری حقوق زنان را در کلیه شئون اجتماعی پذیرفته، عملاً در به رسمیت شناختن حق آزادی و برابری زنان در انتخاب شغل که از بدیهی ترین حقوق اساسی بشر است تعلل می ورزد و هیچگونه دلیل مشخصی برای نقض آشکار حقوق زنان عنوان نمی سازد.

ماضمن اعتراض به این عمل پشتیبانی قاطع خود را از مبارزات برحق زنان کارآموز قضایی اعلام می داریم و معتقدیم که زنان میهن ما شایستگی خود را برای احراز هر مسئولیتی، در طول مبارزات گذشته و اخیر بانثار خون خود به اثبات رسانده اند.

ما هرگونه تجاوز به حقوق اجتماعی زنان را محکوم می کنیم و آنرا پایمال کردن خون زنان شهیدی می دانیم که بچه به بغل در کنار همسران و فرزندانشان در خون غلتیدند.»

۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

طی بخشنامه ای از طرف آموزش و پرورش به آموزشگاههای آزاد (موسسات زبان، کلاسهای کنکور، ...) ابلاغ شد که از تشکیل کلاسهای مختلط خودداری کنند. در غیر این صورت امتیاز آموزشگاه لغو خواهد شد. بسیاری از مسئولین آموزشگاهها اظهار داشتند که این بخشنامه لااقل در کوتاه مدت به معنی حذف دختران از این کلاسها خواهد بود زیرا در هر آموزشگاه به تعداد کافی شاگرد دختر ثبت نام نمی کند تا کلاسهای جداگانه تشکیل دهند.

۱۲ خرداد ۱۳۵۸ وزارت آموزش و پرورش طی بخشنامه ای تحصیل زنان متاهل در مدارس روزانه دخترانه را ممنوع کرد.

۱۹ خرداد ۱۳۵۸ مراسم تحلیف قضایی بدون شرکت زنان کارآموز قضایی صورت گرفت. زنان کارآموز قضایی در ساختمان دادگستری بست نشین شدند و طی اطلاعیه ای اعلام داشتند: «شرکت ندادن زنان کارآموز قضایی در مراسم تحلیف اهانت به زنان جامعه و نادیده گرفتن مقام انسانی زن می باشد. اقداماتی که اصول انسانی و عدالت اجتماعی را زیر پا بگذارد نمی تواند مورد استناد قرار گیرد. ما این اقدامات را توهین به زنان مبارز کشورمان و مقدمه ای برای محدود کردن فعالیت اجتماعی زنان تلقی می کنیم.»

وزیر دادگستری گفت که به سبب مقتضیات اداری برای زنان کارآموز قضایی پستهای دادیاری و سرپرستی پیش بینی شده است.

۲۳ خرداد ۱۳۵۸ «شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن» نامه اعتراضی به نخست وزیر و وزیر آموزش و پرورش فرستاد و طی آن نسبت به «اخذ تصمیمات عجولانه و ناهماهنگ در مورد زنان» اعتراض کرد. متن نامه بدین قرار است:

طبق لایحه قانون مصوب ۱۳۵۸/۲/۱۱ قابلیت سنی ازدواج دوشیزگان به ۱۳ سال تقلیل داده شد و طبق بخشنامه مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۸/۳/۱۳ وزارت آموزش و پرورش، تحصیل زنان متاهل در مدارس روزانه ممنوع گردید. این دو تصمیم که هر کدام توسط مراجع بخصوصی گرفته شده است ظاهراً هیچگونه ربطی به یکدیگر نداشته و هر کدام نیز توجیه مخصوص بخود را دارد ولی جمع این دو تصمیم در واقع منجر به تحصیل نکردن گروهی از بانوان این مملکت خواهد شد. بانوانی نه از طبقه مرفه، بلکه از طبقه مستضعفین که یکی از اهداف های اساسی انقلاب حفظ منافع آنانست، زیرا دخترانی که در سنین ۱۳ یا ۱۵ ازدواج می کنند و تعداد آنها با مقایسه با قبل خیلی بیشتر خواهد

بود، از تحصیل روزانه قانوناً محروم بوده و از تحصیل در کلاسهای شبانه عملاً نمی توانست استفاده کنند، زیرا امکان پذیر نیست که بعد از مراجعت زوج به خانه زوجه به قصد تحصیل از خانه خارج شود، بخصوص که این قبیل دختران بعلت کمی سن شخصا نیز ارزشی چندانی برای تحصیل قائل نیستند و وقتی متوجه اشتباه خود می شوند که سن آنها بیشتر شده و گرفتاری هایشان بعلت وجود فرزندان متعدد که حاصل ازدواج دختران کم سن است روزافزون گردیده و زمان تحصیل گذشته است. در آنموقع است که می فهمند چه اشتباهی مرتکب شده اند زیرا وقت تحصیل گذشته است. در آنموقع است که می فهمند چه اشتباهی مرتکب شده اند زیرا مادرانی غیر صالح برای تربیت

هستند، جناب آقای نخست وزیر این قبیل هم از خانواده های کم درآمد هستند اگر شوهر، یا طلاق از جانب او رو برو شوند و بود و باری بردوش دولت اضافه می نمایند با جلب توجه دولت موقت انقلاب اس الذکر و لغو بخشنامه مورخ ۱۳/۳/۵۸ و پرورش و بطور کلی مسئله حقوق زنان که از اخذ تصمیمات عجولانه و ناهم خودداری گردد و قبل از اتخاذ تصمیم در مورد زنان با اشخاصی که به دشواریهای فرهنگی، اقتصادی و حقوقی زنان کشور آ گردد.

گروهی از زنان کارمند شرکت مخابرات اداره رفاه و مهد کودک شرکت اعتراض کردند که بسته شدن مهد کودک منجر به خواهد شد. اسلامی وزیر پست و تلگراف زن را تکذیب کرد.

۲۳ خرداد ۱۳۵۸

بیل بانوان که اکثراً با مرگ پیش رس قعا درمانده خواهند

لامی به مسئله فوق ۱۳ وزارت آموزش خواهان آن هستیم آهنگ در مورد زنان رد مسایل مربوط به سنتی، اجتماعی، گاه هستند، مشورت

نسبت به انحلال کردند و ابراز داشتند خراج زنان کارمند خراج کارمندان

۲۴ خرداد ۱۳۵۸ پس از گردهمایی گروههای مختلف زنان در دادگستری، به حمایت از زنان کارآموز قضایی، تحصن زنان کارآموز پایان یافت.

۳ تیر ۱۳۵۸ چهار زن به خاطر شنا در قسمت مردانه در یای نوشهر شلاق خوردند.

۱۷ تیر ۱۳۵۸ طرح زنانه - مردانه کردن در یای شهسوار به اجرا گذاشته شد.

۲۱ تیر ۱۳۵۸ سه زن به جرم ترویج فساد و فحشا اعدام شدند.

۱۸ مرداد ۱۳۵۸ صدر حاج سیدجوادی وزیر دادگستری اعلام داشت که از این پس بسیاری از امور، از جمله طلاق و اختلافات خانوادگی به دادگاههای شرع ارجاع خواهد شد. وی درباره قانون حمایت خانواده گفت که «قسمتی از این قانون برخلاف شرع مبین بود و... هر چند که دادگاههای خانواده هنوز منحل نشده اند ولی عملاً در مسائلی که برخلاف شرع باشد حکم صادر نمی کنند.» وی در مورد مسئله قضاوت گفت: «در اسلام منصب قضاوت و ولایت برای زنان ممنوع شده و احادیث نبوی نیز به این امر دلالت دارند.»

۳۱ مرداد ۱۳۵۸ زن حامله ای به نام نرگس جباری در بهشهر به جرم زنای محصنه اعدام شد. وی ۱۸ سال داشت.

۴ مهر ۱۳۵۸ گروهی از دختران هنرستان های صنعتی و فنی که به علت برچینده شدن مدارس مختلط قادر به ادامه تحصیل نیستند اعتراض کردند. اینان که هنرآموزان رشته های برق، راه و ساختمان، رنگرزی و... بودند گفتند «به ما پیشنهاد می کنند تغییر رشته بدهیم و در رشته هایی که مورد علاقه ما نیست به تحصیل بپردازیم. حتی به کسانی که حاضر به تغییر رشته شده اند

بامراجعه به نواحی اعلام شده گفته اند که وقت تغییر رشته گذشته است... چگونگی می توان صبر کرد و یکسال عمر تلف کرد.»

۴ مهر ۱۳۵۸

دانشکده الهیات مشهد طرح جداسازی کلاسهای دانشجویان را به اجرا گذاشت. گروهی از دانشجویان دختر و برخی از اساتید به این عمل اعتراض کردند.

۱۰ مهر ۱۳۵۸

لایحه پیشنهادی وزارت دادگستری در مورد قوانین خانواده به تایید هیئت دولت و تصویب شورای انقلاب رسید. طبق این لایحه دادگاههای مدنی خاص مسئول رسیدگی به این امور شدند. حق طلاق به مرد داده شد مگر آنکه در موقع عقد ازدواج زن و کالت طلاق را از شوهر شرط کند. تقلیل سن ازدواج زن از ۱۸ سال به ۱۳ سال تثبیت شد. از آنجا که به موجب این لایحه قانون مدنی سابق جایگزین قانون حمایت خانواده شد، محدودیتهایی، نظیر شرط اجازه شوهر در مورد اشتغال زن، تفویض حق حضانت اطفال به پدر و تعدد زوجات و متعه مجدداً قوت قانونی یافت.

۲ آبان ۱۳۵۸

جمعیت حقوقدانان ایران اعلام جرمی علیه مسببین اعدام نرگس جباری تسلیم وزیر دادگستری کرد.

۸ آبان ۱۳۵۸

تظاهرات زنان علیه قانون جدید خانواده. این تظاهرات مورد حمله شدید حزب الهی ها قرار گرفت.

۱۲ آبان ۱۳۵۸

تحصن زنان در دادگستری برای اعتراض به قانون جدید خانواده و تشکیل دادگاههای مدنی خاص.

۱۲ آبان ۱۳۵۸

شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن در نامه سرگشاده ای به خمینی و گروهی از وکلای زن در نامه سرگشاده ای به وزیر دادگستری نسبت به قوانین جدید خانواده اعتراض

کردند.

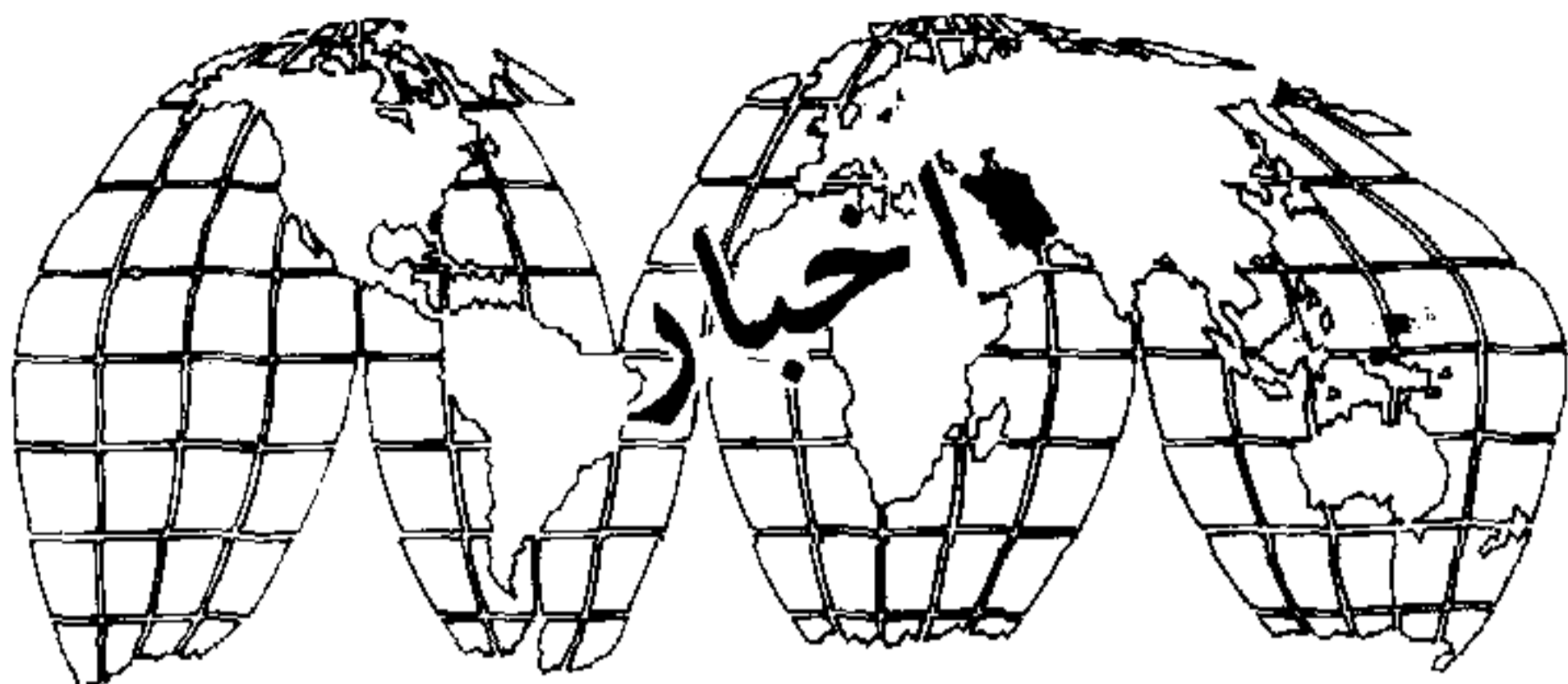
۱۴ آبان ۱۳۵۸ مصوبه هیئت وزیران مبنی بر انتقال زنان قاضی وزارت دادگستری به سایر وزارتخانه ها صادر شد.

۱۴ الی ۱۸ آبان ۱۳۵۸

هیئت چهارنفری نمایندگی از جانب «جامعه زنان انقلاب اسلامی» در کنفرانس ناحیه ای سازمان ملل در رابطه با «دهه سازمان ملل برای حقوق زن» شرکت کردند.

۲۴ آبان ۱۳۵۸

شهرنو ارسوی دایره مبارزه با فساد تعطیل شد. یکی از زنان در طی اعتراض زنان این محله به قتل رسید.



تهیه و تنظیم از: زهرا امیدوار

از آنجا که نیمه دیگری فصلنامه است و اخبارش هر چه هم تازه باشد باز برای عده ای تکراری خواهد بود تصمیم داشتیم بخش اخبار نشریه را ننگهداریم تا تاریخ بخش کرونولوژی به زمان حال برسد. ولی حوادثی که در ایران می گذرد و سیاسی که همه روزه برای آزار هر چه بیشتر زنان به کار می رود، ما را بر آن داشت که اخبار را در جای مناسب درج کنیم. حداکثر سعی خود را به کار خواهیم برد که از منابع قابل اعتماد برای ذکر خبر استفاده کنیم. امیدواریم خوانندگان نیمه دیگری از فرستادن اخبار موثق خود، ما را در این زمینه یاری کنند.

در تابستان امسال باز هم گروههای زنان در تهران مورد حمله وحشیانه پاسداران و گشتهای مختلف امت حزب الله تحت عنوان «مبارزه با بی حجابی» قرار گرفتند. از آغاز حکومت خمینی زنان همه ساله در بهار و تابستان که هوا گرم می شود فدوری روسری خود را مثل می کنند و لباسهای بارنگ روشنتری پوشد و همه ساله نیز همراه با آن با این تهدید حکومت رو برو می شوند که زنان «بی حجاب» یا «نیمه حجاب» سروکارشان با امت حزب الله خواهد بود. و واضح است که به دنبال این تهدید و اهانتها دولت عمده اگر خود را به خیابانها گسیل می دارد. گویا دولت هم دریافته است این بی حجابی یا نیمه حجابی فقط ظاهر قضیه است و خود ریشه در مخالف بانظام استبدادی و ضد بشری (علی الخصوص ضد زن) او دارد و از این رو از هر شیوه ای برای جلوگیری از بیان و گسترش مخالفتها استفاده می کند. برای حل این «معضل» اخیراً از گشتهای جدیدی بنام «امر به معروف و نهی از منکر» استفاده می شود. دختران حزب الله در یک ماشین و پاسداران و کمیته چپی ها در ماشین دیگر، و همراه با آنها، گشت می زنند و دختران و پسران جوان و زنان رازیر نظر دارند.

و اما خبر از این قرار است که زنان در خیابانهای مختلف و در روزهای متفاوت در دسته

های دوتایی و یا سه تایی با روسریهایی که کمی عقب رفته حرکت می کنند (بیشتر در اطراف میدان توحید و خیابان تخت طاووس و پارک لاله (بلوار)) و در همین هنگام مورد هجوم و حمله پاسداران و کمیته چپی ها قرار می گیرند. «چند روزی است که مجدداً اوضاع ناچور است و به زنان خیلی سخت گرفته اند. من خودم و دوسه نفر دیگر روز پنجشنبه گذشته در پارک لاله شاهد بودیم که ناگهان عده ای موتور سوار وارد پارک شدند و ماشینهای کمیته نیز آنها را حمایت می کردند. من دیدم به زنی که فقط کمی موهای جلو سرش پیدا بود سنگ می انداختند و شعار مرگ بر بی حجاب می دادند. و دیدم ناگهان جایی شلوغ شد و چون خودم جا در بر نداشتیم جلو زفتم، فقط خانم گفت که یک زن حامله را کتک زدند و شوهرش

گشتی های ضد خلقی کمیته و سپاه انجام شده است. بهر حال روز شنبه وزارت کشور اطلاعیه ای در مورد غیرقانونی!! بودن تظاهرات چماقداران صادر می کند ولی با وجود این، در روزهای بعد نیز همچنان ادامه پیدا می کند.» (مجاهد، ۶۳/۵/۸)

این جریان چند روز ادامه پیدا می کند و در آخرین روز به شکل یک تظاهرات علیه بی حجابی رسمیت پیدا می کند. دلایل و شواهد نشان دهنده این است که این حمله ها و وحشی گری ها از قبل پیش بینی و برنامه ریزی شده است. خامنه ای، رئیس جمهور در ۶۳/۲/۱۲ به مناسبت ششمین سالگرد درگذشت مطهری در برابر جمعی از دانشجویان تربیت معلم دختران گفت: «دستهای مرموزی در حال فعالیتند که می خواهند عفت، عصمت و حجاب زنان را تدریجاً مخدوش گردانده، به وضع قبل از انقلاب برگردانند.» وی افزود که حکومت این حرکت را تحمل نخواهد کرد و از زنان و دختران حزب الهی خواست که اجازه ندهند حجاب از بین رفته و آبروی آنها را به خطر اندازد!!

خامنه ای در نماز جمعه تهران در تاریخ ۶۳/۲/۲۱ نیز زنان را در استفاده از پوشش اسلامی ملزم داشت ولی از مردم حزب الله خواست که شخصاً در این مورد اقدام نکنند و تخلفات را به

مقامات رسمی صلاحیت دار گزارش دهند. وی از مقامات قضائی و اجرایی نیز خواستار شد که در مورد این گونه تخلفات بانوان بسیار جدی باشند و مسئله را با جدیت رسیدگی کنند. خامنه ای مسئله فحشا و فساد را یک مسئله سیاسی خواند و اعلام کرد که «ضد انقلاب از این راه می خواهد به انقلاب اسلامی ضربه بزند»!

«صباحی» خیلستان کل کشور به خبرنگار اطلاعات در تاریخ ۶۲/۳/۲۶ گفت: «در تهران هم مقدمات فراهم شده که حرکتی را آغاز کنند. ولی حرکت اول نصیحت است که بنده معتقد هستم. این مسئله بازده چشمگیری ندارد.»

«ناطق نوری جنایتکار پس از چند روز اطلاعیه ای صادر می کند و در یک مصاحبه ی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی اعلام می کند که تظاهرات غیر قانونی بوده است!... وی ضمن اشاره به «ضرورت مبارزه با بی حجابی»، اعتراف می کند که از چندی قبل برای اجازه دادن به تظاهرات چماقداران تحت فشار بوده است. اما وزارت کشور بدلیل و یا بهانه ی اینکه فرد بخصوصی مسئولیت تظاهرات را بعهده نمی گرفته است و نتیجتاً تضمینی برای جلوگیری از سوء استفاده ی فرصت طلبان (?) وجود ندارد، از زیر بار مسئله شانه خالی می کند و اداره سیاسی وزارت کشور پاسخ چماقداران را به چند هفته آینده احاله می دهد. چماقداران نیز متقابلاً، خود راساً اقدام به راهپیمایی و تظاهرات می کنند و بالاخره در روز پنجشنبه ۲۸ تیرماه، باشعار «مرگ بر بی حجاب»، به خیابانها ریخته و به زنان حمله می کنند.» (مجاهد، ۶۳/۵/۸)

همچنین مریم بهروزی نماینده مجلس شورای اسلامی در مصاحبه با کیهان گفت:

«حجاب نشانه ایمان زن مسلمان و آرم اعتقادی زن مسلمان در جامعه است و اگر زنان حجاب نداشته باشند باید تعزیر شوند. بنابراین وقتی بی حجاب ها تحت آزاری در جامعه قرار می گیرند و یا اهانت هایی به آنها می شود و بی حرمتی هایی به آنها روا می گردد می توان گفت حکم تعزیر در مورد بی حجابی به عمل آمده است.» وی سپس افزود: «مسئله تظاهرات ارزشش ماه قبل در مجلس مطرح بود و حتی برایش برنامه ریزی هم کرده بودیم.» وی ادامه می دهد:

«چند هفته پیش تعدادی از خواهران آمده بودند در مجلس، یکی از آنها به نمایندگی خواهران دیگر مرا خواست و در حالی که گریه می کرد گفت: «شهادت دادیم، معلول دادیم، تحمل این وضع را نداریم و می خواهیم راه پیمائی کنیم. از وزارت کشور اجازه می خواهیم و از شما هم می خواهیم در راه پیمائی ما صحبت کنید. چرا در مجلس ساکت نشسته ای و حرف مارا به گوش مردم نمی رسانی و راجع به بی حجابی صحبت نمی کنی؟»... من آنجا قول دادم گفتم شما بروید وزارت کشور، من هم پیگیر خواهم بود. وقتی آنها برای اجازه به وزارت کشور رفتند؛ من هم با وزارت کشور تماس گرفتم که امکانات راهپیمائی مهیا شود و اجازه راهپیمایی داده شود. بعد هم با سازمان تبلیغات تماس گرفتم تا آنها کمکشان کنند تا

سودجوها و متخلفان از این حرکت سالم مسلمانان شهید داده حزب اله سوء استفاده نکنند و این حرکت صد درصد مردمی بود، تمام هم آهنگی ها ۴۸ ساعت قبل از راهپیمایی انجام شد و این خود مردم بودند که از ما خواستند.»

گزارش این تظاهرات یا درست تر بگوئیم این وحشی گری ها در شهرهای مختلف، به طور مفصل از برنامه اخبار سراسری رادیو و تلو یزیون ایران پخش شد.

طی حکمی از سوی خمینی هفت تن از روحانیون به عنوان هیئت مؤسس مکتب جدید التاسیس بانوان در شهر قم تعیین شدند. قسمتی از متن حکم به این شرح است: «از آنجا که بانوان محترم ایران در طول انقلاب ثابت نمودند که همدوش مردان می توانند حتی در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی خدمتهای ارزشمندی به اسلام و مسلمان نمایند و در ترتیب و تعلیم جامعه بزرگوار، بانوان پیشتاز باشند و اکنون به حمدالله و تعالی مؤسسه ای در شهر مقدس قم، شهر علم و جهاد، برای تعلیم و تربیت بانوان محترم در دست ساختمان است، امید است در رشد فکری و شکوفای شدن دانش اسلامی بانوان قدم مؤکدی باشد. لهذا، حضرات حجج الاسلام آقایان حاج شیخ علی مشکینی، موسوی اردبیلی، حاج شیخ احمد جنتی، حاج شیخ محمد فاضل، حاج شیخ محمد علی شرعی، شیخ محمدرضا توسلی و حاج شیخ حسن صانعی، دامت افاضاتهم، به عنوان هیئت مؤسس این مکتب خواهران تعیین نمودند تا برای تعیین هیئت مدیره و تنظیم اساسنامه و تعیین نام مکتب و سایر امور مؤسسه اقدامات مقتضی را بنمایند.» (رادیو ایران، ۶۳/۶/۲)

خبرهای پراکنده:

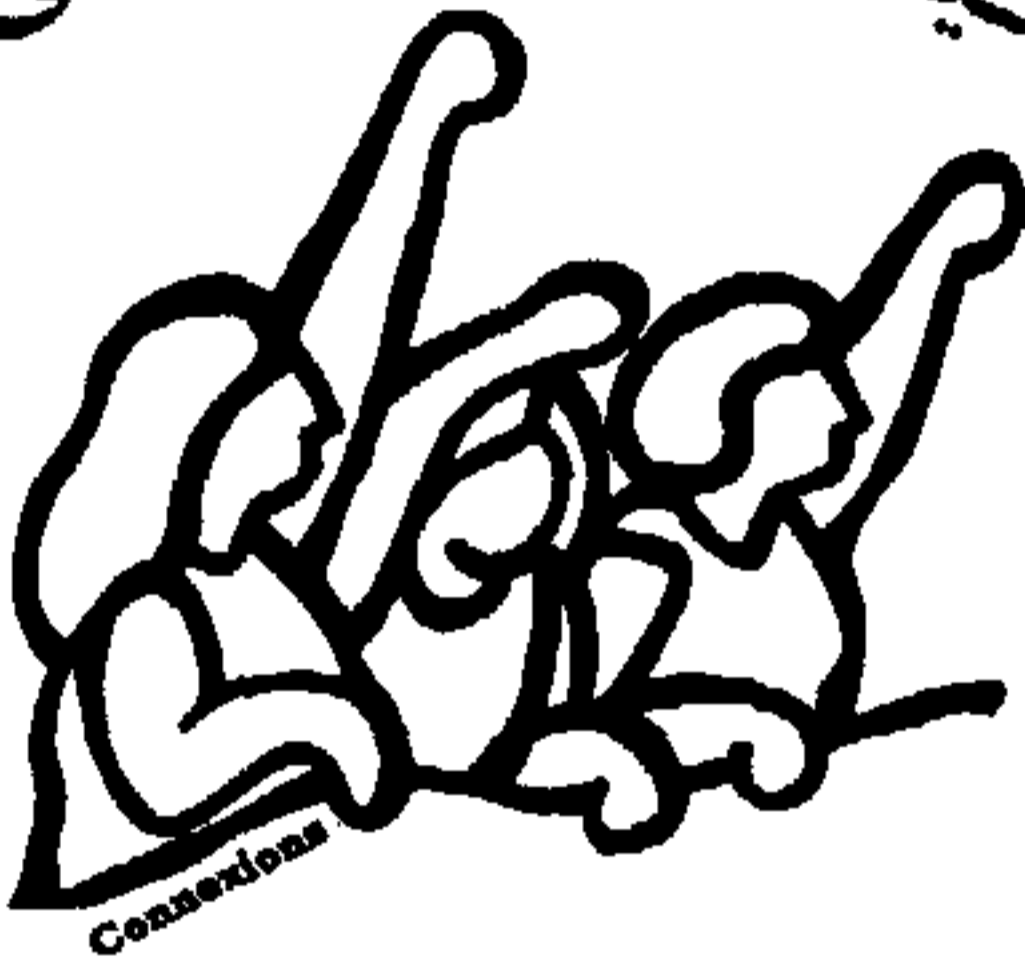
- ۱ - رژیم به دخترهای دانشجوی رشته های فنی فشار می آورد که تغییر رشته داده، به رشته هایی که به نظر آنها زنانه است وارد شوند.
- ۲ - کمکهای نقدی دولتی به کارمندان زن قطع شده است و به کارمندان مرد که زنهای متعدد دارند کمک نقدی بیشتری تعلق می گیرد.
- ۳ - در سال اول بعد از انقلاب زنان از برداشتن پول از حساب فرزندان خود منع شدند. اخیراً خبر رسیده حاکی از اینست که زنان حتی نمی توانند برای فرزندان خود حساب بانکی باز کنند یا آنها را بیمه پزشکی نمایند.
- ۴ - بنیاد ازدواج وابسته به بنیاد شهید به مردها پیشنهاد ازدواج با همسران شهیدای جنگ رami دهد و یادآوری می کند که به مردانی که با همسر شهید یا فرزندان بیشتری ازدواج کنند مزایای بیشتری تعلق می گیرد.
- ۵ - گیهان، ۸ شهریور، چاپ لندن: «با اجرای مقررات تازه «پوشاک اسلامی» چادر ممنوع میشود و روسری مجاز در طی پنج سال جای چادر خانمها را می گیرد.»

در این بخش از نیمی دیگر گزارش‌های از فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان ایرانی خارج از کشور را به اطلاع خوانندگانمان می‌رسانیم.

از کلمه زنان ایرانی می‌خواهیم که ما را در جریان فعالیتهای خود و یا گروه خود قرار دهند تا بتوانیم از این پس تصویر جامعتری از کمیت و کیفیت فعالیتهای جاری زنان منعکس کنیم. در این شماره، سه گزارش از گوتینگن، پاریس و لندن برایتان داریم. این گزارشها را به همان شکلی که بر ایمان فرستاده‌اند چاپ می‌کنیم و طبیعتاً مسئولیت عقاید سیاسی انعکاس یافته در این گزارشها به عهده فرستندگان آنهاست.

فعالیت‌های زنان ایرانی

فانج
از کشور



گزارش دهمین سمینار سراسری جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور
— ۷ و ۸ ژانویه ۱۹۸۴ — در گوتینگن در آلمان غربی.

۱ — ابتدا مختصری در معرفی جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور:

این جنبش از اوائل سال ۱۳۶۰ به دنبال اوج اختناق و سختگیریهای رژیم — به خصوص نسبت به زنان — در ایران و گسترش دامنه این سختگیریها به خارج از کشور شکل گرفت. در آن زمان حتی نمایندگیهای جمهوری اسلامی در خارج کشور مقررات عکس با حجاب اسلامی در گذرنامه را برای زنان به اجرا گذاشتند. بسیاری از زنان ایرانی در آلمان به این امر اعتراض کردند و بدان گردن نهادند، که در نتیجه با مشکلات زیادی مواجه شدند. در این شرایط بسیاری از زنان ضرورت یک سازمان مستقل زنان را جهت اتخاذ یک روش مشترک در برابر جو اختناق در داخل و سایه مرگبار این سیاست در خارج از کشور، و از جانب دیگر ضرورت

فراهم آوردن یک برنامه آترناتیو مترقی برای بهبود وضع زنان در ایران آینده را بیش از پیش درک کردند. به موازات این حرکت در آلمان در نقاط دیگر اروپا، آمریکا و حتی در ایران همین فکر قوت می گرفت. جنبش مستقل زنان ایرانی در آلمان در دو سال گذشته مرکز ثقل کار خود را پرداختن به دیدگاههای مختلف در درون جنبش زنان قرار داده است، تا بلکه بتواند تشکلی را بنا کند که زنان مترقی از هر طبقه و قشری در آن برسریک عده خواستهای مشترک متحد شوند. با وجود مشکلات زیاد، تاکنون در این راه موفقیتهایی نیز داشته است.

۲ - این سمینار با گزارشی از شرایط زندگی و وضع زنان در ایران امروز شروع شد. بعد از آن گزارش فعالیت‌های جنبش زنان ایرانی در شهرهای مختلف آلمان داده شد.

۳ - موضوع بحث فرهنگی سمینار در دنباله بحث سمینار قبل و در زمینه روسپیگری بود که طی آن واژه فحشا و فاحشگی، تاریخچه پیدایش فحشا و نقش مذهب در رواج آن و زمینه های اقتصادی و فرهنگی فحشاء در جامعه مورد بررسی قرار گرفتند.

به طور مختصر منشاء تاریخی پیدایش روسپیگری را در نزول مقام زن از تولید کنندگی و گردانندگی به مادر مقدس و همسر دانست. در فرهنگ های نباتی قبل زنان به تنهایی و با کمک یکدیگر طبیعت را حاصلخیز می کردند و امور زمینی را می گردانند. همزمان با سنتی شدن رابطه مقدس بین دو جنس مختلف برای حفظ تعادل قدرتی که زنان از دست داده بودند فرهنگ حق مادری به وجود آمد که به زنان به عنوان مادر ارزش و پایگاهی می داد. تکامل رابطه مقدس بین زن و مرد و همخوابگی آنها در معابد بنام الهه باروری مقدمه فروش بدن زنان به کشیشان و بزرگان قوم و ثروتمندان بود. اولین پایه های جاافتاده در فرهنگ جنسی خود را در لفظ «خودفروشی معبدی» بروزی دهد. حرمت، تقدس و انحصار زن به عنوان مادر و همسر پایه فاعل واقع شدن مرد در روابط جنسی و تعیین کنندگی او در تولید مثل می شود. بر این اساس این زن است که لذت جنسی می دهد و مورد معامله قرار می گیرد. به همین دلیل واژه فحشا و فاحشگی فقط به زن اطلاق می شود. این زن است که در رابطه جنسی عموماً احساس می کند که مورد تجاوز واقع شده است و به عکس این مرد است که از رابطه جنسی با زن لذت می برد و آنرا طلب می کند. در حالی که اگر در رابطه جنسی بین زن و مرد به طور برابر احساس لذت جنسی برای طرفین وجود داشته باشد چنین معامله یک جانبه ای منطقیاً پیش نمی آید.

اخلاق اجتماعی و یژه فرهنگ تک همسری که امروز رواج دارد باعث انزوای زنانی می شود که به نوعی به روسپیگری کشیده می شوند و این عمل در همان مراحل اولیه تا سرحد ناپودی مطلق زنان را سقوط می دهد. در جامعه های امروزی این پروسه سریع و بیرحمانه تر طی می شود. به خصوص در کشورهای جهان شوم و به شدیدترین شکل آن در کشورهای نظیر ایران امروز ما شاهد سقوط و انزوای زنان و ناپودی آنها تحت عنوان روسپی و روسپیگری هستیم.

تقریباً در همه تحلیلهایی که تا بحال در زمینه فحشا و ریشه های آن ارائه داده شده ریشه

فحشا عمدتاً اقتصادی توجیه شده است. با وجود اینکه فاحشگی امروزه انحصار به جوامع واقشار اجتماعی فقیر ندارد. در حال حاضر فاحشگان غربی عموماً برای رسیدن به سطح درآمد بالاتر شغل روسپیگری را انتخاب می کنند. در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی امروز هم اگر نیاز مادی برای روسپی ها مطرح باشد مسلماً به شدت و حدت این نیاز در جامعه های فقیر جهان سوم نیست. مسلماً مسئله محدودیت روابط جنسی در چارچوب خانواده بورژوازی، تنوع طلبی انسان در برقراری روابط انسانی و عشقی جدید از یک طرف و از جانب دیگر ممنوعیت رابطه جنسی خارج از روابط مشروع زناشویی زمینه اولیه فرهنگ روسپیگری امروزی است. در کلیه جوامع متمدن و نیمه متمدن امروزی هرگونه محدودیت و ممنوعیتی در درجه اول در بیشتر موارد منحصر برای زنان است. مردان به نوعی می توانند توجیه اخلاقی متناسب با شرایط رایج باشند. در جامعه های صنعتی با توجه به ضعف شدن پایه های اخلاقی و مذهبی عمل روسپیگری به عنوان فروش نیروی جنسی (مانند فروش نیروی کار در رابطه کارگر و کارفرما) است. عموماً برای زنانی که تخصص شغلی بالایی ندارند بپناه بردن به زندگی روسپیگری می توانند از رفاه نسبتاً بهتری برخوردار باشند. اگرچه چنین شغلی برای زنان در این جوامع هم چندان مقبول نیست، اما در عین حال آنها از نظر تضمینات اجتماعی و بهداشت تحت حمایت مراکز رسمی اند. از این گذشته کمتر از طرف نگهبانان اخلاق مورد تجاوز قرار می گیرند. در حالی که یک فاحشه جهان سومی نه تنها دیگر هیچ امیدی به بازگشت به «زندگی انسانی و شرافتمندانه» ندارد، بلکه اگر توسط مراکز رسمی و دولتی نابود نشود و بالاخره روزی یک «غیرتمند» پیدا می شود که کمر همت به نابودی «این لکه ننگ» بیند!

مسلماً نقش نیاز اقتصادی در توسعه فحشا در کشورهای جهان سوم و جامعه های فقیر بسیار تعیین کننده است، اما این اخلاق و مذهب است که به کمک مردسالاری شتافته و فحشا را به شکل متداولش تقویت می کند. در هر صورت تعیین کننده فرم رابطه جنسی جامعه پدرسالار است و به قول سیمون دو بووار: «تنها فرق بین کسانی که خود را از طریق روسپیگری و کسانی که خود را از طریق ازدواج می فروشند در قیمت و طول قرارداد آنست.»

۴ - برنامه ریزی:

- تدوین بیاتیه جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور

- تدارک جشن هشتم مارس ۸۴، روز جهانی زن، در فرانکفورت

تاریخ برگزاری این جشن روز شنبه ۱۰ مارس ۸۴ است.

برنامه پیش بینی شده:

- اجرای یک دیالوگ (در ددل دوزن در رابطه با شرایط کنونی زندگی زنان ایرانی)

- اجرای پانتومیم

- اجرای رقص و موسیقی ایرانی

- اجرای یک مونولوگ

— سمینار آینده: از آنجا که تعداد سمینارهای سراسری در سال زیاد و مدت هر سمینار کوتاه است پیشنهاد شد که تعداد سمینارها کمتر شده، مدت هر سمینار از دو روز به سه روز تغییر کند. به این شکل وقت بیشتری برای بررسی عمیق تر مسائل مورد بحث و در ضمن آشنایی با یکدیگر خواهد بود. سمینار آینده در شهر بخوم و موضوع آن دنباله بحث فحشا و به قرار زیر است:

- فحشا از نظر تاریخی در تکمیل بحث این سمینار.
- فحشا در ایران از دید روسپیانی که تا کنون با آنان مصاحبه صورت گرفته و از دید تحلیل گران ایرانی.
- مبارزه با فحشا در کشورهای آزاد شده مانند نیکاراگوا.
- فحشا در غرب (مصاحبه با روسپیان غربی)، ایده جنبش های زنان غربی راجع به فحشا.
- تذکره: ۱ — تاریخ و محل سمینار فوق هنوز دقیقاً تعیین نشده است.
- ۲ — جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور امیدوار است بحثهای فرهنگی فوق در زمینه «فحشا و زمینه های فرهنگی — اقتصادی آن» رابه زودی به شکل جزوه ای در اختیار همگان قرار دهد.

گزارش کمیته موقت بزرگداشت برگزاری روز جهانی زن

کمیته موقت برگزاری بزرگداشت روز جهانی زن با انتشار بیانیه ای به تاریخ ۸۴/۲/۲۶ کار خود را آغاز کرد. در این بیانیه ضمن تشریح اهداف و برنامه ها، از همه علاقمندان دعوت شده بود که برای تحقق این اهداف و برنامه ها بکوشند و با مداخله فعال خود «کمیته...» را در انجام آنها یاری رسانند. بر همین اساس «کمیته...» نخستین نشست همگانی خود را با شرکت ۲۳ نفر از علاقه مندان که دعوت «کمیته...» را پذیرفته بودند برگزار کرد و پس از بحث و تبادل نظر درباره اهداف و برنامه های پیش بینی شده، به همراه شرکت فعال بخشی از این جمع و همکاری جنبی دیگر، فعالیتهای عملی و گسترده خود را آغاز کرد.

از همان آغاز، تماس با زنان فرانسوی، در دستور کار ما قرار گرفت و فعالانه دنبال شد. در نخستین نشستی که با شرکت اکثر تشکلهای زنان فرانسه و زنان مراکشی در فرانسه برای برگزاری روز جهانی زن برگزار شد، شرکت کردیم و کوشیدیم که در این روز، بر همبستگی بین المللی مبارزات زنان به طور اعم و دفاع از حقوق زنان ایران به طور اخص، تاکید بیشتری صورت گیرد، که از این جهت، حرکت ما موفقیت آمیز بود و به عنوان یکی از ۱۰ گروه امضاء کننده بیانیه و پوستر مشترک، در تظاهرات روز هشتم مارس شرکت کردیم. فعالیتهای انجام شده به ترتیب تاریخ برگزاری عبارتند از:

(۸ مارس میتینگ خیابانی)

در تظاهرات روز ۸ مارس، که در میدان سن ژرمن شهر پاریس، برگزار شد، برنامه های « کمیته... » به سرچ زیر بود:

— پخش اعلامیه و پوستر و توزیع کارت پستالهای نقاشی و طراحی بر اساس شرایط زندگی زنان در ایران.

— اجرای یک نمایش خیابانی به مدت ۸ دقیقه. این نمایش که در چهار بخش جداگانه و در عین حال پیوسته، اجرا شد، جلوه هایی از اوضاع زنان در ایران را ارائه کرد. بخشهای دستگیری خیابانی به خاطر عدم رعایت حجاب اسلامی، شلاق، سنگسار و اعدام زنان حامله که در پی یکدیگر اجرا شدند، چنان تصویر زنده ای از ستم سفاکانه رژیم جمهوری اسلامی بر زنان را به نمایش گذاشتند که شعار عمومی تظاهرات پشتیبانی از حقوق زنان ایران و همبستگی با مبارزات آنها شد. در حین اجرای این نمایش که به شکل پانتومیم در برابر دیدگان حیرت زده و چهره خشمگین تظاهرکنندگان به صحنه می آمد،

نوعی از نمایش به شکل که اوضاع زنان در ایران را تشریح می کرد در تأثیر این نمایش که تا

بیه و اجرا شد، بر تظاهرکنندگان چنان بود که یکصد خواهان یستی اجرای دوباره آن میسر نشد.

خانه زنان پاریس)

تعداد بسیاری از زنان برگزار شد، به ترتیب نمایندگان زنان وقت برگزاری روز جهانی زن، زنان اریتره و زنان سیاهپوست بودند. نماینده ما در این جلسه طی سخنرانی خود تحت عنوان «ان در جمهوری اسلامی ایران» تصویری از شرایط امروز زندگی بررسی قرارداد. همچنین، یکی از هواداران حزب کمونیست در ایران به طور اعم و مبارزات زنان در کردستان ایران، به طور اخص سخن گفت.

طراحی و عکس)

گاهی نیز از آثار زنان هنرمند و مبارز ایرانی در خانه زنان پاریس از شرایط زندگی زنان در ایران و مبارزات آنها به تصویر کشیده توان به تابلوهای «آخرین دفاع»، «اعدام زن حامله»، «قتل (سنگسار)» و... اشاره کرد.

سی زن)

بزرگداشت روز جهانی زن که از سوی زنان کارگر کارخانه در این برنامه نمایندگان زنان نیکاراگوئه، زنان اریتره، زنان با نماینده «کمیته موقت...» سخن گفتند. همچنین در کنار

که با امکانات بسیار محدود تهر تکرار آن بودند ولی به دلایل امن (۱۰ مارس - جلسه بحث در

در این برنامه که با شرکت مراکش مقیم فرانسه، کمیته مؤ آفریقا سخنرانان اصلی به «میانی» «قانونی» سرکوب زن زنان ایران را مورد بحث و بر ایران، درباره شرایط زنان د اخص سخن گفت.

(۱۰ مارس - نمایشگاه نقاشی

در روزدهم مارس نمایش برپا شد. در این آثار جلوه هایی شده بود که در این میان می عام»، «جنگ ایران و عراق»،

(۱۶ مارس - جشن روز جهانی

«کمیته موقت...» در جشن رنو برگزار شد شرکت کرد. مراکش، زنان سیاهپوست آفریقا

برپایی نمایشگاهی از آثار نقاشی، طراحی و عکاسی زنان هنرمند و مبارز ایرانی در محل برگزاری جشن، « کمیته... » نمایش خیابانی خود را بار دیگر به اجرا گذاشت.

پاریس — ۱۹۸۴/۴/۴

اطلاعیه بخش زنان در کانون ایرانیان لندن

بخش زنان کانون ایرانیان لندن آغاز فعالیت های خود را به اطلاع زنان ایرانی مقیم بریتانیا می رساند. این کانون با کمک مالی « شورای شهر لندن بزرگ » شروع به فعالیت کرده است. این بخش با آگاهی به مشکلات زنان به طور کلی و مشکلات زنان ایرانی در غرب آمادگی خود را برای هرگونه کمک به زنان ایرانی اعلام می دارد.

فراهم آوردن امکانات بهداشتی، تحصیلی و تسهیلات لازم برای تربیت و پرورش کودک و همچنین کمک به حل مشکلاتی از قبیل مشکل مسکن و بیکاری از جمله هدفهای قسمت خدمات بخش زنان می باشد.

کمک و راهنمایی فکری و عملی برای حل مشکلات خصوصی زنان از قبیل اختلافات زناشویی و خانوادگی، و مسائل مربوط به طلاق و جدائی از نمونه وظایف قسمت مشاوره بخش زنان است.

این بخش با گردآوری اخبار مربوط به فعالیتهای زنان در لندن و انتشار آنها در خبرنامه خود سعی دارد که زنان ایرانی ساکن لندن را هرچه بیشتر در تماس با این رویدادها قرار دهد و همچنین بریده ای از جراید مربوط به زنان نیز در هر شماره ضمیمه خبرنامه می باشد.

این بخش تاکنون توانسته است جزوه های « زنان و میگردن »، « بهداشت و ناراحتی های اندام جنسی زن »، « تنظیم خانواده » و « بیماریهای مقاربتی » را ترجمه و به طور رایگان در اختیار زنان ایرانی قرار دهد.

آدرس: 465A Green Lanes
London, N4
U.K.

01-341-5005

تلفن:

nimeye-digar

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

نیمه دیگر

از هیان آنچه برای ما رسیده:

در فاصله دوشماره «نیمه دیگر» کتابها، جزوات و نشریات زیر برای ما رسیده است. از همه کسانی که این نشریات و کتب را فرستاده اند ممنونیم و امیدواریم در آینده نیز مورد محبت نویسندگان و ناشرین قرار بگیریم. چاپ لیست نشریات رسیده به این معنا نیست که بعدا برخی از این کتابها و جزوات در بخش معرفی و نقد کتاب نخواهد آمد.

جراید دریافتی:

انقلاب و آزادی
ایران آزاد
ایران و جهان
جبهه
کردستان
ندای ایران
خبرنامه شورای ملی مقاومت

کتب و جزوات دریافتی:

۱ - اصول (در باره مسئله مسافرت به ایران - بخش اول)

نوشته: شاپور رواسانی

نشانی:

S. Ravasani
2900 Oldenburg
Postfach 4108

۲ — قلم (نشریه هفتگی، شماره ۶)

نشانی: Postfach 450421
1000 Berlin 45
W. Germany

۳ — زن در جمهوری اسلامی اسفند ۱۳۵۹

نوشته: زنان آزادیخواه در برلن غربی
نشانی: ندارد

۴ — چرا مسئله زنان مهم است؟ بهمن ۱۳۶۰

نوشته: زنان آزادیخواه در برلن غربی
نشانی: ندارد

۵ — هفده اسفند، ارگان جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، اسفند ۱۳۶۰

نشانی: ندارد

۶ — جنبش زنان و مسئله حجاب

نوشته: کمیته زنان اتحادیه دانشجویان ایرانی شهر هانور، عضو کنفدراسیون

نشانی: VIS/CISNU
3000 Hannover
Postfach 6166

۷ — هیچکس نمی داند

نوشته: پروانه میلانی، برگزیده شعرهای ۱۳۵۳ — ۱۳۴۷، تهران، چاپ ۱۳۵۳

۸ — علم و جامعه، سال پنجم، شماره ۲۹، آبان ماه ۱۳۶۲

نشانی توزیع کننده:

Mazda Publishers
P. O. Box 136
Lexington, KY 40501

۹ — حیدرخان عمواوغلی، مقاله ای از علم و جامعه که به علت عدم چاپ در شماره اصلی جداگانه ارسال شده است.

۱۰ — Javady Alley

نوشته: Manny Shirazi

The Women's Press
124 Shoreditch High Street
London E1

نیمه دیگر

«این بیانیه را نخستین بار در تابستان گذشته منتشر کردیم و به همکاری و کمک دوستان و علاقه‌مندان از آن زمان تا به حال در سطح وسیعی پخش شده است. باین وصف، از آنجا که حاوی آرمان و اهداف عمومی نشریه است بجامی دانیم که از نظر اطلاع خوانندگان نشریه، در این شماره آن را تجدید چاپ کنیم.»

گذرت بر ظلمات است بچو خضر ره
که در این مرحله بسیار بود گمراهی

حافظ

دیری نیست که لزوم شناختن خود ما و طرح و بحث مسائل ویژه ما — یعنی این نیمه دیگر — رنگ و بوی جدی تر و عمیق تری گرفته است. ارزیابی تجربه چهار سال گذشته مویذ این نیاز است. دیدیم که بر بریت حاکم با تکیه بر صبغه مذهبی خود ما را آماج اولین حملات ضد شهروندی خود قرار داد. پوشیدگی اندام را به پوشیدگی از انظار و پوشیدگی از کل حرکت جامعه تبدیل کرد و سودای برقراری نظام «اندرونی» را در اذهان کوردلان پروراند. و دیدیم که از همان اوان خیزش بخش بزرگی از زنان، از سر عبودیت، قدرت خود را به بر بریت تفویض کرد تا در پناه «ولایت» اینان، در این جهان، «بی ارتکاب معصیت» زندگی کند و در آن جهان نیمه غنیمتی از غرفه ای از بهشت بدست آورد.

در قلمرو تلاش برای رو یاروئی با این نامعقول ترین مخلوق تاریخ، ما از سویی شاهد نضج و گسترش مقاومت از جانب زنانی شدیم، که از سر بینش و سنجش، به خالص ترین نیازهای تاریخی زنان پاسخ گفتند؛ تظاهرات علیه حجاب اجباری، مقاومت زنان قاضی و کارآموزان دانشکده حقوق، مقاومت علیه قانون جدید خانواده، تشکلات صنفی زنان کارگر و کارمند و تشکیل گروههای سیاسی زنان از این دست بود.

از سوی دیگر، ما ناظر کنش های کل آگاه تر و متشکل تر جامعه نیز بودیم. دیدیم که تلاش آزادیخواهی زنان، از جانب بیشتر سازمانهای سیاسی به «تقنی» برای زنان «مرفه» تعبیر شد. بر این مبنا مدعیان «قیمومت» زن، این مساعی را «انحراف» از «مبارزه اصیل طبقاتی و ضد امپریالیستی» ارزیابی کردند. زنان را به مبارزات «مبهم تر» و «حیاتی تر» در جهت «مبارزه طبقاتی» و در چارچوب

تشکیلات و شمارهایی که خود از جانب زنان طرح کردند خواندند. چنین بود که سخن گفتن ازستم مضاعف و تلاش برای آزادی و برابری راتا امحاء جامعه طبقاتی معوق گذاردند. چنانکه گوئی انقلاب نیز وعده ای هزاره ای بود که به ظهورش جهانی را پر از عدل و داد کند.

ما همچنین شاهد چیرگی این نگرش در میان زنانی بودیم که به نحوی از انحاء درون اپوزیسیون بودند. دیدیم که این زنان بجای طرح مسئله زن در سازمانهای شان و تبدیل آن به مسئله مبرم روز پیروی از مشی سازمانها را انتخاب کردند و منفعل ماندند. در آن دورانی که، بخاطر درهم کوبیده شدن دستگاه قدرت قدیم و ضعف نسبی حاکمیت جدید، آزادیها هنوز یکسره سرکوب نشده بود، ما به مقتضای مورد، شاهد بحث، فراقسیون، انشعاب و انحلالهای گوناگون بر سر مسائل گوناگون جهانی، قاره ای و منطقه ای بودیم. معذالک دیدیم که مساله زن علیرغم حدت عملی آن، در میان زنان دارای تعلقات سازمانی، از حدت نظری شایسته برخوردار عقاید نیز برخوردار نشد و مسکوت ماند. ملاحظاتی نظیر پیروی از «اصول»، ترس از «ارتداد» و همچنین عدم اعتماد به خود و پذیرش سیستم ارزشی مرد سالاری، این بخش از مارا، باری، اگر به «جویندگان بهشت» مبدل نساخت، به «پویندگان رام راه رهایی» تبدیل کرد. آن اقلیت کوچک از ما هم که همواره مساله زن را به اعتبار درک عمیق مساله و به اعتبار لمس آنچه بر ما گذشته بود جزو اولین مشغله های خود می دانست بدلائیل گوناگون و عمدتاً پراکنده نمی توانست نقش قاطعی در جنبش زنان بعهدہ بگیرد.

اما این پایان کار نبود. آزمونی بود که گرچه «هزار بازی طرفه برانگیخت»، مارا به روی پاهایمان استوار کرد، قالب باورهایمان را گشود، سوالها برانگیخت و حرفها و حدیثها باقی گذاشت. اکنون در روزگاری که به سر میبریم، صرف حضور زن در پهنه هستی اجتماعی ایران خود بیان مقاومت است. در جامعه ای که تمام دستاوردهای مدنی آن به چارمیخ تحکم و نفی کشیده شده است حضور زن در محل کار، در خیابان، در مدرسه و در سفر نشان یقین به این باور است که نیمه دیگر تن به چارچوب تنگ جهالت نخواهد داد و نیز یقین به این باور است که باید ماند و مقاومت کرد. اما، این را نیز آموخته ایم که:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که گم شد هر که در این ره به منزلی نرسید

چنین است که دفتری، هر چند کوچک، می گشاییم تا در اوراقش همدیگر

را بیابیم، به گفتگو بنشینیم، گذشته‌ها را تحلیل کنیم و دلیل راه آینده را بجوئیم اکنون ما با انبوهی از مباحث و واقعیات روبرو هستیم:

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر تاریخ بیفکنیم و در پناه آن خود را در کلیت اجتماعی هر عصر و دوره ای ارزیابی و تبیین کنیم. اگر استبدادی که بعد از مشروطیت خود را مستقر کرد، به ما این امکان را نداد که جنبش و خواست های زنان کشورمان را در تداوم عملی و نظری آن مورد بررسی قرار دهیم، استبداد کنونی منکر راهی شده است که زنان ایران از «اندرونی» و «کفن سیاه» تا روزهای قیام پیموده بودند.

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر فرهنگ کشورمان بیفکنیم. ما شاهد انکار حقوق حقه زنان توسط خود آنان و نیز شاهد امر به معروف و نهی از منکر مردان در قالب «یاروسری یا توسری» بوده ایم. دیدیم که فرهنگ مرد سالاری ریشه در عمق هویت مذهبی جامعه دارد. سیطره این پدیده بر فرهنگ جامعه ما چنان است که بانفی آن پاره بزرگی از هستی فرهنگی خود را انکار کرده ایم. بدین مناسبت شناختن اسلام چه در حیطه تفکر و ایدئولوژی و چه در حیطه زندگی روزمره، به عنوان یکی از عناصر غالب بر فرهنگ کشور ما از اهمیت ویژه ای برخوردار می شود.

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر جریانات سیاسی کشورمان بیفکنیم. دیدیم که سنت مبارزات چپ از پیش با محظورات «اصولی» برای طرح مسئله زن روبرو بود. این محظورات، چه در حیطه نظری و چه در حیطه عمل، آن چنان مدهایی در مقابل جریانهای پیشروی جامعه ما ایجاد کرده است که تبدیل مسئله زن به مسئله سیاسی رادشوارو ناممکن می سازد. لیکن ما شاهد آنیم که مبارزات آزادیخواهانه زنان در ایران زمینه عینی اجتماعی یافته است. نه به این اعتبار که زن ایرانی ستم می بیند، چه به هر روی این ستم در طول قرون

واعصار جاری بوده است، بی آنکه امکان مبارزه وسیع علیه آن وجود داشته باشد. بل به این دلیل که در شرایط حاضر به علت وجود دولت اسلامی که میکوشد همه جوانب زندگی اجتماعی و فردی تک تک ما را تعیین کند مبارزه زنان از وزنه و یژه ای برخوردار شده است. آن قدر که میتواند در رهایی کل جامعه موثر افتد. به این مناسبت و براین اساس تبیین و ارزیابی شرایط موجود در ربط با مسئله زن حائز اهمیت خواهد بود.

اینکه

نهضت آزادیخواهی و برابری طلبی زنان در کشورهای مختلف جهان راه طولانی تاریخی را پیموده است. در پهنه مسائل ثور یک مباحث فراوانی طرح شده است و در زمینه مسائل عملی قدمهای بزرگی برداشته شده است. با توجه به سرشت مشترک مسائل و یژه زنان، البته، آشنائی با تجربیات زنان همه کشورها - به خصوص آنانی که بنابر مقتضیات تاریخی راهگشای این مبارزات بوده اند - برای ما ارزنده خواهد بود. معذالک، از پرداختن به تجربیات زنان کشورهایی که به مناسبتهای تاریخی، فرهنگی یا منطقه ای به ما نزدیکترند نیز غافل نخواهیم ماند. ما همچنین به این باوریم که شرایط زندگی زنان کشورهایی که در قرن معاصر از انقلابهای اجتماعی گذشته اند به دید انتقادی باید ارزیابی شوند.

در این راه بی تردید ما با محظورات فراوانی روبرو خواهیم بود. گهگاه حساسیت مسائل آن چنان است که پرداختن به آنها دشوار می نماید. لیکن نباید از دشواریها هراسید. باید به مسائلی نظیر جنسیت و مفاهیمی نظیر سرکوب زن در حیطه روابط با مرد، چه در قالب خانواده و چه در پهنه اجتماع، پرداخت. باید با روح انتقادی و برخوردار بنیادی مسائل و یژه زنان را طرح کرد و از برخورد نظرات استقبال کرد. ما خود پیرو نظر واحدی نیستیم و برخورد عقاید را برای شناختن و مبارزه کردن ضروری می دانیم. تنها معیار ما، تنها تعهد مشترک ما، تعهد به دفاع از حقوق زن و مبارزه برای رهایی است. بازتاب این تعهد در صفحات دفتر، چه بصورت شعرو داستان، تحلیل و انتقاد، طرح و تصویر، بازگویی تجربیات، مدیون آنانی خواهد بود که به قدم یا قلمی ما را یاری کنند.



■ بحران چپ و فلسفه
مارکستی

■ نگرشی به تجربه سویتها
در روسیه (بخش اول)

■ فدائیسیم

■ روشنفکران و مبارزه‌ی
طبقاتی -

■ درباره
و. و. خلبنیکیف

اندیشه و انقلاب

انهاد دانشگاه سوسیالیست - انقلاب

برای اشتراک اندیشه و انقلاب با آدرس زیر تماس بگیرید

ANDISHEH VA ENGLAB
P.O. BOX 5348
ARLINGTON, VA 22206

بهای اشتراک :

شش شماره: ۱۵ دلار

نیمه دیگر فصلنامه ای به همت زنان

ویژه مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان

- مایلم با قبول اشتراک سه شماره فصل نامه نیمه دیگر به انتشار آن یاری کنم.
- چک بهای اشتراک به نام **NIMEYE DIGAR** ضمیمه است.
- مبلغ ----- علاوه بر بهای اشتراک برای کمک به نشریه ضمیمه است.
- (لطفا نام و نشانی را با حروف بزرگ و خوانا بنویسید.)

Name _____

Address _____ Apt.# _____

City _____ State _____ Zip _____

بهای اشتراک سه شماره:

اروپا - فردی ۱۰ پوند، موسسات و دانشگاهها ۲۰ پوند

آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) فردی ۱۸ دلار، موسسات و دانشگاهها ۳۶ دلار

• بهای اشتراک با پست زمینی برای همه نقاط برابر با نرخ اروپا است.

نشانی پستی نیمه دیگر:

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

nimeye-digar

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

Persian Language Feminist Quarterly

Volume 1, No.2, Autumn 1984.

In This Issue:

Nahid Yeganeh, The Women's Movement in Iran

Azar Tabari, The Rise of Islam and Its
Impact on Women

Zahra Omidvar, Interview with Hajjat
al-Islam Ganjeii

Pashutan & Nasim Nargol, The Suffragette
Movement in England

and short stories, poems, reviews,
archive section, chronology.

Price: £3.00/\$6.00

Subscription rates for three issues:

Individual: Europe, £10.00, all other
places (airmail), \$18.00.

~~Subscription rates for three issues: £10.00, all other places (airmail), \$18.00.~~

same as

(Surface mail rates are the
those for Europe.)

Nimeye Digar.

NASIM
on WC1N 3XX
AIN

Cheques should be made to M
All correspondence to BM NA
Londc
BRITA

